

[illegible]

رسالہ خواص التجویز ۲۰ رسالہ و باب ۲۱ رسالہ جوئے و طبعیہ

رسالہ کوئی مسرور | رسالہ زبدۃ الاحرار | رسالہ خشتی

خلافتی گاہ  
 ارکان و ان کے علم و صلاح  
 صفات و کمالات  
 کیفیت و نسبت  
 مسطور بیان  
 معراج و اس کے  
 تمام کسرت و  
 کہ نہ خدایک  
 حضرت و خلائق  
 راسخ و گویا  
 اسرار و کائنات  
 و جہان و ان کے  
 و جہان و ان کے  
 و جہان و ان کے

حَرْ كَمَلُ الْمَطْلَعِ فِي بَابِ تَقَامُ اسْتَدْنُ فِي الدَّخْلِ شَدُّ





کز نور دیده صاحب قرائن  
 جهان است برین از چنان خیر  
 ز راز و در جهان چنان نیست  
 سزای خشنود از شاه جهان است  
 ز باطن سلطنت لایحاجت  
 وجودش بهشت خوش

جان بسته و در گردن انسان دیده دل انسان بسته باشد تا جایی آید  
 که کند بنده رضا جویش قضا و قدر نام و کمترین چاکران اراده اش تقدیر خلاص  
 الانام بیت شهنشاه سریقاب قوسین احمد مل ذو کبر پشانی تقدیر قوم  
 فرانش و موجب ایجاد آرای کامله ارباب تدبیر و باعث احداث احسان صایبه  
 اطباء حقایق تخمیر و مدار بروز و زور و عقاقر و موقوف علیه طهر و تاثیر و تاثیر و  
 ستوده صفات اوست صلی الله علیه و علی اله و صجبه و سلم تسلیم اکثر اکثر الیه  
 مجرم سرانگناه سید ابوالقاسم عرف میر قدرت الله قادر می عفی الله عنه و کن  
 والدیه بگوید که چون این عاصی بانواع الصلح از ترجمه حدود الامراض انفرخت  
 بر زبان عذاب البیان گلگون پیره شوکت حشمت خال رخساره احتشام ایهت  
 گوهر شهابوار بحر وجود و سخا الماس ابدار کان جلم حیا حجت دوست مروت زود  
 عداوت و شکیبایی نهداد جوان فطرت بزرگ راسی کجا هست ثبوت پیرای عیان  
 شجاعت و دلاوری را اگر ان بهادر یاقوت رمانی معدن بلبل که راجه اجیت بگفته  
 اجزایافت که کتاب فیض انتساب تالیف شریف که تالیف شریف شریف الاطباء  
 و المتطببین رئیس الحکماء و المتقاسمین بقراط و هر جالینوس بان افلاطون و عصاره سطو  
 دوران میبند عقل و فطرت طراز چارالش انتقال حدت بادشاه مملکت علوم عقلیه  
 فرمانروای قلم و قفون نقلیه گاه سراسر علم ابدان ادیان حکیم و شرفیان ابن جاذق  
 الملک حکیم محمد اکمل خان غلظه و سمر به و وجه لطیف و گلرسته شرفیت اما چون  
 حریصان گلستان جنبستان صحت کین نبتل بر دشتن آن از دهم موه مسو و اش  
 قبل از وفودن نظر ثانی بلکه پیش از اقامه نمون باب باو تحتانی رواج و اندلاجرم تریشی

اران که در دانش شاه عالم  
 عدلیش و عدالت و جهانیت  
 از ان خد شمرت و شمران نیست  
 عدلیش بیک عالم گشت آباد  
 جهان را عدل کسریفت از یاد  
 افعی و اکثر عالمی که شهنشاه است  
 پیر و کورین بیای جهان خاندن و جبر  
 شیشه ابر و جود و اور و دار و دربان  
 شکسته و نسیان حجاب ملاکیب

بادشاه دین پناه فکر و خیر و خیر  
 انصاف بر در سلطان هم خدمت خیر  
 سیدان شمس اعظم انان غلظت به غیر  
 سپهر فخر شاهنشاه عظم شاه عالم پنا  
 خلد الله ملک و سلطانه باین فیه به مقتدر  
 غرض و دریافت که خواص و خواص و خواص  
 عوض بار یافتگان حضور لایع النور  
 رساند انداز ساله خواص الجواهر را که  
 تالیف این اقتدرت و تقیض و انتخاب  
 کرده بنایست ام سامی نام نامی شهرت

و دانی است که بزرده قول رس  
 حرات نمود از امر اجم خرد وانه ربه  
 و دانی است که بزرده قول رس  
 حرات نمود از امر اجم خرد وانه ربه







ففع و صاحب  
کدیکه چون طلا زقره از هر یک  
بقدر سدس درم گرداند و بحد  
پاکین وانی ترتیب بند و حد  
در آن نصف کند و قوی و در حد  
خود قنات بآب ریزد و آن  
مکان را در حال صبح قطع شود و در آن  
آب را از غمی نرسد و از نیم امیرین  
باشد اگر ببرد و در آن صاف است

بایست که  
مفضل خلق نمایند و چون بد  
میزد فضل  
دوم سرود در سیم شکر از خواص است  
که حال آن تنی از روی نیکست و نظایر  
او با خود تقویت من نماید و از دیدن  
خواهشهای خوش و برایشانی نخت  
و تخم نیکان نفوی سوره و موجب شادمانی  
و زبان سوم نهم و قاطع زلف الم  
و در بوی و مفت حصاه و جهت برکت  
استقناض و احوال او قوت و نفع  
از طلای ابر

باز و بخت ابطال از سر خود در آن  
و زفت الم و تعلیق او بر کردن  
روح معده و در دستظار باقی الم  
او بر کرد و معده و جگر بخت  
سعه و درون و بخت  
بهر در آن

باشد اکثری از آن بزرگان و عاقلان و عاقلان  
 و چون در وقتی که در روزی از آن بزرگان  
 وقت ولادت غلبت بان نمایند  
 در بعضی از آن بزرگان و عاقلان  
 باشد اکثری از آن بزرگان و عاقلان  
 و چون در وقتی که در روزی از آن بزرگان  
 وقت ولادت غلبت بان نمایند

بر سهو الکفایت مگر بعضی چنانست که اگر در کلام من که ناانل از خلل فرمل  
 است متوجه شوند نظر بر اخلاق خود نموده و بی حرج نیندند بلکه در تعییل آن شوند و بدعا خیر  
 این رویه که با کار بیا دارند مصرعه که سختی که است گناهکارانند مقدمه در بیان  
 مفیده آنچه درین ساله مرقوم شد از اسرار ادویه یا موافق لغت شایه جهان آباد است و یا  
 موافق سنسکرت و الا سنه مختلفه غیر متناهی است احضار آن تعذر و صاحب نوشته  
 زبانهای دیگر مثل مرثی و تللی بنویسد از آنچه از آن کتاب کتر نوشته شده و نیز خوا  
 اینجا آنچه در کتب هندیت نوشته میشود در صورت تناقض سورطن مصنف بهم  
 رساند مثل المکرر و اضم منیوید و اشال آن و آنچه خود در مزاج و خواص دریافته  
 از اجداد نوشته باید دانست که حکماء هند منیوید که این و آن است و مات رافع بنیام  
 پس ضرورت از بیان آن که زوایشان است اول کیلوس و دوم خون سیوم گوشت جهام  
 پیچیم استخوان ششم مغز هفتم منی و اطباء هند طعم شش قسم تقسیم نموده اند و گشت  
 رس گوشت بقیع کاف و خفایه و سکون را و فو قانی هندی و فتح را و مهل و سکون بین ممله  
 گشت در زبان هندی معنی شش و رس معنی مزه و طعم است اول در مفتح میم و ضم  
 وال ممله و خفایه یا و سکون را و ممله یعنی شیرین طبع سرد و پیل صفر و مفتح کف  
 و گرم در ممله و افزاینده منی و شیر زنان توانای و روشنی چشم و فربهی اعضا و چون با فراط  
 خورده شود و تنگی نفس از و خناریر در گلو پیدا کند دوم ایل بفتح تهره و میم و سکون لام  
 یعنی ترش چون بخورد گرم و سبک است و چون ماس نخاید سرد است و هم و طعم عام  
 و افزاینده کف و صفر و زردانیده باد و کاهنده فربهی افراط بان کت پست  
 احتراق خون امراض گرم و سوزش عضای پدید آید سیوم لون بفتح لام و واو و سکون

و چون در وقتی که در روزی از آن بزرگان  
 وقت ولادت غلبت بان نمایند  
 در بعضی از آن بزرگان و عاقلان  
 باشد اکثری از آن بزرگان و عاقلان  
 و چون در وقتی که در روزی از آن بزرگان  
 وقت ولادت غلبت بان نمایند

باشد اکثری از آن بزرگان و عاقلان  
 و چون در وقتی که در روزی از آن بزرگان  
 وقت ولادت غلبت بان نمایند  
 در بعضی از آن بزرگان و عاقلان  
 باشد اکثری از آن بزرگان و عاقلان  
 و چون در وقتی که در روزی از آن بزرگان  
 وقت ولادت غلبت بان نمایند

باشد اکثری از آن بزرگان و عاقلان  
 و چون در وقتی که در روزی از آن بزرگان  
 وقت ولادت غلبت بان نمایند  
 در بعضی از آن بزرگان و عاقلان  
 باشد اکثری از آن بزرگان و عاقلان  
 و چون در وقتی که در روزی از آن بزرگان  
 وقت ولادت غلبت بان نمایند

نون یعنی نیکین شور و لطیف و تهی هضم است و براره آسانی برآورد و سولگف و صفرا  
و باد و کاهنده قوت باه و نرم سازنده اجسام سخت است و در چشم و فساد خون امر  
صفراوی شور تولد کند چهارم کث بفتح کاف سکون بار فوقانی نهدی یعنی تلخ و  
تیر و سبکست صفرا و باد و آفرید و کاهنده شیر زمان فریبی ابدان افراط آن و هم  
اندیشه و فساد خون خشک لب و سوزش اعضا بهم رساند پنجم کث کبره بار فوقانی و  
سکون کاف و بار فوقانی نانی یعنی تلخ و تند که اطباء یونان حریف گویند سر و خشک  
و سبکست و تشنگی و یهوشی تب صفراوی بلغمی نبشاند و آفرینده باد و شتهای  
طعام شیر زمان حیوانات لطیف سازد و افراط آن در دسره و سختی گلو و اندیشه و  
ترس بهم رساند ششم کلهاری بفتح هر دو کاف و بار و الف را و جمله یار تختانی  
یعنی زخمت که آنرا غصص گویند خشک و باد و نفست و اندمال جراحات نماید و حبس  
اسهال کند و افراط آن نفخ شکم و درد دل و جگر پیدا کند و معنی براین کیمیا بدن است  
و آن مخصوص بادویه و تراکیبی است که بحث حفظ صحیح و طول عمر و تقویت قوئی اعضاء  
رئیه گرد و و نیز از آن ادویه که در معالجه اکثر امراض بکار آید اطلاق میکنند و هر دو  
در بحث حرف اول نوشته شد و اقسام او را نیز آنجا بیان ساخته و تحقیق حروف  
اعراب اقسام در بحث حروف آنها بیان کرده آید و آنکه نوشته شده که فعلان  
دو دارند می در فارسی فعلان دو است مثل آنکه کیهان بید جنطیا یا است موافق  
تحریر اغوه است و الا در اکثر مخالف یافته میشود باب **الالف** فصل **الالف**  
آب

از او رسیده اند سود در چشم  
انفی باشند ازین محل الجواب چشم  
زنجی چشم رسید و گوشه  
و در احادیث وارد شده اگر انگشتی  
سست گردان هیچ موجب است  
و انضا موی است که انگشتی  
تیز و در دست دادن  
از یک

بلان صورت های نقش کرده در صحن  
 عجیده در دام های نصرت کنت باریک  
 از قوت کجایم آیند و گویند شراب  
 در جام زهر جلد است نیکند وادان  
 نظیر ان فتوی بصیر و موجب جلا  
 ان تخم باو و نیلین در گردن دافع  
 صحن چون کسک سفینه بران نقش نموده  
 در غضر دست چپ پوشند بجدام  
 نفع دهد از حضرت امام رضا علیه  
 و است که اکثری



د کلاس او از بلا...  
 د کلاس او از بلا...  
 د کلاس او از بلا...  
 د کلاس او از بلا...

بلا دهند یافته می شود اول کون سبز و آخر آن بعضی سرخ و اکثری زرد و بعضی سرخ و زرد  
 و بعضی تا آخر کون سبز می باشد شکل قریب شکل گرده و سبب و اندکی طولانی و درختش  
 مشابه درخت جامن و برگش مثل برگ آن طلا در برگ شاخ جهه دراز کردن سیاه شدن  
 نافع و پوست ساق و میخ او سر و زخم و قباض و برگ او ختم و قباض و خفاست خوب  
 جهه زرف الدم مفید کل او که سول نام دارد بفتح سیم و سکون او و لام و راء جمله عوض لام  
 نیز آمده است سر و خشک است بسیار خوب و قباض و دفع بر پی و فساد خون و بلغم و صفرا و  
 و ملها و شوره و غشاش که انبیا می گویند بفتح نمره و سکون نون که سرباز موحده و فتح یابی  
 تحتانی و سکون الف بطعم ترش و خشک و فزاینده اخلاط مله و جهه قطع طحال و انگختن  
 شته ها و زیر اندین سنگ گرده و مثانه مجرب رسیده او بطعم شیرین تند سر و تیر و کران و  
 بهی متوی دل و جمع اعضا و شته ها آور و دفع فساد صفرا و سبزه آن نیز بلین شته بی طعام برزده  
 زنگنه کلان خورد بود کلان تا پنج آنرا نوشته اند اقم نایک و نیم طل شده نموده و خرد او را  
 بمقدار دو دهم هم شده نموده است چون میوه بند و پس از یکماه ترشی ظاهر شود و از و مربی و آچار  
 سازند و در قلیه پلا و بکار بند بسیار با فیه شود لیک با و فیکه خرا و سه شنبه هرگاه چند روز در  
 نختن او باقی میماند از درخت جدا می کنند و در کاه و پس برگ پلاس نهان بسیارند تا نخته شود  
 ترشی برود و شیرین خوش مزه گردد این پال گویند بفتح با و فارسی و سکون الف و لام و عمل اکثر  
 همین است و اگر خود بخود نخته شده بریزد و از آنجیکه گویند بفتح تا و فو فانی نهی و سکون با و موحده  
 فارسی شخ کاف و سکون تا اکثر آن بخوش بود بسیار در باستان به نختن و رآید بهنگام  
 بارش بر و برخی سر اغار باران به چنگی روی دهند و اوایل رستان انجام پذیرد و از آنجا که گویند  
 بفتح با و موحده و تا و خنی کسر الی جمله فتح با و تحتانی شده و اکثری به سال کل کند و بار دهر

از و سمنان...  
 از و سمنان...  
 از و سمنان...  
 از و سمنان...

و تعلیق غنیمت خفشان سودا و...  
 نافع است حضرت سودا و...  
 علیه و سلم و موده هرگاه که...  
 خفنی در دست شود و از آنجا که...  
 بر آورده است و ایضا از آنجا که...  
 صلوات علیه السلام و لیست که...  
 صلوات علیه السلام و لیست که...  
 از و سمنان...  
 از و سمنان...  
 از و سمنان...  
 از و سمنان...

از و سمنان...  
 از و سمنان...  
 از و سمنان...  
 از و سمنان...







از امر او ایران لرزید و ضعف و آنچه کرده تر شد و بطول انجامید بود اطباء که معالج او بودند  
خود را نایب تجویزی فرمودند مرض پنهان استعمال شوگر چه بکافرات زایل نشد بولیک نفع کرده بویادق  
الشیخ حیات و بهترین شیرین سید دلی ریشه که شیر و رقیق داشته باشد و سرد آب یارفت  
کرده پاشند و در سوّم گرم بدون سر و کرده خوردن هشت آنخواف فراج است و او را اول از دست  
ملایم بنمایند و چند قطره اول بکیند بعد از آن از دهن شپیلد بخورند و خوردن از کار و برید  
لکه مقبول طبایع است لیکن از ریشه و چرم احتیاط نمیشود باعث نفخ و قتل و درد شکم و بی معای  
و خراش میشود و بعضی شیر بر می آرند و شیرین از شکر ساخته و تصرفها بجا و بجا نمود همراه باقی  
و برنج بخورند و این روش در اکثر امراض نفیس غیبیان عدم اقبال طبیعت است و نیز به سبب  
مفاومت محل خود نوعی تغییریم در مزاج او راه بهم رساند و مصلح آن اکثر شیر خسته او نوشته اند

از ارامه اید این را سبب ضعف و انحراف کرده تر باشد و بطول انجامیده بود ابله که معالجه اول بودند  
خود را نه تجویز نمی فرمودند مرض پنهان استعمال شود اگر چه بکل حرارت زایل نشد بولیکین نفع کرده بود یادق  
الشیخ حقیقت است و بهترین شیرین سید دلی ریشه که شیر و رقیق داشته باشد و سرد و آب یارفت  
کرده باشند و در موسم گرم بدون سرد کرده خوردن عجب انحراف فراخ است و او را اول از دست  
ملایم نمایند و چند قطره اول بکینند بعد از آن از دهن شپیلید بخورند و خوردن از کار و برید  
و اگر چه مقبول طایع است لیکن از ریشه و چرم احتیاط نمیشود باعث نفخ و قفل و در شکم و معده  
و خراش و میثاق و بعضی شیر بر می آرند و شیرین از شکر ساخته و تصرفها بجا و بجا نمودن همراه  
و برنج بخورند و این روش در اکثر امراض نفیس بخیان عدم اقبال طبیعت است و نیز بسبب  
مفارقت محل خود نوعی تغییریم در مزاج او را به هم رساند و مصلح آن اکثر شیر خسته او نوشته اند  
میفرمودند والد ماجد خدا تعالی بیاورد او شانرا که این کم مطلق نیست بلکه باید دید  
که اگر گرمی میکند است و آب سرد و افترده بارده بکار باید برد و خود هم آن مرحوم به فشرده است  
اصلاح مزاج خود میفرمودند و اگر چه اسهال هم رسد بروغن بادام و انشال آن تدبیر باید فرمود  
و در صورت اسهالی خفته آن نازک باید نمود و در صورت یبوست و در امراض یابسه شیر و اگر نفخ  
باشد در شیر اندکی ربنجیل باید جوشانید و چهار ربنجیل هم مفید می آید و علی هذا القیاس و بالجملة اگر  
با دراحات مزاج استعمال کرده شود حکم چچینی دارد و اولی آنکه تا دوسته باران نشود استعمال  
نکنند مگر ضایع آن امراض باره و رطبه و بعضی مردم با صحایف آب عوض غذا نه و عوض آب  
شیر تر تا یکماه و دو ماه استعمال میکنند بسیار نفع مینماید بلکه از آن بعضی جایز فرماید و آب  
بسیار اقسام و اسما دارد در هر که عطش زیاد و تقویت دل و دماغ و فرو بردن نفاسی  
نفرنگ گویند و الله اعلم بحقیقه الحال آرام شتیلان بدیده و راه و اهل و الف و میم و کسر

و در این نحو قوت او حاصل  
قوت از باقی و شربت او حاصل  
شود که اگر بخود دارند

[illegible]

10

افعالی ملفع و فاعلی اوجای کلام قطع زلف الکلام و فعلیهش نقلیه او بر گردون جهته خرق شب در خواب دوم سرودن شک و خواص ثبات یافت است فصل یافت که بدست کند فقیر نشود





پاد و تعلیق او طرف چوب  
اور اف کاز و در دست  
خاکست و در دست  
جنون اجهاد و هیئت و قطع  
سینه بسته با خود باعث  
تیمار فقر اطوار و دشمنی او در ایر  
شکست پنج دقدار شمشیر  
محول او در جیسع افعال

و انکه این را بخواهند که  
 این سنگ را بیاورند همراه  
 زان کرد و اگر در شکم کسی  
 می آید که این اثر از وی  
 نوزد است چون زن عاقل  
 بهجت عسر ولادت و در زاییدن  
 و نکت در شکم

والف وفتح بيم والف وفتح راء مهمله وسكون كاف ايم چه است و بيايد فصل التاء  
الفوقاني ايمس بفتح حاء كه تاء فوقاني وسكون ياء تحتاني وسين مهمله و و نوح بود سفيد  
سياه سفيد او كنبر الوجود بخي است سفيد رنگ بقدر جدا بود و پست و بلند دارد و  
بر سطح بعضها يك و زانده قبل بود كنوع مشابه بهمن سفيد بود و نوح تير و تلخ و گرم قاص  
و باضم بود و قى و اسهال بلغمي و بوسير دفع كند فصل التاء الفوقاني است  
اسكن ضم نمره و فتح ناء هندی و خفازون ففتح كاف فارسي سكون نون نخي است  
مشهور است كه بشنيز كه اندكي كوفته باشد مقوی باه و ممسك منى در اكثر ترا كيب هندی  
مقویست بعلت اگر كوفته حاصل قضيب طلائع نماید سطر ساز و نافع در درگده و سپرز  
مقوی کرده فصل الحميم اجموع ففتح نمره و سكون جيم و ضم بيم و سكون واو و وال همسكه  
تلخ و تند و گرم و سبك و تهی طعام و قابض شکم و مقوی دل و ازانیده منی و دافع فساد باد  
و بلغم و غشيان اراض معده و گرم شکم و فواق و در دمانه ليکن و شکم سوزش بهر ساند اسم  
كرفس نوشته اند البته مشابهت با و دارد در میان اینيون كرفس است يا اختلاف در میان  
كرفس و اجموع بسبب اختلاف زمین و لايت هند و تيان بوده باشد اجموع این ففتح نمره  
و سكون جيم و فتح واو و الف و كسر ياء تحتاني و سكون حى از و ست سمي بهر جو مار  
هر دو تلخ و تند شبیه با جمود و از و كو چكتر و با حراقه و بوی تير دارد و گرم و سبك گوارنده  
مشبه طعام و دافع فساد باد و بلغم و استسقاء و ففتح شکم و پيش بید و دمانه و خلط و  
گرم شکم عبری نامخواه است اجموع این خراسانی ضم خايمچه و فتح راء مهمله و الف و فتح سين  
مهمله و الف و كسر نون سكون ياء تحتاني ساقش غليظ و مانند شيم خبری براد طاهر شمش  
در غلافهای تير گرم در سخت اوراق شبیه گل انار و علوار نخي خيم در شنبه بجلوبه بسیار و

غایبند طلای او بخانه زینت است  
 دو گزیند هر که دادست بخوردن او  
 غایبند موی سفید او سیاه گردد  
 در سوراخ مورچه با گذارند مورچه ها  
 برگزیند و چون زحل در سبیل باشد  
 و اورا بکلی است بسته تمام تربیت باشد  
 و احتمال غایب و هرگاه پنج در میزان  
 بود از این نیز تر و تربیت داده

۱۹

14

بیکو از آن که حال نماید و شخص  
مکمل بقیاطین است و بدین نظر  
شخص مکمل با این سخن در پیوسته  
محبت ثانی بادی کرد که فوق  
آن تصور نباشد و موجب دانسته اند  
و چون لوحی از آن تر زیاده در  
طالع جزا بر این نقش نمایند این  
ان محبوب و کمال اهل عالم باشد  
و در چشم باورشان غریزه خوش  
و در او بر خوب

و در چشم  
که دو همه کارهای او بود  
باشد و حاجات وی در آن  
گرد و دو سه که بر این گنایطالع  
جور و سباحت ببطار و حور  
نیرین نقش کند و در زیر او  
صورت اقبالی با شمع مبارک  
دور آفتابی زنا و دور غنچه  
کند در چنگ با از شر و شمع ایمن با



و بر روی خط باید بنویسد که در کمال  
تلف الیون و دیگر فضلا و ذکر  
سوره اینه در سوره که دیگر گفته

جبر حدید  
نهار سی خااست و خا این  
بیانند حدید چینی جنس را واده

و جبر خا را واده است ایل  
برودت و در دو نیم خشک اند  
و از اصلت بر و راکت بسیار

کوچک تر هم بود البت است اجمالا چندین بضم نمره و سکون جیم و لام و الف و فتح جیم و کاف  
و سکون نون و فتح دال و سکون نون و سکون هم صندل سفید است و خواص در چندین باید  
اجان بفتح الف و جیم و الف ثانی و نون بعضی در میان الف و نون یا رتختانی ضافه  
نموده اند یعنی اجان درخت او بزرگ میشود برابر درخت آنکه و برگش شبیه برگ آنکه  
و از و دراز و باریک و درخت او سایه بسیار دارد و پهلوی او را تا بقدر نیکو و بسیار باریک  
فصل الجیم الفارسی اچهم بفتح نمره و نشدید جیم فارسی و فتح آن سکون و ارم همیره است  
فصل الخار المبعجه اخر و ثب بفتح نمره و سکون خا و جیم و ضم را و همیره و سکون و او و ثا  
نوفانی بندی و اگر و ثب نیز آمده بجای خا و جیم کاف و ارم شهرت و درختش کو بی است  
و برگ آن شا به برگ سافج هندی شیرین گرم و گران و طبعش مغوی و عصاره و دافع با و در تقو  
باه و دماغ پدی و تجره محرم رسیده بعربی جوز کونید فصل الدال الملهطه و السک  
بضم نمره و دال و همیره و دال و الف و فتح لام و کسر سین و همیره و سکون کاف قسمی از غله است  
اوی بهاسکر بضم نمره و کسر دال و همیره و سکون یا رتختانی و فتح با و موحده و خفا و الف  
سین و همیره و فتح کاف و سکون و همیره قسمی از کاف و رت است او کفتح الف و سکون ال و همیره و فتح را و همیره  
سکون کاف تازی بنحی است شهر معروف و خواص این او گفته شد فصل الراء الملهطه  
ارنی بفتح نمره و سکون را و همیره و کسر نون و سکون یا رتختانی هم درختیت و طول بقدر  
درخت شفتالو لیکن شاخ بسیار دارد و از زیر تنه درخت میروید و بعضی تنه معلوم نمیشود  
و برگش مثل برگ سنبله که کم است غلبه با و را باید و اما س دفع ساز و در و نهتری او و که  
پر و ثقیل است و رحمت با و در و ک بعضی ضعیف و جگر و در نماید و شتهی رافع قبض و سده روده  
بکشد و درانی نیز اسم ماده ار نه است از هر بفتح نمره و سکون و همیره و فتح با و سکون را و همیره و ثا

برودت و در دو نیم خشک اند  
و از اصلت بر و راکت بسیار  
خالت چون بپایند و جیم بیاید و  
بهاست سبز رنگ و بیاید و  
دست کردن انشترای آن مغوی  
و در رافع درخت را و کبکی سنگین  
نیز کبکی و سنگین و در اجابت  
خط صحت چشم نور است و ماده  
و در از حد چینی و سنگین

و بسیار رخ و مال بسیار  
بکشد و نیم از سایه او جهت رخ  
خارج و بسبب باعث برید و قوی  
نمیشود و در دو نیم جهت عمل صفا  
و دومی و در نیم جهت عمل صفا  
بجای که از رخ کن مواد ساز نشود  
و در دوم سایه او جهت دفع درد  
شکم که از درد او سبب عمل صفا  
شده باشد بابت بخت و صفا  
و مصلحت حاصل است از کلام امام

الاست که غرضی که بخند گشته  
این طلاس و ادایت کرده  
و ششیا طلاس را دور میکند و میدهد  
الی که نیز که بر سندان و میدهد  
فانم که بر باعث ایمنی از بیهوشی  
معلوم میگرد که در دست کردن  
بهمین صادق و فی المده عینه

این حدیثی است که در سطور اول  
 از کتب معتبره است که در سطور دوم  
 که در کتب معتبره است که در سطور سوم  
 که در کتب معتبره است که در سطور چهارم  
 که در کتب معتبره است که در سطور پنجم  
 که در کتب معتبره است که در سطور ششم  
 که در کتب معتبره است که در سطور هفتم  
 که در کتب معتبره است که در سطور هشتم  
 که در کتب معتبره است که در سطور نهم  
 که در کتب معتبره است که در سطور دهم  
 که در کتب معتبره است که در سطور یازدهم  
 که در کتب معتبره است که در سطور بیستم

و او که می گوید و نور در شهر باغی در زبان دار الخلاقه شایع است  
 می دانند و آنکه درخت او کلان باشد و در کناره کشت نیشکر میکارند از آن نور میگویند و درخت را بر  
 خورده باشد بقدر یک نیم گرم میگویند از هر درختی بهتر از نور است و نور را همه نیشکر میکارند و در دنیا  
 و از هر راهی که گندم در دنیا میکارند و در خریف میکارند و آن نور کلان دانه از هر خور و نور اندکی بود  
 و با جمله غله شهرت در اکثر بلاد یافته میشود و خوش است و بکافض و فاض و ملغم  
 و خون فساد و بر و طعم ز ممت و اندک شیرین باد و گندم و زرد و محرم در دوم و خشک در سوم و موی  
 معده و قیل و نافع با مرض بلغمی با و چون او را اول یکد و جوش آب و آن آب را در کوزه در آب  
 دیگر بزد و نافع یوست او میشود و اگر شیرین است بپزند و نافع یوست آن در صورت اول و از آن حرارت  
 یوست آن در صورت ثانی بسیار بسیار میشود و اگر برگ او را در آب جوشانید از آن مضمضه کنند و در  
 دندان بر و نفعی از هر راهی که میگویند و در بضم نمره و سکون را در ماله و دال و بعضی عوض  
 ماله و نفعی از هر راهی که میگویند و در بضم نمره و سکون را در ماله و دال و بعضی عوض  
 را در ماله و نفعی از هر راهی که میگویند و در بضم نمره و سکون را در ماله و دال و بعضی عوض  
 که روز بروز لاغر و نحیف شود و نفعی از هر راهی که میگویند و در بضم نمره و سکون را در ماله و دال و بعضی عوض  
 دال ماله و نفعی از هر راهی که میگویند و در بضم نمره و سکون را در ماله و دال و بعضی عوض  
 شش و خوشهای بر خا و در و دانه اش بقدر قهوه و منقط بطور کاغذ ابرسی سیاهی سفیدی آمیخته  
 و قیمتی از سرخ سر و شیرین گرم و کران و نافع و تلخ و نفع شکم و آس اعضا و در و کر و در و شانه و  
 صلیح و استقامت و تپش نفس و سر و بلغم و خلد و امیات که فساد ماده خام است و نمره و گرم  
 و سهل و نافع فساد و در و نفع تخم و محمل است جمله عطرها و با در نافع بود و سهل است بقدر و یکد و توله  
 در آب حل کرده اندکی گرم نموده برای قوی شدن و دانه شده نفع بین نموده و قوی شدن نفع گرم و دانه

این حدیثی است که در سطور اول  
 از کتب معتبره است که در سطور دوم  
 که در کتب معتبره است که در سطور سوم  
 که در کتب معتبره است که در سطور چهارم  
 که در کتب معتبره است که در سطور پنجم  
 که در کتب معتبره است که در سطور ششم  
 که در کتب معتبره است که در سطور هفتم  
 که در کتب معتبره است که در سطور هشتم  
 که در کتب معتبره است که در سطور نهم  
 که در کتب معتبره است که در سطور دهم  
 که در کتب معتبره است که در سطور یازدهم  
 که در کتب معتبره است که در سطور بیستم

رساله خواص البوابه  
 این کتاب از تصنیفات  
 آشفته است  
 محمد

ماجد بجای رودغن یا دیم رودغن بد بخیر و منہل قوینج و امراض بار و مثل فالج و جزو  
 آن استحال میفرمودند و عم مغفور بقدر دو دام سه دام هم در امربه عاصیه  
 استعمال میفرمودند و چون برگ او برودغن چرب نموده گرم ساخته بر موضع دردناک نهند و رفع  
 در نماید و چون تخم او کوفته با جوات اینخته یکد و روز یکبار زندا خفوت پذیرد و پیلانین خارش  
 بر طرف سازد و رو صد کیفته و چون مغراو شده به سیاب اینخته بخورد اسهال آور و رودغن گرم است  
 الرجن لب سنج نمرد و سکون را و مہلہ و ضمیم سکون این اسم درخت است و ہم اسم مراد گرم و درخت بود  
 وافع صغیر و بلغم ماندگی و عتہا زہر دفع نماید و مضرب و امراض با کوریش و جرئت را پاک کرده  
 و اہم آورد و مسک و مقوی بدن است و این کستہ را پاک پیوند و داکلا و طلا و مستعملت و بعضی سرد  
 نوشته اند و مافع ضرب سقطه الر و فتح نمرد و سکون را و مہلہ و ضمیم لام و سکون و او اسم درخت است کہ ہی  
 نمرد و در بلغم سرد و شہار و قیاض بود تن را ہوشیار کند و گرم شکم و جلد مافع نماید و او پیہ و  
 شمول است اروتی یکہ نمرد و سکون را و مہلہ و کسر او و سکون این کسر نام و قافی سکون یا و سختی  
 اسم لوہریت و در بار موحہ بیاید و روی و فتح الف سکون را و مہلہ و کسر او و سکون یا و سختی  
 بیخ رستی ہندیت و تخمین سمیت در طولانی بقدر یک گره فریادہ و کم و چون است او دور کنند  
 مغزش سفید بر آید و شاہوار او بقدر یک گره برگ کلاں او و بصوت پیری کہ بہا او درون باشد  
 و در صفا و ملاست قریب برگ کیلا کچا لوہم بیخ رستی اندک رست در اطراف کچا و اومی ہر آید  
 و کچا لوہریت اکثر بود و در کلاںی و صوت قریب با و نجاب شہوت ہر دو بیخ در ہندستان  
 مستعملت اہل ہند اومی را ہر گاہ نوشت و تنہا بخورد و کچا لوہریت نور بریان نمودہ بخورد  
 و ہنود لزر برگ و شاہنامی و ناخوش میازند و با جملہ مزاج او انچہ دریافت شد بایل ہر دست  
 مقوی باہر خلط منی و مولد ریاخ و قیل و مضرب و مصلح آن ترشی و شستن آن آب بمالند و کچا لو

از نگارہ جهان بلیات دوران  
 محفوظ و صحت و شہادت و تقوی  
 غلام محمد بن محمد صادق  
 خان بن اشرف الکمالی و محمد  
 شریفی فرزند محمد خف و کلاںی  
 مستدرک کنند و ستان خست  
 نشان شہادت با و شایع شد و  
 کسی از اطباء این بان الی الان  
 ترابی کہ حاکم کیفیت و با و با

ان بوده باشد تا یلفس این  
 در این اوقات بخاطر این صاحب  
 کہ سالہ جامع امور ضروریہ کہ خلق  
 با و با دہشتہ باشد از کلام سہلہ  
 پیشین استنباط کرد و مع انچہ از  
 تجویز این عالم کار تجویز آن بصحت  
 پیوستہ زبان فارسی الاکت  
 تا باشد کہ فائدہ آن عم و نفع  
 آن نام بود و وسیلہ جملہ برای  
 حسن عاقبت این مستمند شود

بفضل و کرم و در اندک عرصہ  
 فتنہ مراد ترسب  
 صورت دست و خطہ نقل  
 و جلد کرامی ششتری  
 زبانیان و الاکت  
 سلطان مہاراجہ دہران  
 را جہیز مہاراجہ راجہ گان

شکر نفس و دل و دامن  
 در نه تر نغمه و جان  
 نمون افکار شرف و ادغام  
 در انوار عالم رسیده  
 کشت که بصیرت قدر دینش  
 کم سنگ که همزبان دارد

قریب باوست در خواص مگر آنکه حضرت او بخیره نیست بهار وی زیاده هست میگوید که قفاست  
 لیکن در چهره برگهای خلاف بر طاهر است چنانچه صفت خفته المومنین نوشته که برگ او مشابیه برگ بوم  
 مگر آنکه گفته شود خطا از نسخ است و دیگر چهره را تطبیق میتوان داد و مزاج قفاست گرم نوشته اند  
 و از بعضی اعواب که پرسیده شد آنها هم میگویند که قفاست اسم اردی قفا و الله اعلم بالصواب  
 اگر کتب نفع نمره و سکون را در جمله و کاف اسم است اگر میباید نفع نمره و سکون را در جمله و کاف اسم است  
 یا تختانی و الی جمله اسم است که در کتب نوعی از کتب است از و س نفع نمره و ضم را در جمله و سکون است  
 و فتح سین و الف اسم است و در باب یاد فصل السین الیه جمله است که در کتب نفع نمره و  
 سکون سین و همزه و ضم تاء فوقانی و خفاء و سکون لام و فتح کاف و خفاء نون و الی جمله این را  
 کلام کند نیز گویند و قسم دوم مان کند است و کند نزد اینها اسم پنج است که چون نباشد چون  
 زمین کند و نیکی را که چون باشد مایل مانند مولد بلغم و دافع باد و صفاد خون اما قسم  
 دوم شیرین سرد و کران و دافع خون صفرا است مایل کند نیز آمده است باضافه و او ساکن در میان  
 و لام اسپرک نفع نمره و سکون سین و همزه و فتح با و فارسی و در جمله و سکون کاف اسپرک نفع نمره و  
 و الحاق الف حسب بدن بود و در یکی میداند بطعم شیرین و دافع جذام و رافع اخلاص نیز نوشته و  
 بعضی گویند که اسپرک اسم اکلیل المکات و شهبو در شهر بخیری دیگر است و اعلی که موافق نوشته  
 حسب بدن بود و در او ف اسپرک باشد که در بعضی خواص چون افزودن منی و دافع فساد و رحمت  
 هر سه خلط و بود و منی سرد و سبک افق اسپرک است و در بعضی کتب هندی اسپرک را دافع بوی  
 نخی بدن و اشتها و ضعف و لاغری تن از زهر نیز نوشته اند و الله اعلم اسکندره نفع نمره  
 و سکون سین و همزه و فتح کاف فارسی خفان و نون و فتح و الی جمله و در هندی شهرت بیخی است  
 سفید رنگ لالی بقدر نیم گرم میشود و کند به مقدار شکر بود و خشک است و شباهت بقاقل مصری

که در باد اصطلاح اجزاء فساد عظیم  
 است مریض را از اسباب ارضیه  
 یا سحابه و عادت میشود ازین فساد  
 تپ طاعون و چمک و فضا که درین فساد  
 از این ارضیه تغییر میکند و درین فساد  
 سما ویم و کات افلاک است

۴۰

که موجب حرکت نمیدارد و در هوا  
 میشود و پیدا از انجم کامل یافت  
 اجنبیت مقدار انجم معلوم  
 طب از انجم می نامد اسباب  
 ارضیه بین بخار است  
 که سکون میشود و از سعاد و خوی  
 یا استیحا شفته و از خنهای  
 رویه آب و بویازین شاک  
 که موجب بسیار شده باشد و

که در باد و دای بسیار  
 قابل شدن بود و در باد و دای بسیار  
 که در باد و دای بسیار  
 که در باد و دای بسیار

و اسود  
 فاسده از زمین صعود کرد  
 هوا را محلول گردانید و در هوا فساد  
 پیدا کرد و در هوا فاسد پاشی  
 در دل نفوذ کرده روح که در دل  
 هست از او فاسد نمود و در طبقات  
 و اخلاط که مجاور دل است  
 مجاورت فساد یافت و گرمی  
 بسیار پیدا شده در تمام جسم  
 بواسطه اثر این انتشار یافت بپیر

۴۱

۴۱

تمام اصطلاحات فارسی شده  
امراض و بایه حادث خواهند  
شد و اکثر خلق باین امراض مبتلا  
مبتلا خواهند گردید کسانیکه  
رودید در بدن آنها اکثر باشد یعنی  
مکم یا ضعیف القوی خواهد  
صفت و خواه از جمیع باغیر آن  
بوده باشند و کسانیکه استعمال  
هم بیشتر کنند برای تأثیر و بازاء  
زیستند و امراض و بایه  
بازگشت از آن

یگانه شد و بر سرعت بهلاکت  
مکشود و فیصل مردم را عارض  
و خلیف که باران کسرت باردم ارض  
و ناموت یمانند و در موسم که  
میشود فاشند





صدق الیک و بعد بی عود گویند الکی چار پنج نمره سکون فارسی سکون سکون باوختی و فتح  
 جیم فارسی الف در امله تیر و بسیار گرم بود باد و علتها می بینی و نبات بغم و در فصل رانف  
 است و آن سربین پیدایش و بهترین می رخ رنگ و علامت و می است که مانند اش کوفی طاهر  
 و شسته باشد و محسوس بود و روی بهر فصل الام السی پنج نمره سکون لام و سربین سکون باوختی  
 اسم برکت است بمانی است بعد خیر عی ساقش و گشتن بار یک گلش لاجوی نزد ابله و اینده و کاسه  
 اب می نویسد و دفعه و باد و الف نهم نمره لام شده و سکون و گشتن خط و سیان با بسیار انگیزه  
 بوم گویند زمان نه و تمانس ایران خود را که بر انها قابض متبسط می شود از زرافه و قوی و قوی که انها  
 بطا و برید و مطیع انها شوند الای کسیر غره فتح لام الف کسیر ایچتا و نمره و جیم فارسی سکون باوختی  
 بکمره فتح لام الف اسم قافله است هر دو شمشیر کلان او را می برد نمره و کسیر ایچتا و نمره و جیم فارسی سکون باوختی  
 قدوم شوهر و وی و صیت تویند نزد ابله و این سربین قوی و فتح شوهر و صفر و علتها با و بغم و و  
 و مضرت شربت جماع داد و نموده الای کلان می افتد و التا الف نهم سکون لام فتح یا بند می  
 اسم هاست فصل الای الفیت فتح نمره و جیم سکون لام و کسیر با و موحده سکون یا ایچتا و نمره  
 نوح یا نوقانی الی شش نیز آمده بکسیر با و موحده سکون یا ایچتا و نمره و جیم فارسی سکون باوختی  
 جمله شهور المبیید فتح نمره و جیم سکون لام و کسیر با و موحده سکون یا ایچتا و نمره و جیم فارسی سکون باوختی  
 نمره و جیم فارسی سکون باوختی و شش شایسته بود اندکی کلان فتح نهم شایسته بود اندکی کلان  
 و افخو لادنی اگر و برید در کمتر زانی آب کرد و سیف مهر و شیره او که آخته شود بک  
 ملین استنها آخر است در زبان مانری نمره و کسیر با و موحده سکون یا ایچتا و نمره و جیم فارسی سکون باوختی  
 سفوف و ضم و محل را بر شری آن تصفیه نموده در آن پر کنند و بعد خشک شدن  
 استعمال بنمایند و باین اسم اورا میخوانند و اکثر از طرف جی نگر و زهور می آید

[illegible]

نشان بودن و بار اسباب  
 خلاف غرض سابق  
 کردن غله آن فصل  
 سکونت بسیارند و زیان  
 جانوران که در زیر زمین  
 کثیر در عالم و مردن در زمین

و این جهت در اطراف بسیارست و قلب او را از لیمو کلان است در میان در تحلیل و هضم تسکین و جع  
 و تلین کم تجربه در آمده اهل چاگگیری نفیج نمره و بیم و سکون لام و جیم فارسی الف منقذ و  
 و کسکاف کار و سکون یا استخا و کسرا همله و بار تحتانی نیز ترش درخت هند است بقدر  
 غلبه الثعلب و طول خشن کثیر و عرض آن از بالا بقدر آن گرم و سبک است تهی هضم طعم و دفع  
 شکر نمی جوهر و خدام و حابس اسهال و دفع فساد و باطن و لغم و خون لیکن صفرا الکنیر است الهی بفتح  
 نمره و شبهه کثیر نمره و بیم ساکن و کس لام و سکون یا استخا و کسرا همله و بار تحتانی نیز ترش درخت هند است بقدر  
 و بر هر دو طرفش انهای باریک میروید و شب یکجا شوند و صبح جدا دانه های در میان تر  
 بصورت باقلا و در حجم زیاد ترش کثیر از شیری حد به دار بقدر نصف دایره و بعضی کم و بعضی  
 زیاده حسب تخفه المومنین نوشته که در خشن مثل خشت اما ظاهر سبب عدم رویه اوست ترش کردن  
 و دفع با دو افزاینده صفرا و خون بخالصیت رسیده اولین مشتهی طعم و دفع گرانی حد  
 و خشک سبک متوی فی و دفع ماندگی راه و دوران هر و سکن تشنگی و ضعیان در سکین  
 حرارت و دفع تشنگی و کسر سوت صفرا و تقویت دل و شسته تجربه را قه در آمده فشرده او در حوص  
 بسبب اقبال طبیعت اقوی و دفع سمیت هوا و حار غایب و مر بای او خصوص مر بای قسم سرخ او  
 بسیار لذیذ و مفید بسیار مذکوره کل املی را همراه گوشت بخته میخزند بسیار لذیذ و مسکن صفرا  
 و ملین طبیعت و برای انگین شته ها مفید و محرک زله امرت پهل کبیر نمره و سکون بیم  
 و فتح راه همله و سکون تار فوقانی و فتح بار فارسی خفاء و سکون لام لیمون شیرین را گویند کثرت  
 راه همله در راج نبه پهل پاید امرت ولی کبیر نمره و سکون بیم و فتح راه همله و سکون تار فوقانی  
 و فتح او و تشدید لام و سکون یا استخا هم گلوئی است و بجای داد اکثر با دمو حده خوانند یعنی  
 امرت بی امیا راه فتح نمره و سکون بیم و فتح بار موحده و الف و فتح راه همله و سکون تار

ارضی است فصل چهارم  
 اندر بیان حالات که بر رمضان  
 و بالاحی میشود در بعض کثیر  
 الاضطراب شدید الفلق عظیم الکرب  
 و بعض آن مرقه مضطرب  
 مختلف روی الطال میباشد و شدت  
 ضیق نفس و عطش شدید و گاهی بچنان  
 میباشد که آب از دهان نهد  
 از راه بینی خارج گردد و در روز  
 اول هلاک کند و باشد که بچهار  
 روز استاد کند و کم است که بکسی

۴۸

شکم سبک بهار و باران  
 تا بیک وقت موند رنگ  
 چهره و شبان سبزه شود و باشد  
 که چنان رخ شود و زبان خشک  
 که در پس از آن حرکت بدن  
 گردد و پس گردد و میرد  
 شود و سقوط نبض گردد و میرد  
 و نیز رخ عظیم میباشد و حاد  
 مثل خفاق عارض گردد و چنان  
 غایب و جاد شوند و زبان  
 بالکل سبزه شود و تار و  
 دای نبض عظیم و تار و  
 دست و پا و بیداری و  
 خندان اسهال زردی و  
 خفاش طعم و جع و نوا  
 و بر سر طحال سفاک

بر آن قیاس و تطبیق می نمود  
و خود با ظاهر شود باید که تخفیف  
در سینه یافت که هرگاه علامت  
بصا جبران مزاج بارد کنه  
و استعمال اشیاء عارده  
بارده بصا جبران مزاج حار  
پس میباید که استعمال اشیاء  
حار و باد و دیرین فصل فکری کنیم  
و در آن وقت که

و مانند آن در مضغقات قلب چون سبیل و قوی چون تریه چون بلبه و مغز فلوس باید کرد  
 اسهال از اینهاست من سببه خففات حال میزدیدین و قوی و قلیل غذا استحال که بحقیقت از تفتیه نفسد اسهال سکون و تقویت روح کند بدانند

بالاسه بعضی اضافند نوشته شد مزاجش سرد و خمر گرم در اول و سرد و وسط ثانی است و مفرح و تقوی  
 دل و رافع خفقات و تقوی و مانع و خالی از تقویت معده هم نیست و مضر کبجه و عضلات نفس و اسهال  
 و فضاخ و صلح آن شکرت و چون این اثر شهیده در شرک یافته بجا بماند و گلاب بید شک  
 زده یک و گلاب گهری بگذارد در سایر افعال قوی میگردد و مضرت هم زایل میشود و مرلی او بیاید  
 است در قلیه بلاد میخورد بسیار با نوره میشود و اند علم بالصلوب آب یونان نفیج نهم  
 و خفان نون و کسر بار سوده و ضم لام و سکون و او و نون ثانی مضوضه و الف و سکون نون  
 ثالث ثمر نه است بطعم ترش و زخمت و سرد و جامش سکون و دفع فساد و بلغم و صفرا و محمل  
 خازیر و دیگر جو شید گیاه و نافع جمیع امراض کلو است انبکول نفیج نهم و خفان نون کسر بار  
 سوده و ضم کاف و سکون و او و لام انبکوده نفیج دال نهدی و از نیر گویند و حقیقت بطعم  
 تلخ و زخمت و گرم و تر و سبک ملین و دفع فساد و بلغم و امراض اعضا و در شکم و قاطع کرم  
 و دفع فساد و هر ماده خام و ثمر او شیرین سرد و گران ملین و دفع فساد و بلغم و صفرا و خون و زخمت  
 اعضا و دق و قلیل منی و تقوی و دل افزاینده بلغم و موجب نور الدین محمد است که در ایام بنوار  
 و بانی شیره کز بر بغل و گادی مردم بر آید و هلاک میکند اگر ابتدا و یک ثمر او نرم کرده ناشتا بخورد  
 و یک ثمر سائیده با آب بر آن شیره مکرر طلا کنند اگر سرشته عمر کو ماه نشه باشد و او ایست  
 موجب سکون و جمع آن حکیم نور الدین میگوید که بستاند تخم اندر این سرخ که از نیر انبکول میخورد  
 بقدر بازده سیرش با بیهانی و از او آب آله تر نفیج تسقیه داده خشک سازد و در چرخ روغن  
 کران خشک کنند اگر از روغن مذکور نفیج روز متواتر در بینی سوط کنند موسی سفید سیاه گردد  
 و از سر نو جوان شود حکیم مذکور در ترقیم خواند تخم مذکور بسیار ماله میگوید و عقل است تبعه نماید  
 از آن جهت غسان شهید قلم از آن دادی منطف کردید اندر این بکسر نمره و خفان نون

و مانند آن در مضغقات قلب چون سبیل و قوی چون تریه چون بلبه و مغز فلوس باید کرد  
 اسهال از اینهاست من سببه خففات حال میزدیدین و قوی و قلیل غذا استحال که بحقیقت از تفتیه نفسد اسهال سکون و تقویت روح کند بدانند

و مانند آن در مضغقات قلب چون سبیل و قوی چون تریه چون بلبه و مغز فلوس باید کرد  
 اسهال از اینهاست من سببه خففات حال میزدیدین و قوی و قلیل غذا استحال که بحقیقت از تفتیه نفسد اسهال سکون و تقویت روح کند بدانند

بالاسه بعضی اضافند نوشته شد مزاجش سرد و خمر گرم در اول و سرد و وسط ثانی است و مفرح و تقوی  
 دل و رافع خفقات و تقوی و مانع و خالی از تقویت معده هم نیست و مضر کبجه و عضلات نفس و اسهال  
 و فضاخ و صلح آن شکرت و چون این اثر شهیده در شرک یافته بجا بماند و گلاب بید شک  
 زده یک و گلاب گهری بگذارد در سایر افعال قوی میگردد و مضرت هم زایل میشود و مرلی او بیاید  
 است در قلیه بلاد میخورد بسیار با نوره میشود و اند علم بالصلوب آب یونان نفیج نهم  
 و خفان نون و کسر بار سوده و ضم لام و سکون و او و نون ثانی مضوضه و الف و سکون نون  
 ثالث ثمر نه است بطعم ترش و زخمت و سرد و جامش سکون و دفع فساد و بلغم و صفرا و محمل  
 خازیر و دیگر جو شید گیاه و نافع جمیع امراض کلو است انبکول نفیج نهم و خفان نون کسر بار  
 سوده و ضم کاف و سکون و او و لام انبکوده نفیج دال نهدی و از نیر گویند و حقیقت بطعم  
 تلخ و زخمت و گرم و تر و سبک ملین و دفع فساد و بلغم و امراض اعضا و در شکم و قاطع کرم  
 و دفع فساد و هر ماده خام و ثمر او شیرین سرد و گران ملین و دفع فساد و بلغم و صفرا و خون و زخمت  
 اعضا و دق و قلیل منی و تقوی و دل افزاینده بلغم و موجب نور الدین محمد است که در ایام بنوار  
 و بانی شیره کز بر بغل و گادی مردم بر آید و هلاک میکند اگر ابتدا و یک ثمر او نرم کرده ناشتا بخورد  
 و یک ثمر سائیده با آب بر آن شیره مکرر طلا کنند اگر سرشته عمر کو ماه نشه باشد و او ایست  
 موجب سکون و جمع آن حکیم نور الدین میگوید که بستاند تخم اندر این سرخ که از نیر انبکول میخورد  
 بقدر بازده سیرش با بیهانی و از او آب آله تر نفیج تسقیه داده خشک سازد و در چرخ روغن  
 کران خشک کنند اگر از روغن مذکور نفیج روز متواتر در بینی سوط کنند موسی سفید سیاه گردد  
 و از سر نو جوان شود حکیم مذکور در ترقیم خواند تخم مذکور بسیار ماله میگوید و عقل است تبعه نماید  
 از آن جهت غسان شهید قلم از آن دادی منطف کردید اندر این بکسر نمره و خفان نون



ستمال کن و بعد از آنکه  
 بنام بیکه آب سرد و سکون و صفا  
 کند بعد از آنکه آب سرد و سکون و صفا  
 ستمال کن و بعد از آنکه  
 بنام بیکه آب سرد و سکون و صفا  
 کند بعد از آنکه آب سرد و سکون و صفا

و سکون ال همله فتح راه همله و الف و کسر یا تحتانی سکون نون ثانی ثمر گویا است بقدر لیمو  
 شیرین کلان خرونده کوچک در نهایت تلخی و نباتش شبیه نبات هند وانه پارس خرو  
 تلخ گویند و قسم است یکم در انکول گذشت هر دو تلخ و هنگام مضغ تیر و گرم و سبک و  
 سهل و دافع برقان و فساد و صفراء و بلغم و بیماری سبز و استسقا و تب کرم شکم است  
 اندر جو یک خرو و خفاردون و فتح وال همله سکون راه همله و فتح جیم و سکون واد و درخت  
 عظیم است برگش شبیه برگ بادام و ثمرش عریض و طولانی و متفرق و در جوف هر یک یانه از تخم  
 خرونده و از ترشیدیه زبان کنجشک و سرخ و مغز او سفید بابل نزدی تلخ و تیز و سرد و قابض  
 شکم و دافع فساد و صفراء و تب حابس اسهال دافع و بهر خونی و قابل کرم شکم و دافع علی  
 که از ورم جاری باشد و از ورم او جراحتهای دیگر هم رسد و درخت او را اهل هند که گویند  
 انما رفیع نمره و نون الف و سکون راه همله هم دارم است انما لی تضم الف فتح نون و سکون  
 الف و کسر لام و سکون یا درخت است شتاق است ایناره بفتح الف و سکون نون و فتح بار  
 موحده و الف و فتح راه همله و انشام و بدون و عووض الف نیز آمده ساگ است که عوام  
 الناس از اینجمله میخورند قسمی نوشته اند چون خام بود گرم و شیل و آرز و آرنده طعام و دافع باوت  
 و شکم را براند و چون بخت گردد و مزه شیرین پیدا کند و سرد و آفریننده نمیست و غلبه باد و تلخه  
 و در دهنتری آورده که جرب زخمت انبوی بفتح الف کسر ان سکون نون ضم بار موحده  
 و سکون واد و کسر نون و فانی و سکون یا تحتانی هم ساگ است اهل هند بخوردن مائل اند  
 انبرت ملی بفتح نمره و خفاردون و فتح بار موحده و سکون راه همله  
 و تانه فوقانی و فتح بار موحده و کسر ان و سکون یا تحتانی  
 هم گاو است آخرت لتا بفتح نمره و خفاردون کسر ان و سکون راه همله و فانی و کسر لام

بکنند و فغان نیاوردان باشد  
 در جوف که قابضه عامه  
 مثل خوره و لیمو و انار و بهار  
 بخورد و سکه مجید و از اغذیه  
 کینه الحار و غلبه کینه الطوب  
 پزیر و فراست و خوردن  
 از سبکی و دفع است و خلطیت  
 با نصیبت دفع بسیار کان  
 نوشته اند که برای علاج بلغمی کرم

حام

فی نافع از خلطیت نیست و خوردن  
 قض که فورد و اولک و یا توهمها  
 و دیگر سبب صحت و قوی و در باب حفظ  
 از آفات هوا و بائی و دخل عظیم  
 دارد و استعالی از هر مهره و  
 پیستاد و بعد از او و ناریجک و دیبا  
 خیار بنفشه است و خوردن پیاز  
 حافظ و دیوار و با است  
 و دافع هم و از آله ضرر هوا  
 و صلاح اخلاط

فاسده بدن بی نظیر است  
 زهره و خفا با قوت  
 رانی مراد بد که با و  
 گل در می منقول در دنج  
 عرقی حبیب ان شفا  
 نان گسی خنم سفید

در فقه فقه را باب صمغ نوی  
 محلول هکله شده مشک زعفران  
 را بکتاب حل ساخته غیر اشهب  
 را بدو غن بلسان غم مثقال  
 حل نموده باقی اودیه را کو فقه  
 پنجمه و هفتم را در هم نیکو شسته  
 جب با سازد هر حب بمقدار قراط  
 و هر روز پنج عدد از آن خوب  
 با کلاب ده مثقال فزوده  
 و وزن قیراط چهار بویان  
 ۴۸  
 در کوبی و بزرگی است از غصه  
 و جدا و شک هر سه وزن  
 و جدا و شک سوده فیه و شک  
 برابر در کلاب سوده فیه و شک  
 چهار است و حب همراه کلاب  
 خود را نصف نشود طبعی از قضا  
 و اگر ده است که از صبر و جز  
 و موزعفران هر یک یک حب  
 گرفته در یکام و با هر روز و از ده  
 قیراط با سه نود و سه قیراط  
 است بخورن و او دفعه بسیار  
 سر و طبعی یک از غیر زعفران  
 و در یک نیم و کلام نیم  
 و در یک نیم و کلام نیم  
 و در یک نیم و کلام نیم

حاج علی کلبانی گفته که بانی  
صفا صیفت عظیم است  
و بخوار و ساجد علی الوضوح  
و خجسته و ساجد علی البیت  
و خجسته و ساجد علی البیت  
و خجسته و ساجد علی البیت

والف ثالث نهال خارناک بقدر رعیت بر که اود و شاههای او خار بسیار شکست  
زرد و غمروی مقدار گردگان خار و تلخ و تیر و دافع کف میزد و باد و بولد صفرا و درد و هضم گرم  
و شش نقوی بدن اگر خج تازه وی ریزه کرده بطریق جوه چکانیده یکماهه بابرک بان بندت  
باوه اساک کن و جلق زده را طلا کردن مفید و بوی غل بر د اگر غل اند او نکهضم نمزد  
و سکون و او و خفازون و فتح کاف و سکون نهالش از اگر بعضی کم و بعضی یاده برکش  
عوض بقدر دو انگشت سه انگشت و خن و بقدر برک غلب الشب گلش خار دارد و دانه ای او  
خورد و ریزه ریزه کوچک از تخم پوژ و مشاب و باد و قسم بود یکی را شنج سرخ و دیگری اسفید  
تلخ و هضم و بلغم و باد و در نمایند و دافع نفخ شکم و بواسیر و خارش و در شکم زایل گرداند  
الیه الهوزا سپین سفید و سکون و کسر بار فاسی خفاز نهانی و سکون یاده خفا  
و سکون نوک ام ایون است و در عرف افیم است و آن چهار قسم است سفید از خار زان گویند یعنی  
هضم کننده دوم سیاه و از زانارن گویند سیوم زرد و از ارکاشنده گویند چهارم غلط بهمیه نگ و از  
سارن گویند خواص این کتب یونانی تفصیل نمکوست اسیل هضم نمزد و سکون و فتح یاده  
و سکون لام ام جویر است و در بیاید ایلیم بفتح نمزد و سکون و کسر لام و سکون یا تختانی و میم  
هم بر ارشاد است فصل الیاء التختانی انیت بکالف و سکون یا تختانی و خفاز  
و سکون تا فوقانی هندی بفاری خشت در نچه ارقق منی استعمال شده بهتر و درین باب  
کهنه اوست و دیگر نواید تفصیل در تحفه المونین و خردان نمکوست اسیل کسب نمزد و سکون یا  
تختانی و فتح جیم شد و سکون یا ام قسمی از نیت است اینک کسب نمزد و سکون یا تختانی و خفاز  
نوع ضم کاف فارسی سکون را در جمله نیز درخت و تلخ است و سیرج الهضم و دافع فساد صفرا  
و بلغم و خدام و فساد زهر و نفوی او چشم بفاری شکوف گویند ایلوا کسب نمزد و سکون یا تختانی

و جلد و در کلاب سوده همراه کلاب  
مانده در کلاب سوده همراه کلاب  
و آب خنک و در کلاب سوده همراه کلاب  
سکنجین و در کلاب سوده همراه کلاب  
کرده خجسته از آفات و آبید  
و موجب راقم است و آبید  
پوشیدنی را از صندل و آبید  
بکجا چاندنی و در کلاب سوده همراه کلاب  
بکجا چاندنی و در کلاب سوده همراه کلاب  
بکجا چاندنی و در کلاب سوده همراه کلاب  
بکجا چاندنی و در کلاب سوده همراه کلاب

۴۹

مادی است یا راضی و نشان  
این هر دو در فصلی که علامات  
صدوت و بیابان شده است  
ذکور شد اگر از اسباب شمس  
بود لازم است که در غایب  
غبار و نسف که در غایب  
دشته باشند ساکن شود و هوای آنجا  
را شاد و وضو و بخور و اصلاح  
دهد و چونکه درین فصل بیان  
خواهد یافت و هوای خزان را

از آن بود و واجب است  
که بخانه ای بلند ساکن  
نمود و بهر آب که از آنجا  
از آن دو بسبب افتد خانه  
آنرا از صحرای است  
آنرا از صحرای است  
آنرا از صحرای است  
آنرا از صحرای است



مع استعمال اینچه فایده طوبه  
 در نهان باشد و خوردن آن  
 چنانچه کتب مخصوصه  
 در این باره بیان کرده اند  
 فصل  
 در بیان آنکه رانم در مرض  
 و بای تجویز آورده هرگاه

طلان نمودن و رانم و دانه نهان و دویه دیگر ناسیب در آب زرموده صبح الی آخر  
 بر مرض حساسیت داده و نقل او را سائیده برای ضماد نمودن امر نموده بسیار کس از نافع آمده  
 نیز تندرگرم و خشک و سببه سیوم و سبک و مقوی دل و مشته طعم و دافع فساد باطن  
 و مضغ نور چشم و نقل منی باری برود و با عوی و جذب یا رختانی نیز آمده است نزد  
 بعضی ریحان است و نزد بعضی با درج است یا جره یا موحده و الف و فتح حیم و راهله  
 الف و هم نازیده است نوعی از جواهر نشسته اند غله شسته است نزد رانم حار است و باین مقوی  
 بدن و کرباه و موده دافع طوبت و تقیل با و انگیز باره سینگا یا موحده و الف و فتح  
 راهله و در نهان می گیرین ممل و سکون یا رختانی و خفان و نون و کاف فاری و الف سبب  
 کثرت شاخه مسجریان هم گفته و قرب بجا و کو چک می شود و چنگا نیز گویند هم بندی است  
 بطعم شیرین و کران میوه و دافع فساد و صفرا و شاخ او را در آب سائیده بر پهلوی ضایع کند در ازار  
 بنشیند و فسی است از موسوم به بنگ باندر به موحده الف و خفان و نون و فتح دال ممل  
 سکون راهله گوشت وی دافع فساد و توکی نفس و زردی بدن گرم سکون و گرم مقعد است بفارسی  
 بوزنه گویند باره یا موحده و الف و راهله الف ثانی و با بطعم شیرین گرم و سرد کران مقوی اعضا  
 دافع فساد و موله منی نموم و مشته طعم و او زانیده توانای بربی خنری گویند و سپه او و طلا  
 و ضما و دایه تقویت باه اکثر استعمال شود یا که یا موحده الف و فتح کاف فاری و در نهان  
 بفارسی شیر است گوشتش گرم و دافع فساد و امراض خشم است و غیر او در سر نه نزول با استعمال  
 کوشیده بسیار نفع کرده و جدی که بر خود استعمال فرموده بودند بسیار نفع کرده بود با و من به جرم  
 و الف و کران ممل و فتح حیم و خفان و نون دال ممل نهان این عبارت از آن است که جوار بر بیان سازند  
 و در آب بچشانند تا بچخته شود و اصناف از بالایش بستانند و این آب سبک است و فایده

غلبان و دوا و طایفه  
 ممل و کثرت  
 کلاب شربت اناج و عطرات  
 بود و اطراف بند و این سبب  
 در جیب پنج سببه شربت  
 از ترش شربت لیمو و قند  
 و دونه با هم مخلوط کرده سبب  
 بالایش پنج توله کلاب نوشه  
 چنانچه و اسهال از سنگا

۱۳۱  
 مرض با بخت سبب  
 و صحت اینمضی بمرات و کرات  
 بپوشد و هرگاه فی  
 با اسهال شروع شود کلاب  
 آب قند به چهار توله بچین  
 و شربت از شیرین دود و دونه با هم  
 فروز کرده نوشه و اگر استلا غذا  
 باشد شربت اناج موفوف سازد  
 و بجای آب عرق غلبه

اگره شربه صندل سفید  
 یا نیم باشد در کلاب سوده  
 سبب بخت بیکر  
 سده و کس نزدی از هر  
 دوا و کرب احسان سوزن  
 و در ازارت از شربت شربت  
 شود و نظر که اگر علامات  
 کند و چون اسهال باقی با دوا





رنجینه نبوده و اگر آب باشد به  
 و آنچه آب و طلا باشد به  
 بکنج بکوبد و آب است  
 و نه بار از نوشیدن آب  
 خنک مانعت سازد اکثر  
 بجا چنان از خوردن  
 آب مانعت می کنند  
 بسبب کسان را که  
 بنمایند و اگر استخوانها پخته باشد  
 بجای آب بپزند و غلبه نون  
 اکثر مضبان که حرارت تشنه  
 احساس کنند از غایت کرب  
 و خطر آب خوردن و آب سرد بر بدن  
 انداختند و آب سرد بر بدن  
 ریازند و بهوش صحت و  
 عاقبت نهند و اگر داری  
 شود و در سده قرار نگیرد پس  
 ۴۴۴  
 از علق و صندل سفید و زرد  
 و گلشن و گلشن بقد  
 سه شمشیر در کلاب سه توله سوده  
 سرکه کشیده اضافه ساخته برشته  
 و غم آن ضاد سازد و بعد نصف  
 کتری از سفال این ضاد  
 دوازده نوشیدنی بخورد که اکثر  
 ایسان بین جلد دوا می  
 شده و مفید گشته و بسیار  
 ایمن ضاد برای کرب سینه  
 دوا می کنند  
 دوازده و صندل سفید  
 لاله و گلشن و ساق  
 دانه دانه و زرد شک  
 هندی یک یک با هم نیم با نه  
 سوده در شراب انار  
 زنی یا شربین بقد

بفتح بار موحده و الف و فتح لام و سکون هم پست با و یان حطای بفتح بار موحده و الف  
 و کسر ال مهمل و فتح یا تختانی سکون الف و نون در کتب مختلف مثل قانون مذکور پنجاه و چنان  
 احوال این را ندیدیم با بجز درین زبان بسیار یافته میشود و این است سرخ مایل به سیرگی خیار الور  
 و در میان او دانه کوچک بمقدار خسته تر لیکن خسته تر نگردد و این باریک و نوکدار و اکثر  
 لبهای او کشاده و تخمش در میان او نمایان همراه چای خطای استعمال کرده میشود  
 گرم است و مقوی معده و محلل ریاح و مصلح چای مقوی فعل آن حساب ریاض الفوائد  
 که بگرم و خشک است در اول و گویند تر است باضم و مقوی معده و دماغ و اشتها است  
 و محلل باضم و ریاح و در بول و مفتح سده چون در طبع همراه چای و در چنینی قافله صفا  
 استعمال نمایند در جمیع افعال خود قوی گردد بار موحده و سکون الف  
 و راه مهمل و ضم سیم و سکون و او و قوسست بار موحده و سکون الف و راه  
 مهمل و کسر و سکون یا تختانی بعضی گفته اند اسم زبیدی است با لیس بفتح بار موحده و سکون  
 الف لام و فتح بار فارسی و نشدند باز فوقانی و سکون را مهمل اسم جوان است یعنی حساب  
 بر که با کوچک با لک بفتح بار موحده و الف و سکون لام و فتح کاف و الف و بعض  
 کاف الف و او هم آمده است ای با الو هم یک است سر و خراشته آبله بال خمر بفتح بار موحده  
 و الف و سکون لام و فتح جیم فارسی خفاده و سکون را مهمل اسم چهرست پست  
 بفتح بار موحده و الف و سکون بین مهمل و ضم ناز فوقانی و سکون کاف فارسی اسم بهشت  
 خواص این نیز در اینجا گفته خواهد شد **فصل الباء الموحدة ببول** بفتح بار موحده  
 اول و ضم بار موحده ثانی و سکون و او و لام اسم یک است و در بحث کاف باید سیری  
 بفتح بار موحده اول و سکون یا تختانی و کسر را مهمل و سکون یا تختانی است اسفند است

هزاریم باشد درین ترکیب  
عظیم دارد دو گای جودار  
مضیق و اسهال دفع  
کلاب و نیشدین در باب  
و بالایش بقدرین پنج کوله  
دو کوله ششتر برسدین

صورت افراطی صفت ورق نقره  
و ورق طلا زیاد نهوده می شود  
و در صورتیکه حرارت بر طبیعت  
مريض غالب بود و اسهال نباشد  
شیره الوبخارا هفت دان آب غریبه  
یک گانه شیره زرد شکری باشد در آب  
و گلاب بحد چهار چهار قوطی برآورد  
صاف نموده شربت بوجود آورده  
اضافه ساخته کمال نیفدی شود  
و حقان را بنیز همین دوا را



فانده سيند و اگر با سهاى  
فردوشكتم فرسخ آن وقت  
شنگى بوده باشد پس جودار  
و با جيل در باى و پستيا بقدر  
يك يك با هم نمى باشد در كلاب بقدر  
پنج نوكه سوده بخور و اين دوا در  
جست جبين سهاى كبريت تجر برسيده  
خس پل گري اخذ و چو شيرين  
گل مزاجه انرا سر كيب بگاشته نموده  
سوده همراه آب بنوش و يا دويه  
نفسه بوضو

سبک بکسر و بار موحده و خفار و سکون یا تختانی و فتح تار مثناة فوقانی و سکون  
 کاف اسم بیست و عوض تار فوقانی بعد کاف دال جمله نیز آمده است **فصل التبار**  
**الفوقانی** تبار و الفتح بار موحده و سکون تار فوقانی و خفار و و او و الف با سبک  
 نیز گویند در طول نهال او بقدر گزوم و زیاده ازان برگش بقدر پو و نبه و نرم و کنکره و  
 چون نخته شود کلان گردد و برگش نیز در عوض در طول بنفاید مردم نهند و همان همراه گوشت  
 و بی گوشت نخته میخورند لیکن تا که برگ آن خورده است در مزه بهتر است و بنفش تر و یک آبها  
 و بری اقوی از بوستانی سبک و طبعش متغوی اعضا و شسته طعم و دافع مرض  
 سبز و رکتیت و بواسیر و کرم شکم و متعده و دافع فساد و اخلاط ثلثة اسم قطف است  
**بیتین** بفتح بار موحده و کسر تار فوقانی و سکون یا تختانی و سکون بین جمله اسم آتین  
 و در بحث الف گذشت **فصل التبار الفوقانی** هندی سبک کهدر بار موحده  
 کسوره و سکون تار فوقانی هندی و فتح کاف و خفار و کسر ال جمله و سکون راء جمله  
 نوعی از که بیست گرم و زحمت و زحمت و ان و درد دندان خون خارش و اثر زهر کف  
 دفع سازد و شیر بفتح بار موحده و کسر تار فوقانی هندی بای تختانی مجهول و سکون راء  
 جمله گوشت وی سرد و شسته طعم و دافع تب و فساد اخلاط ثلثة بعضی نوشته اند  
 که اسم بیست و در صورت مشابه بدراج و بقدر نصف او و باجمعه زور اقم معتدل است  
 و حرارت و برودت و لایق بخندانی قهنب و مضار و متغوی سده قابض شکم مثلاً بفتح بار  
 موحده سکون تار فوقانی هندی و لام الف اسم ثرست **فصل الحجیم** سجور اکبر بار موحده  
 و فتح حجیم و سکون واد و راء جمله و الف میگویند بعضی آنچ است و یک گوشت در میان هر دو  
 اختلاف دریافت میشود بجزر کند بفتح بار موحده و جیم شد و سکون راء جمله و فتح

باشند از چهار مجلس نواز  
که بسیار وفات با حدیث  
می نماید و برای احتیاج  
بهر گل قیاسیست

کاف و خفاء و نون و ال همزه اسم سورست بحسب کسر باء موحده و فتح جیم و کون باء نوحه  
 و سین همزه الف را همزه اسم خلاصه چوب بی است و خواص این نیز از انجا جویند بحسب کسر  
 باء موحده و جیم مفتوح و باریختانی مفتوحه و الف خواص این در بیان کثرت خواهد یافت **فصل**  
**الحیم الفارسی** که چون باء موحده و ضم جیم فارسی خفاء و سکون و او اسم عقرب است  
 و خواص و شهرت و کتب یونانی است و گرم و دمای مایه که چاک بود نبره رنگ بر سرخی  
 باطن بر سر وی خاری بود که بدان زند و جسم وی خار ناک و سر وی بزرگ تر از تنه وی  
 صعب دارا سکوی میویند شاید که مایه سینه که باشد هیچ بفتح باء موحده و سکون جیم  
 فارسی اسم عربی و ج است بفارسی اگر کسی نیز گویند که جیم سفید است هر دو تلخ و زهر و گرم  
 مشته طعم و قوی و مصنفه گلو و دفع خلط و ساق و بلغم و بیماری صرع و جلط و استیسه و ورن  
 و چنانکه بکسر باء موحده و سکون جیم و شمام یا مخففه و فتح نون و الف ساکن و آخر کاف  
 اسم پیشین **فصل الدال** الهمزه بدایه کسر باء موحده و فتح و ال همزه و خفاء و او  
 را همزه الف و او در هند بیت از طرف کوهستان می آید چوبی است سبک بقدر گندگی  
 اصل السوس تلخ و زحمت و گرم و بلغم و مسمی بقوت و دفع فساد باد و بلغم و خون و امراض  
 و بر سب و از جمله رسیان است بدایه کند باء کسر باء موحده و فتح و ال همزه و الف و سکون  
 را همزه و فتح کاف و سکون نون و ال همزه و فتح و الف اسم برنی است بدری بفتح  
 باء موحده و سکون ال همزه و کسر را همزه و باریختانی اسم کنار است بدایه کند کسر  
 باء موحده و فتح و ال همزه و سکون الف و کسر را همزه و سکون یا باریختانی و فتح کاف و سکون  
 و ال همزه بعضی گویند که اسم بارایی کند است و بعضی غیر او دانند و دو قسم نوشته اند قسم سفید  
 و بر اچمیر کند گویند و در خواص هر دو نزدیک بارایی کند است بدایه کسر باء موحده

در ده آثار آب بچنانند  
 چون کسبیم حصه بسوزد  
 صاف نموده و زیناف  
 و نخل آنرا بنهند  
 و کسب سوده در  
 خمار کردن برای قیاس  
 بول نیز بنهند و برای  
 تشنج سردی دست و پا را  
 نکسوده در روغن کنجد و اشغال  
 آن خیلی بنهند و جهت درم  
 نمک گلاب با عرق بیدارک  
 پانک سوس کند و فایده جلیف  
 می کنند و آن دوا در باب فنج  
 و در کسب نفیست با و آن فنج  
 باشد انیسون بوی نیم کوبید  
 تخم کزک و با چوب قسته بنهند

۵۴

درم زردین بخورده و عرق بادین  
 زنده کلابین فنج و زنده و شانه ها  
 نموده گفته و دوزخ در آن بالده  
 باز عصار کرده بکوبین و فایده  
 کرده بخورد و زرد برون عطیعت  
 از نیم باشد تا یکماه جهت عکس  
 فنج از آن دوزخ و در کرب خور رسیده  
 و نوشیدن بوی سبب بقدر  
 و دوزخ که در آب و دوزخ  
 بچنانند تا استفاده باقی

با دوزخ نیمه که بخت  
 داشته باشد علم زیان  
 در کلاب سیده بسیار  
 فایده بکند بعضی مردم  
 آب بزراب با کلاب  
 از نمک برین می نوشانند





لا تعد ولا تحفظ بود و بهر  
 اساعده شاد و دلایت از آله  
 اراض صبه اعراض خزنه  
 و اصحاب کاش که حفظ  
 صحت اسلام و ایمان علاج  
 عجبی بکار برده و بنیاد  
 احوال افراط و تفریط بقدر

دافع جذام و سفیدی بدن بر میوه و فساد خون سرفه و زهر و اما بن عضه و تب از جمله ساین  
 است گویند اسم زربست بر برمی بفتح باد موحده و سکون را دهله و فتح باد موحده ثانی که بر  
 مهله ثانی و سکون یا تختانی اسم سور بخان است تیز و سرد و خشک و فایده سوزش اعضا  
 و صفرا و دفع فساد خون بلغم و قوی با و گرم شکم و فساد زهر بر ریتیکتا که در باب یا تختانی  
 انشا الله تعالی ذکر خواهد شد نیز اطلاق یابد و وی غیر سور بخان است بر یجا بفتح باد موحده  
 و فتح را دهله و یا دهلول و جیم و الف اسم قهه است بر پشاکسیر باد موحده و فتح را دهله و سکون  
 و قوا و فوقانی و الف بر پشی نیز گویند بعض الف یا تختانی لیکن مشهور هم اول است بعضی  
 گویند که بر پشی شامل هر دو قسم گشای است که بزرگ و خورد بود و بر پشاکسیر با و ل است  
 گرم و قابض شکم و مغوی دل و مشتبه و گوارنده و دفع فساد بلغم و خون و با و گرم شکم و  
 مقه و جذام و تب و دمه و درد شکم و سرفه و سواری بول و مفتت سنگشانه و مزبل و  
 و گوله شکم اسم گشای بزرگ است بفارسی باد بخان دشتی گویند و کل او را گل خار بر پشاکسیر  
 جلا بفتح باد موحده و را دهله و خفان و فتح باد موحده ثانی و دهله و فتح باد موحده و  
 فتح یا تختانی و سکون را دهله و فتح جیم و لام و الف قسمی از اهر است بر می بفتح باد موحده  
 و سکون را دهله و کسیر و سکون یا تختانی بعضی اسم بالیسر نوشته اند و بعضی سانج  
 بر چه کنده بکسر باد موحده و سکون را دهله و فتح جیم فارسی و دهله و فتح کاف فارسی  
 و خفان و فتح دال مهله اسم پشاکسیر است بر چه یا بکسر باد موحده و کسر را دهله و سکون جیم  
 فارسی و خفان و فتح یا تختانی و الف اسم آله است بر تناسکی بفتح باد موحده و را دهله  
 مهله و سکون و فتح یا فوقانی و الف و کسیر کاف و سکون یا تختانی اسم بر پشاکسیر  
 برو و از کسیر باد موحده و فتح را دهله و فتح دال مهله و خفان و فتح و ال مهله و الف و

انحاف افراط و تفریط بقدر  
 دقایق و فکده باشند اما  
 بیکد یا خضر باد موحده  
 غلام محمد بن علی بن محمد  
 علیجان بن شرف احمد علی  
 محمد بن علی بن غفر الله و  
 در سنه یک هزار و دویست و چهل  
 یک هجری قمری از وطن  
 بالوف غنی شایه جهان آباد  
 کرمه الله تعالی  
 اتفاق سوا فاد و فراغ سکا  
 از شافعی دینی دست داد  
 جمعی که عوارض صبه پیدا شدند  
 علاج شان بوق و پنجه و جوش  
 گرم دانه آن صحت کامل و شفای  
 عاجل بر جیم از آنجا که در حقیقت  
 استعمال پنج جوی بطریق طبع  
 و تفریق و فواید بسیار و منا  
 بیشمار از این زمان

فاما اطباء این غفلت  
 از شرایط آن غفلت  
 تمام میدارند و بساط  
 اندک گوشت نشان می خورده  
 اند و اندک علیه خاطر خاطر  
 و نیست که رساله جلی می  
 تمام استعمال این

یازدهنده و از شانه  
 یافق کرم کار ساز  
 یاد آورنده در اندک عرصه  
 پاره باند و در اید عارضه  
 طالبان علم طرب ازین  
 تالیف ایله که تا باشد که  
 میوه مستطقات ضروری آن

سکون با مهله و فتح کاف و الف هم بر است بر همین کسر با موحده و فتح را مهله و الف و فتح را  
 و کسیریم و سکون با تحلی و فون و بریم و فندی نیز گویند کسر با موحده و فتح را مهله و سکون میهم  
 و فتح دال مهله و سکون فون کسر ال مهله نندی ثانی و سکون با تحلی ثانی است از زمین آنکه  
 بلند شاهای بار یک و در گلش نفی سرخی مایل و بر کل خار با یک است شیر است و سر و  
 و سبک و عقل بنیاید و حافطه را قوت دهد و میس یعنی بر ص و دفع کند و رنگ را نیکو گرداند  
 و باند روک و سیلان بی را باز دارد و بر او دفع گرداند بر گتمن کسر با موحده و کسر را مهله  
 سکون کاف فارسی را فوقانی و فتح میم و سکون فون اسم فیروزه بر فو ر ه کسر با موحده  
 و ضم را مهله و سکون و او و فتح را بر جمعه و سکون ا م ع و ف به بهروزه و گنده بهروزه  
 نیز گویند و در خواص نزدیک کنند بود لیکن در بهروزه قوت تخفیف زیاده بود چون آن از  
 شیان بر گیر و فتح را از رطوبت و یم پاک سازد و بچه را از ساقط شدن محفوظ دارد و فصل  
 السین الممله بکسر یا کسر با موحده و سکون سین مهله و فتح کاف و خفاء و او با فارسی و  
 مهله و الف رستی نهیست باره دارد و بقدر نصف درجه نهایت درجه و بر گهای مثل  
 برگ بقله یا نه و از آن خور و گاشتن نقش و مجموع درخت در بود و بر زمین افتاده شیان  
 و عوضش بقدر نیم گرم و شیرین گرم و خشک ملین و دافع و امیل و فساد ملین و فساد و  
 خون باد و امس اعصار و شسته طعم و از جمله رسا است و نوعی از که سرخ است از  
 رکت است گویند فتح و یکام ضم و سر و سبک و قابض شک و باد اکنیز و دافع فساد ملین  
 و صفرا و خون شیشی فتح با موحده و سین مهله و سکون فون کسر نا فوقانی و سکون یا  
 تخانی معروف کلی است بستی رنگ و سر و سبک و مزه تیر دارد و غلبه بر  
 و خون دفع گرداند و حق بدن نیز در کن و خوش بود و مطبوخ باشد شیر لکن

رسید چون تالیف این سال  
 بر عبت هر چه نامز در حالت  
 سفینه بهمهاد غریب و سوم  
 گردید تا اسم مطابق سخی باشد  
 ایست از غالی نظران بند است  
 و دال نظران عالی نظرت اگر  
 از خطای در تالیف رفته باشد  
 اصلاح و یابند و اگر نتوانند بیل  
 عفو در پیشند فصل  
 بهمه

شرح از اینجا تا انتهای  
 نه در هم چهار و که با تو  
 نمود و واخند از این  
 بنیاد که در این  
 در آن از کمالی  
 از شیشه بی پایه و  
 خدای بیاد و طعم  
 سرچشمه تیره بوده باشد  
 و در وی نیست ازین





اینست که گیاهان این نوع را در بخاری کشیده میزنند و آن میکنند این بخش هم نیز سر بادام بارون و بادام کاو اضافه نقش میزنند اگر درخت خشک هم بر سر طبیعت شکم و در

بالذات بعد از ان گرم می نماید  
 و لایق در اسهال میکند  
 و طبع خردن در آب سرد  
 و طب این شبیه است عجمی که  
 میگوید بایست که لاغر شود  
 در شیره اوچم هر سه اگر خشک  
 میگذرد و به میوه و روغن  
 در باطن آن

خواص اختلاف است صاحب مخفی نوشته است که چون نخود خشک را در اول لبلاب بعد قبال  
بهر یک از آن یک عدد نخود را مالیده و مجموع او را در لته بسته از میان هر دو پا و از بالا نشانه  
لته را بسته بجانب عقب باندازند و در آخر آنجا جمع نایل بر طرف شود شناسائی گشت که در  
نخود من هم آمده است فخر است **فصل الیاء بنهر که بفتح بار توحده و خفاده و نون و**  
**فتح کاف فارسی و راه مهله و الف سیاره و در دو شاخهای بار یک و بعضی را شاخهای سی**  
**و بعضی سیاه و برگ خور و شاخ و برگ شاداب بودنیه بود و قسمی از بنهر که است که اگر که بنهر**  
**گویند نهال آن بلند دراز و کلان بود و تلخ و غیر گرم و خشک و مصلح جلد بدن و دفع فساد و باد و**  
**بلغم و امراض ندران چشم و صداع و جذام و از جمله رساین است چون هم بنهر که را در نیم من عصاره**  
**تخم ملا و خیسانیده در زمین صالح بکار برند و بجای آب شیره ملا در دهند و یک بر سفید بگویند**  
**و بر بخش و در بند تا بزرگ شود و چون آن سیاه شود از پنج بر کنده در سایه خشک و در دست**  
**و آنچه به اگشت بر آید با شیر کاه و بخورد کایا کلفت شود و اگر خشکش او روز یکشنبه کنده در سایه**  
**خشک کنند و هفت مرتبه در شیر تسقیه داده و خشک کرده مبر و من صاحب جذام هر روز یک**  
**گفت از بخورد و مرض مذکور زایل شود و تخم کوفته با کنج سیاه و شکر بخورد و در عمر او آید**  
**و متوفی نشانه چهره است در چهار ماه بر سات بنهر که و تر پله مساوی و ربع او فلفل را از**  
**یکجا کرده بخورد و در چهار ماه تابستان با کاکخی بنهر که بخورد از جمیع بیماری محفوظ ماند و مو**  
**سیاه دارد و بخش با برگ تنبول بهر که بخوراند مقدار و مطیعش گردد و بوج شیر بفتح بار چو**  
**و شهبو بضم آن سکون دارد و خفاده و سکون و او مجهول و جیم و فتح با فارسی و ماد فوق**  
**شد و فتح و سکون را در مهله بهج بضم باد موحده و خفاده و سکون را در مهله و سکون جیم**  
**ام و زنت بهج نیز است و درین لفظ هم بجای او را در مهله هم آمده یعنی بهج شیر و زنتی است**

بالنفس بسبب سخن حرارت  
در باطن از بهجت کافور ساق  
بچشمین بجای جبینی او لایق است هم بر سر  
و هم طه تاثیر روانی و بعد از آن که طوبه است  
خامده دفع میکند و خون صفائی بسیار  
در بدن هم میرساند و خون در بره  
و فوایدی حاصل میسازد و بهجت تاثیر  
عوضی و کلام دارد تاثیر روانی است نور  
عوضی اینست تحقیق در بهجتی از اینها  
بمطلان در بهجت دیگرگی و آن بود

۴۴  
و آنچه حکیم جمادالدین محمد بن محمود بن  
خود بیان کرده است از تحقیق آن است  
حکیم بنی الیه شکر که چون نفع این  
سودا و این سودا و این طبیعت  
نخ و در مریض سودا و این نخ  
سودا و در مریض است با یکدیگر  
کمتر در مریض و چون از حرارت یکدیگر  
از این نخ ظاهر نشود و بیاید که در  
در جداول یکبار در اول در جداول  
کمتر باشد و یکبار این نخ که  
مادر را بگذارد و روان کند که اندک  
مادر را خفیه و صله

باجای پیر  
باشند و عین اولیاء باشند  
چرا که تراشند در خشک  
اصلاً منسوب و دعوی کنند  
از پی افالده این نیست



کبریا که با او را بگوید که  
 در حرکت او باشد که اول درجه  
 بسیار کم باشد که اول درجه  
 در صوت نغمه این پنج  
 حرکت از شخص نیست که  
 آهسته که در او غایت است

کشمیری است صراط طبقات کثیره است مثل طبقات ابهرک بود و هر طبقه مثل کاغذ و خطوط  
 مستقیم سرخ مثل الف بر کشیده اند و مردم کشیدند آن کتابها می نویسند هم از نور درخت او کاغذ  
 می سازند و دفع فساد بلغم و صفراء و خون در گوشت و آسیب و بوجن در هندوستان در  
 قلیاها بکار برند و چون هیچ تیر را در میان جامه کرده زیر بغل گذارند مانع از عرق می شود  
 بخاری نور گویند بهومیا ملک بفتح باء موحده و خفاء و سکون و او و کسر می شود دو  
 فتح یا تختانی و الف فتح میم و لام و سکون کاف شجره امله بی ساق است و درخت شیرین  
 و سرد و باد انگیز و دفع تشنگی و سردی و فساد صفراء و خون بلغم و پندار و گ که عجات از زرد  
 و تراری بدن بود و ضرر و سقطه اعضا بهارنگی بفتح باء موحده و سکون و الف و فتح را  
 مهله و خفایان کسر کاف فارسی سکون یا تختانی پوست درخت کوهی تلخ و تیز و گرم و  
 خشک و شتهی طعام و دفع ماده خام و الماس غصا و سرفه و فساد و بلغم و تنگی نفس و تب و در فوج  
 بهر یک کبر با موحده و خفاء و یا تختانی مجهول و ال مهله نهدی و برادرش است همیش  
 است و هم انشی می باشد و در بحث میم باید همین فتح باء موحده و خفاء و او و سکون  
 یا تختانی و سکون سین مهله خاص در همگی خواهد آمد بهر صا باء موحده و فتح و نهدی سکون  
 و ال مهله نهدی و تختانی و الف کوشش کران و دفع فساد و بوجن و مرض خیم و صاف کننده  
 آواز گلوت و دندان اورا سائیده در آب خیم کشیدن عبت از اکل خیم است و ال باجدین  
 باب احتمال می رود و اوختن دندان این شیر را در کلاطفال عبت حفظ از خیم زخم میزند  
 بهر تها و بفتح باء موحده و خفاء و سکون را و مهله و ضم تا فوقانی و خفایان و او و الف  
 طایریت که گوشتش در خای چون گوشت شتر است بهر تا بفتح باء موحده و خفاء و او  
 الف سکون و فتح تا فوقانی نهدی الف شیرین و تیز و شکام و ضم تلخ و گرم و

برودت این پنج است که با او  
 در امراض حار و سفیدی شده با او  
 در امراض گرم و فتنه بستند  
 بین جلد و خند که این پنج کرب  
 الفعی است و حرارت و برودت  
 و حکیم می الیا انچه دلیل طبیب  
 پنج صبی گفته آن نیز نام است  
 چنانچه سابق گفته آیم و این پنج  
 طوطی فسلیم بسیار در طبیب  
 علم هم  
 فسلیم رطوبتی است که با اخبار  
 از دور و می است خوب نه اینجه بود  
 از دور و جدا شود لهذا در آن  
 در امور آنها ظاهر نیست چون چوب  
 در رطوبت و در خیل همه اکثر طوبت  
 فسلیم زود تحلیل می رود و طوبت  
 و خوب نه اینجه است با اخبار  
 در می است پس سوراخها می پرستند  
 و هر چه رطوبت فسلیم دارد و باه  
 زیاده می کند و ملاحظه نماید از این است  
 که ابعاد هر چیزی را که در این

حضرت جدا می نمود و گفته ام  
 فسلیم را که از باه با کس بود  
 فسلیم را که از باه با کس بود  
 فسلیم را که از باه با کس بود  
 فسلیم را که از باه با کس بود

دفعه پنجم فصل در بیان اسهال  
 و دفعه ششم فصل در بیان اسهال  
 و دفعه هفتم فصل در بیان اسهال

در این کتاب  
 فصل در بیان اسهال  
 فصل در بیان اسهال  
 فصل در بیان اسهال

و دفعه صفراء و بلغم و مقوی دل و براغ و زنده رنگ و شتهی طوم و دفعه تب سرفه و سینه  
 آن گرم و گران و صفراء و بلغم و مقوی دل و براغ و زنده رنگ و شتهی طوم و دفعه تب سرفه و سینه  
 دفعه بوسه و ابله و بونان برداره و باونجان قابل اند و سفید را بنهر از سیاه بعضی از طبایا  
 یونان نوشته اند و آنچه را هم در تقویت معده تجربه نموده و در زیادتی بودن میوه است  
 و نهتری که نوشته اند شنبلیله و سبب پیوست و سودا ویت باعث سهر و خواب است  
 پریشان میگوید و مصلح آن روغن علی الخصوص خجرات و قطع نظر از نفع و ضرر لندید و مرغوب  
 طبایع است و این هم سبب کمی مضرت است و بیکن نیز گویند بهیرا بفتح با و موصده و کسره و  
 یا تخمانی مجهول را در جمله الف بطعم زخمیت و شکم بضم شبرین گرم و خشک و دفعه بلغم و  
 صفراء و سرفه و مقوی چشم و موسی سر و داغ و بقدری سکر نوشته اند و عربی بلبله است  
 بهلا و ابکر با موصده و سکون لام الف و داغ و الف ثانی بطعم زخمیت و شبرین و گرم  
 و سبک و شتهی طوم و بهی و دفعه فساد و باد و بلغم و سستقا و فنج شکم و خدام و بوسه و شکر  
 و باد و گول و تب برص و قابل گرم شکم و دفعه دامیل و شبر و عربی ملا و در است و مغر بلا در را  
 را هم در معاجین با سیه استعمال نموده و خود هم خورده و در تقویت باه و معده و اسهال منی  
 و رفع برودت بسیار مفید یافته و دوسنی ششم که زرد بارده بر تبه کمال شست و با وجود مذاق  
 بسیار مضش و با خطاطی آورد اول او را کچلا بوض افیون که استعمال میگوید و در جنو  
 بخوردن او و ادم و زرد که تخفیف کرد و هم قایم مقام افیون گشت بعد از آن بلا در معده مغر  
 او و عمل او در جواب استعمال کرد و هم مضن مذکور بالکل زایل شد و نیز عورنی و و فودنی طرف  
 رحم و تب و زرد و زرد را بدینست و هم استعمال نمود و چند روز مضن مذکور او بر طرف نهاد و  
 بالجملة نظر بر تقویت مزاج نافع ترین او و بهی است و در صورت عدم موافقت آن صفراء ترین

فصل در بیان اسهال  
 فصل در بیان اسهال  
 فصل در بیان اسهال  
 فصل در بیان اسهال

فصل در بیان اسهال  
 فصل در بیان اسهال  
 فصل در بیان اسهال



مهرهای بارده خضر نیاید و  
چون طبعیت اسبوی نک  
درین آفتاب این سبج  
خوردن نذیرند طبعیت  
متنای خود را می بایست  
مشو و تعلق رطوباست



غافل قوی گردد و منفصل  
 بنزد با قویا کم میشود هرگاه  
 روزی که برسد و منفصل  
 غافل زائل شده که از دور  
 روز اول و کیفیت او هنوز  
 می شود گفت اگر از دور  
 چنانچه با قویا قوی  
 کند عمل او پس باشد

و یار تختانی مجهول مخفازون و تاو فغانی و قسم دوم تو بکام و قسم سیوم جل بیش قسم چهارم  
 ایجل هر چهار سر و واقع اما سر و اعضا و بوسه و در و فرج زمان و امیل و شور و جوشیدگی سار  
 و دشواری بول و منفعت شک مشانه و واقع فساد و بولیم و خون اما جل نیست بخصوصه  
 قابض شکم و ففاح است و ایجل بخصوصه و واقع فساد و هرست بیل بکسر باد موحده و باد  
 تختانی مجهول لام بنی رای بیل سرد و سبک و واقع فساد و بولیم و صفراء و زهر  
 بیل و بل بخلاف یار اسم ثمر نهال صحای است شایه بسفر جل  
 تخم وی از تخم ریجان بزرگتر است نهال او را قلم دیده است بقدر دخت بکاین هم میشود  
 و برگش نوکدار طویل و عریض میشود و بعضی شایه برگ مونک دارد و بر سر شاخ بار یک  
 سه برگ بود و بعضی نوشته اند که مریو بدگی است و از لفظ رو بدگی تباد میشود که دخت  
 نیست و اصل این در صحرائیت و بعد از آن در باغها هم کاشت کرده اند باغی از نسبت  
 صحای خور و میان او را خالی کرده برای ناس شستن و بجهت کارهای دیگر تربی کند  
 با بجمه در بلاد هند شهر است تلخ و درخت و اندکی شیرین است و گرم و تر و رسیده او گران  
 است و بولیم و صفراء و باد افرا و در خیم و هنگام هضم سوزشی در معده پیدا کند و اگر سنگ  
 کم نماید و شکم بندد و خاش سبک و تقوی دل و سایر اعضا و حایش کم و شتهی و هضم طعام و  
 واقع فساد و بولیم و بجهت اسهال معده دیگر او را بسیار به استعمال را قلم مراد بسیار فیدیه  
 بسیار ففاح باد موحده و یار تختانی و الف اگر او را بکار و جوین دج کند خون می کشی بخور  
 که او عده بسیار میکند عده او را فوش شود و دیگر عده کند مراره او را اگر باشد که بگوید  
 بدیند خورشید و پیش مردم سوز و بچین استخوان او وقتی که قمر مراد النور بود بر کوهی که ازین منجوت  
 و ابا کرد و بر کسر باد موحده و یار تختانی مجهول مراد هله یعنی کنار کلاش شیرین است سرد

و نیز بخار این بخ بعد طبع کامل و  
 لطیف حرارت طبع هم در ظاهر  
 بدن از میکند و هم در باطن آن  
 اما از در ظاهر بدن پس با بطور  
 که در بیرون بدن ففاح تمام  
 میکند و در طوبانی را که بواسطه  
 حرارت بخار در بدن اسهال پیدا  
 کرده از سبب است بدن بر آن آورد

۴۵

اما از آن در باطن آن سبب  
 است که از ففاح استنشاق  
 در بدن اندر سرد و از سبب  
 در ففاح و ففاح هم در حلق و ففاح  
 و بعد از ففاح و این بخار از راه  
 سبب ففاح و این سبب جارین  
 و سبب ففاح و این سبب جارین  
 و سبب ففاح و این سبب جارین  
 و سبب ففاح و این سبب جارین

این بخار از بدن نیست که  
 سبب ففاح و این سبب جارین  
 سبب ففاح و این سبب جارین  
 سبب ففاح و این سبب جارین



و عدم انفصال ثابت عدم  
تبدیل بیاب و در تحت الحلقه  
تبدیل بیاب و در تحت الحلقه  
تبدیل بیاب و در تحت الحلقه

و گران بدین مبنی مسکن و افع فسا و صفرا و باد و خون سوزش اعضا و راج روک و سکن  
تشنه قسم دوم هستکول و قسم سوم گرن هر یک جدا شود و کور خواهد شد و در می بکشد  
بار موحده و سکون یا تختانی و لام و بضم دال هندی سکون و او و کسر را موله سکون  
یا تختانی جوی می گویند بیل او بسیار در درخت و جران پیچ و ثمر او مانند خیار  
گوچک است بر میان و تنک بکسر یا موحده و فتح یا تختانی و الف و سکون لام و فتح دال  
موله و سکون نون و فتح یا فوقانی و سکون کاف و شمر خا و خست و معنی لفظ مذکور  
و ندان مار است و وجه تشبیه آن مخفی نیست بپره و می بکسر یا موحده و سکون یا تختانی  
و راد موله و فتح یا موحده و ضم و او و خا و او و کسر یا فوقانی هندی شد و سکون یا تختانی  
جانوریت در موسم بزرگسال هم بر سر تنک نخل سرخ رنگ گرم در سیوم و تر و در ویم پاک  
و در کرده یکم و د و بزرگ بان برای امراض باغی مثل فالج و لقوه و غیره بخورند مفید بود و  
ضماد وی برای فوت باه و امساک فیهی قضیب مفید و روغن می برای مجلول و  
سختی عصاب و رگها نافع و بدل او خراطین است بکین بفتح یا موحده سکون یا  
تختانی و فتح کاف فارسی سکون نون اسمی از اسامی بهائاست اکثر از اطباء یونان  
خار و بعضی بار نوشته اند و دیگر خواص می در بهائاست گشت بیدوری بفتح بار  
موحده و سکون یا تختانی و ضم دال موله و سکون و او و کسر را موله و یا تختانی ارم دید و ک  
است بپره و چین بفتح یا موحده و سکون یا تختانی و ضم را موله و سکون و او و فتح جیم  
فارسی و سکون نون اسم و پره و چین باب الباء الفارسی فصل الالف پادل  
براء فارسی الف و فتح دال هندی و سکون لام و عوض دال هندی یا هندی نیز  
آمده است یعنی پادل و قسم دوم کاشت پادل ای که شسته پادل و قسم دوم دیگر نیز در

و این باعث و در عروق بدن است  
باعث بود و در عروق بدن است  
باعث بود و در عروق بدن است  
باعث بود و در عروق بدن است

نخل می باید از انما تر و در رگها  
زیاده از اسافل این است زیرا که  
باطن صود بخار بجانب بالا است  
و غیر چون اظمه غلیظه در ریه تر و ک  
و اغذیه صافه الیگوس نخل میگردند  
و غذا خواه اختیار خواه اضطراب  
جستنی نمی طعام و عدم رخت  
تم بران کم خورد و بیشتر در بدن است  
امراض غلیظه یا کم یار و در ریه تر

و در تحت الحلقه  
و در تحت الحلقه  
و در تحت الحلقه  
و در تحت الحلقه

باز در دایره سببیت که در بیان کتب  
 دارد و میفرماید این آب هرگاه در معده  
 نفوذ کند به جای آب سردی از فوق  
 بدن میسر شود و از آن آب سردی که از  
 خود در کمال رفتن از طاف است  
 خون دیگر اخلاط را که غلیظ و غلیظ  
 شده باعث مرض گشته اند

لیکن در خواص قریب بهم اندازند بزرگ تطویل کرده نشدند و خست بند نیست تطویل و خست  
 آن مثل و خست نه جاسم و پهلوی بطول گزیده برض پهنای چهار انگشت و قوی بر توان بیان  
 او مثل پیه برآید و تخم او مثل تخم سرس طعم غش و شیرین و متبدل در گرمی و سردی و دافع  
 آتشی و عضا و فساد خون و ضیق النفس و تشنگی و غشیان و بی رغبتی غذا و گلشن مصلح بلغم و خون  
 و صفرا و حال بی سبال صفراوی و دافع سوزش معده و مخرج نافع فوق و مصلح فساد  
 خون و صفرا و بعضی سرد و نشسته اند و در و نهتری آورده که استعمال قسم اول اولی است مالکوت  
 بیار فاری و الف که سر لایم و با نختانی مجهول و فتح و او و سکون و روقانی و قسمی از و با تو  
 و او و نه بدست قسم اول شیرین و متبدل در گرمی و سردی است گران و دافع فساد و با و  
 صفرا و قسم دوم شیرین تر از اول است و در همه خواص موافق با اول الا آنکه مسکن تشنگی است  
 یا که بیار فاری و الف کاف و سکون را و معده و بعضی را و معده نیز آری با کل و درخت  
 بزرگ شنبه است خوش سلو و بید درخت جامن برگش مشابه برگ لکین از و بعضی تطویل  
 و مطهر و ثمر او در و بعد از بختن شود و شانه بسبب لایمی گردد و در ابتدا تکون به شفتا و معده  
 سست و دافع و باطل و بنور و دافع و بلغم و صفرا و آتشی جو شیدگی ساری یعنی قروح عجم  
 و ثمر او را نیز با گر گویند ترشش بود و فاسیده او مقوی دل و شته و قوام صفرا و برای  
 او را خصوصیت در دفع طحال مشهور با فی الکلب و فاری و الف کسوف و سکون و نختانی و  
 معده و فتح میم و لایم و سکون و دافع و فساد و با و و رسیده آن صفرا و  
 افزایا سیری بیار فاری و الف بیار فاری و الف کسوف و سکون و نختانی یعنی درخت  
 شمشاد سرد و برافروخته و زنگ و دافع فساد و بلغم و صفرا و خون یا گود بیار فاری و  
 و الف کسوف و نهدی و اما بهر تو لایم و گرم سکون و دافع فساد و با و بلغم و شنبه و ثمر

۵۰

در دایره سببیت که در بیان کتب  
 دارد و میفرماید این آب هرگاه در معده  
 نفوذ کند به جای آب سردی از فوق  
 بدن میسر شود و از آن آب سردی که از  
 خود در کمال رفتن از طاف است  
 خون دیگر اخلاط را که غلیظ و غلیظ  
 شده باعث مرض گشته اند

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

9. 11. 1971

در این کتاب  
فایده یان بگویم  
نفع این کتاب  
تسکینه از امراض  
چون اشک از امراض  
است که جدید پیدا شد

نور حضرت ایزد  
دقت در علاج  
مقدار ظهور این  
اشک را ساخته  
در این کتاب  
نسخه در مرض  
نسخه ایست  
که هر دو از زلال  
نوشته اند  
که مراد از اشک  
که اهل از آن

بهری ریت است و این نه باو ارجح است  
باعت خطه عظیم است زیرا که چنانچه باید کشته شدن آن شکل است و نیم خام سر با نه  
خامش بعد رتی و نیم رتی و زیاده از آن احتمال میکند بعضی را منفعت می بخش  
و پیاله از شیر میزند و شیر را درون او داخل کرده می نوشند باعث از دیاد خوردن  
شیر نشیو گویند قدری از ریت در اشک جوش نمودن شیر در پارچه بسته اند از دیاد می آید  
و یک سر او از چنانچه در میان شیر و ریت فاصله قلی می ماند و آن شیر را بخورند در تقویت  
باه و مزاج منفعت عظیم نماید و اگر کسی باز نیم خام خورده باشد و او را آله و شور و لیت  
جدای پیدا شده باشد باید که یک عدد و دخت نخل سلم اینج را بر آورده قطعه قطعه کرده در  
طوف کلان در آب بیاری بچشانند بعد صاف نموده یک پیاله از آن آب ناشتا  
بخورند بعد از نیم گهری باز یک پیاله دیگر بخورند همین سه تا شام خورده باشند و غذا از روز  
بج خورده همه سیاه از راه بول بر آید و دیگر کفایت میکند اگر حاجت افت روز و دویم هم  
استعمال نمایند و بول را در طرف برنجی یا چینی بکنند تا پارچه بزرگ در آید و بعضی از آن  
ترکیب عمل نموده اند و منافع آن مشاهده کرده اند پاره پاره با فتح با فارسی الف و بفتح  
تا فوقانی و خفایا هم پاره پاره با فتح با فارسی الف و فتح را جمله بندی سکون را هم  
باین هم که در دیار معروفست خواص او را کتب متعارف نمیدانند بدم لیکن خواص این باره سیکا  
نوشته اند و نسبت ارقم هر قوی هم اند و با جمله کثرت پاره یال استیال هم سریع الاندر است و بی نشیو  
و گرم مایل به یوست خصوص خشک آن هم باره سیکا است پاره پاره با فارسی  
و سکون الف و کسره فارسی ثانی و را جمله سکون و اسم جاز می نوشته اند پاره  
بفتح با فارسی الف و کسره فارسی و سکون را جمله شهر هم می آید است و در کتب

ضیبت که از سوی نوشته  
تغین با هم برسد و طبیعت از  
بطا عرض و باطن آن دفع  
بکنند خواه که در هم رسد یا نه  
و خواه حاجت شود یا نه و این  
بجای از این ظاهر میشود  
از کتب و ششها هم رسد  
تسکینه از امراض  
نسخه ایست که هر دو از زلال  
نوشته اند که مراد از اشک  
که اهل از آن

در این کتاب  
فایده یان بگویم  
نفع این کتاب  
تسکینه از امراض  
چون اشک از امراض  
است که جدید پیدا شد

قلمیاده تجویز بحرین  
 رسیدہ کہ ان کی بدل  
 ایفون بیسٹو ملک بیا دین  
 ایفون را بخور من جو بوی حنی  
 ورنہ ایفون طاقت  
 توانای زاده سینہ فرما

این بخ افیون را کم  
 بکند تا آنکه روزی که این  
 بخ را تمام کرد چهار دانگ افیون  
 کم شده بود بعد از تمام شدن این  
 بخ را دو دانگ دیگر را کم کرد بعد از  
 ترک افیون کمال قوت در وقت  
 غام در نثره او هم رسید اکنون بداند  
 افیون سرد و خشک و مضار و مصلح  
 است و فواید و غلیظی سازد لهذا  
 روح کمتر تولید میشود و همین است  
 باعث ضعف قوت دیگران چون

۵۴

بداند اثر زهر باطل گردد و پیش کسی که این تخم را میخورد باید با و هرگز رسد و اگر کسی بخ و تخم  
 در آب ساینده بخورد برای درد معده و پیش نفع کلی میبخشد و برای ابله و سنیر نفع تام میدهد  
 و فالج را مفید می آید و اگر کسی غشی و بیهوشی افتد دندان او را از چربی برورد و اگر ده این تخم  
 را سوده در ستور بخوراند و از پیشانی تا پستگاه موسی اندکی موسی برشیده کلک زده  
 قدری از این نفع بریزد بهوش آید و نیز زهر مار و حشرات الارض را دفع نماید و اگر خون  
 از زخم بند نشود باید که سفوف این تخم اندکی درون زخم بپاشند و هم بالا و زخم چسبانیده  
 بند بخون بند گردد و چون از آمدن تب لزه بقدر چهار گم در آب ساینده بخوراند  
 تب لزه زایل گردد و یا کم نماید و نیز همین قدر برای عسر ولادت بسیار مفید است حتی که نوزاد  
 اند اگر طفل نه برآمده باشد و بخورد و بر آید و بجهت اقسام اسهال مفید و اگر این را در دهن نگاه دارند  
 بلغم از سینه پاک کند و نیز در دفع گدازد و اگر این تخم را ورق درق تراشیده در روغن کنجد بریان  
 کنند بعد از آن بآلن خارش آشک و خرد آن بر طرف سازد و اگر کسی هر دو ده شنبه و بیهوش  
 افتاده باشد این روغن را برورد و دهن او به انداز مذکور و در دهن زهر باطل گرداند و اگر کسی را  
 دست و پا بسبب فالج شل شده باشد این روغن بآلن دفع آید و اگر زنی را حیض بند شود بوزن  
 هفت هشت گم تخم مذکور را سوده و در نفع بسیار نماید و اگر از زخم رگ کسی منقطع شده باشد  
 با درون میان هر دو سر آن رگ سفوف این تخم پر کرده وصل نموده بند نماید و درست گردد  
 و اگر جانور زهر را به پاهای یا نماند آن بر عضوی چسپد و پاهای نیشهای او در گوشت فرو رود  
 و سوزش بسیار شود این تخم را ساینده ضا و غایند شفا یابد و برای تقویت باه بت و چندان  
 رازیه ریزه کرده در با و نا شراب به انداز مذکور و پانزده روز در گرا نگاه دارند بعد از آن هر روز  
 بوقت شام یک شانه عرق آن خورده باشند نفع بخشد و بجهت رسولی باب ساینده مکرر طلا نمایند

این بخ را تمام کرد چهار دانگ افیون  
 کم شده بود بعد از تمام شدن این  
 بخ را دو دانگ دیگر را کم کرد بعد از  
 ترک افیون کمال قوت در وقت  
 غام در نثره او هم رسید اکنون بداند  
 افیون سرد و خشک و مضار و مصلح  
 است و فواید و غلیظی سازد لهذا  
 روح کمتر تولید میشود و همین است  
 باعث ضعف قوت دیگران چون



سر دماغ از سیم یا شش و از آنکه  
 چه چنانچه خون لطیف  
 ساخته و دماغی فاسده  
 یاد دفع کرده روح در بدن  
 چنانچه از اجتناب  
 بخودش انقباض  
 فائده در تفکات و سبب  
 صلب سودا و غلبه بطوریکه

تحلیل نماید راقم در پیغمه و در شکم بقدر و داشته و زیاده و کم از آن در کلاب سائیده استعمال  
 نموده نفع کلی بخشد و در سفری طعام شب که آشته بودند و چند کس صبح آن طعام را خوردند  
 همه مانی نمودند و قتی بندشی شد و بر اعضا بعضی اثری کموت و ترکی ظاهر شده بود و دوا  
 دیگر همراه نبود و والد ماجد عنقریب لم یمین و دوا در کلاب سائیده با و از آن مختلف استعمال  
 فرمودند نفع کلی بخشد و در صورت که قتی بند نشود مگر استعمال دوا نماید اخر الامر قتی بند  
 شود بموثر نفع بار فارسی ضم با فارسی ثانی و سکون و دوا و فتح مایه فوقانی هندی سکون  
 لون نه با ش بقدر که زیاده و کم از آن شاههای باریک را و برگش بقدر یک گره نوک دارد  
 و آنها بقدر و از غلبه التعلب و ابتدا از سکون بنبر و آخر سرخ رنگ میگردد و رنگ گونگی و بالا  
 و آنها علاف باریک بود بر کها و اورا اگر گرم نموده بر اورام بندند تحلیل اودام نماید و پنج اورا  
 در آب سائیده و در مایه و با نازند یا فقیله یا آن اندوده کرده و در سوراخ تصور گذارند و در چند  
 روز مایه و زخمها منحل شود **فصل الثانی الفوقانی تهیون** بمکر با فارسی  
 فتح مایه فوقانی و خوار و دوا و سکون لون اسم پرست برنی است پیرا بمکر با  
 فارسی سکون مایه فوقانی و با فارسی ثانی الف و فتح با فارسی ثالث و در مایه و الف ثانی  
 تلخ و سرد و سبک قابض شکم و دفع فساد صفرا و بلغم و خون سوزش اعضا و گردش سر و تشنگی  
 تب با و انگیزه فارسی شاهزاده گویند پیرا شسته بفتح با فارسی مایه فوقانی و الف و فتح شین  
 معجمه و اسم فایده است پیرا بمکر با فارسی و تشدید مایه فوقانی و فتح آن سکون و از هر جمیع  
 حیوانات است گرم و خشک و در دیگر خواص میان خود تفاوت دارند اگر زهره بر بخورند و در کرده  
 وضع نمید و اگر با کافور و روغن بادگیا و در گوش کنند در دندان بر طرف سازد و اگر بر ناف  
 کودک طلا نمایند شکم باندوزد و زهره گاو را در گوش مردنک بر اندازند تسکین در ریجی و بلغمی نماید

از قلاب برف و پنج را میگوید  
 این پنج لطیف است و چه خواص دارد  
 که اخته برف میکند  
 این پنج در سرطان مایه  
 میکند و از آنکه سرطان مرده  
 بنایت خطر ماک است اگر احیان  
 بر طرف نمیشود و سرطان رسم  
 سبب آن میگردد که شش  
 حال نمیشود و اگر حال کرد و سبب

۵۵  
 زن حاملی میرد فائا اگر حسب  
 این علت این پنج را با قاعده  
 استعمال کند فائده عظیم یافته  
 از آن خطر خلاص میشود و نه  
 این را عاجلیم حماد الدین محمد  
 نوشته که عورتی را سرطان رسم  
 بود در سینه است سالی تقریباً  
 دو اسطه آنکه مرضی در کمال  
 صعوبت است عظیم بود و

فرو زدن می آمد و اگر عمل  
 میشد زدن اسقاط میکرد  
 او را بعد از تفتیه بلغم  
 نماند و دماغش او  
 با کلنه اطراف شد و  
 فزندان متعدد آورد  
 و کمال شدن

بسیار بیند و سودا کینه  
 که در لون باعث تنقذات  
 است بموق خارج می سازد  
 فایده بر این است  
 استفاد از این سیخ  
 الدین محمودی فایده که این گاهی  
 میتوان بود که سبب استفاد اودام  
 صلیه سودا و به کدی به باطلایه  
 باشد چون در از آن سبب آن  
 فی الجمله با نری دارد در درخت

۵۶

سیخ بفتح بار فارسی سکون تا فوقانی و کبرجیم و یا تحتانی مفتوحه و الف دوا هند سیت  
 چنگ بفتح بار فارسی تا فوقانی و خفادون و کاف فارسی درختی است عظیم غبست او  
 که درستان برگش مثل برگ بادام و گلشن بسیار از دوشترش و در مایل بسببی در آخر سیخ  
 میشود بعد از رسیدن سیاه و شیرین میگردد و اطباء یونان گرم نوشته اند و اطباء هند سرد و  
 بطعم شیرین و قوی و دافع فساد و صفرا و بلغم و خون و مایل شور و معری تقیم گویند و خوب و صباغ  
 استعمال میکند و صاحب فتنه نوشته است که بچندرم او کشنده است و ذر و را و جهت التیم قروح  
 که در جرح است تازه و قطع زرف الدم و غسل بآب او جهت نیکوی رنگ خااره و تقویت مصل  
 نافع است پیرج بفتح بار فارسی تا فوقانی شده و فتح را و مصل سکون جیم برگی است  
 مشهور طول آن بقدر یک گره و نیم گره و عرض نه گره و خوشبو و نبرنگ است چهار برگ می  
 بود از طرف کوه می آید گرم و سبک است و دافع باد و بوسه و غشیان برای در معده و تحلیل  
 ریاح و تقویت معده و از آنکه در دوت بجز بر سیده به عربی سانج هندی گویند پیهیل بفتح  
 بار فارسی تشدید تا فوقانی و خفاد و فتح یا تحتانی و الف اسم هلیله است و اضافه با و فار  
 و سکون را و مصل بر این اسم نیز آمده است یعنی بر پیهیل پهر پهری بفتح بار فارسی تشدید  
 تا فوقانی و خفاد و سکون را و مصل و ضم بار فارسی و خفاد و سکون و او و کسر را و مصل  
 و سکون یا تحتانی اسم گهای است در میان سنگ میروید و هند این اسم گاهی شسته یا از برا  
 که سنگ کرده و شانه می کنند باین نام نایده اند نهال وی بسیار خور و است برگش مشاب  
 برگ لوبیا و چون او را بخانند از دوتی در و پیدا آید در قوی است و شکستن سنگ کرده  
 شانه بی نظیر است و کبر بجز بر سیده بقدر پنج شمشه در آب یا در عقیات دره شیر کشیده  
 با شربت دره یا نبات بدهند و گاهی همراه او و دره مثل خا خشک و تخم خیارین و مثل آن

که فایده که با آنکه در از آن طویلت  
 استفاد به تجرب و اودار نفع  
 تمام دارد و این سیخ در سورا قفنه  
 که از اودام مذکوره باشد خالی نفع  
 است از دنی خطیم باطلایه با سبی  
 عجب که نایبی که بکمال  
 ضرر دارد و اودا طبلی فایده او قوی  
 ضرر و معلوم و در دوشتر  
 بود که در طیب این  
 جابج شده و نفع معده  
 جبت آنکه اودا که در دوشتر  
 و اودا که اودا که در دوشتر  
 آن در طیب که نایبی  
 با فایده و نایز کلام به  
 می می البستفاد و فیتو

سر این پنج دفعه است  
 بر آنکه استقامت با حاج  
 درین پنج الکلیه است  
 این پنج دفعه است  
 سر آنکه استقامت با حاج  
 درین پنج الکلیه است

نیز ستم شده و عرق ازین سینه نیز ستمال میکنند و فقیر شخصی را باین اوید معالجه نموده که  
 هرگاه او را تازه و سیرید اندن دفعه کمتر میکرد و قبض نمیداد و هرگاه خشک نموده میدادند بسیار  
 دفعه میکرد و قبض نمی نمود و پیر جنبی بضم با فارسی و تشدید تا فوقانی و سکون را و هبله  
 و فتح جیم سکون نون و کسر نون و یا و تختانی اسم پنهان پنهانی است **فصل الساء الفوقا**  
 هندی شول بفتح با فارسی ضم تا فوقانی هندی سکون لام مره صنوبری  
 شکل نهال پیاره وار هندی است شا به بکند و ری و کجری و اکثر در زراعت بتبول  
 میکارند و از آن ناخوش میسازند تنها و همراه گوشت میخورند گرم و تیز و باضم و مقوی دل  
 و بستی شتهی طعم و دافع سرفه و فساد خون اخلاط ملته و تب و دیاسیل و ثور و قاتل گرم شکم  
 و برگ آن سرد و دافع فساد و صغرا و پیاره آن دافع بلغم و شیخ آن تند و بلین و ثمره و دافع  
 فساد و اخلاط ملته و در تقویت معده تجربه راقم هم در آمده و مزاجش معتدل در گرمی و سردی  
 پیشتر بفتح با فارسی کسر تا فوقانی هندی می یا تختانی مجهول و راه هبله الف میگویند اسم  
 برومی است و آن نباتی است که در آب و کناره در بار و دید از آن بود یا سازند و در آن  
 آن بقدر قاست انسان زیاد از آن عرض او زیاد از یک انگشت است خاکسترش  
 بسیار محف و سرد و خشک اگر بر جراحتها پاشند خشک گرداند و اگر در سر که ترک و خشک  
 ساخته ساینده بر ماسه و شپند نافع آید و خاکسترش برای آكله و نفت الدم نیز کار آید **فصل**  
 البخیم بفتح با فارسی و سکون جیم که عربی کاسر محجوبه گویند از مکتبی است **فصل الدال**  
 الملهله میمنی بفتح با فارسی سکون ال هبله و کسر سیم و نون سکون یا و تختانی  
 یعنی کل کنول خور و شیرین سرد و گران و بستی طعم و قابض شکم و دافع فساد و صغرا و طعم  
 و خون خنجر عربی نیلوفه گویند پدم چهار فی بفتح با فارسی سکون دال هبله و سیم و جیم

اینک بسیار است که در پنج دفعه  
 پنج را درین دفعه و درین  
 زایل شد و اگر این بود و درین  
 آنک نبود باشد پس دفعه این  
 پنج درین ارض در صورتیست  
 که ماده فاسده مستقیم در ارض نبود  
 و نیز بعضی نباتات که فوّه نبات  
 و درین زمین بود و در پنج جنبی

جای جمع صفات حسن باشد  
 الا سوزنهای که یک نیزه افشانند  
 که سوزنی در آنها فرو آن برد  
 و هرگاه درین ارض این پنج  
 بکار دارد و سوزن بهر آن است  
 نوره مثل فالج است در شروط مذکور  
 اما اگر ماده سیمه در اشتهار بود و در پنج  
 آن ماده را حرکت می آورده چون  
 در بدن متفرق گردید بپاک بینداید  
 و غالب اوقات با صداست  
 اینک می کشد نشان آنکه

استقامت از ماده سیمه است  
 استقامت از ماده سیمه است  
 استقامت از ماده سیمه است  
 استقامت از ماده سیمه است  
 استقامت از ماده سیمه است  
 استقامت از ماده سیمه است

یافته باشد چه بسا چیزی دفع  
 که وقت دیدن مرض از زمان  
 رخ کرده و اگر پیش نهایت  
 رسد خود قهقری بیان  
 نمودن بسیار یافته و در  
 اراده میباید زبیده

بلک با نشت ار واد فاسده  
 در بدن فرا بیش از حدت بیاید  
 بخلاف اگر وقت مریض بر دفع  
 مرض فارغ باشد چه در صورت  
 دفع مده مرض بکی تواند شد و اگر  
 شخ چیزی مطلقا سوراخ ندارد در طویت  
 فضلیه در وی بسیار است بوفد طویت  
 است که بسبب غلیظ استوار که طویت  
 است زیاد و غلیظ و باعث نقصان  
 میشود و اگر فی الحقیقه سوراخها بسته

۵۸

فارسی الف و فتح را و جمله و کسرون و سکون یا تختانی قسمی از کل نیلوفرم برکت سر و ک  
 و وانی فساد بلغم و دشواری بول سخت کننده پستان زنان بعضی از اقسام این در سکا  
 بیاید پدم را که بفتح با و فارسی و ال جمله و سکون نیم قرار جمله و کاف فارسی  
 شیرین و سخت و سرد و یلین و منقوی چشم و مصلح فوی مفرط و وافع و مایل و شور و فساد  
 زهر اسم یا قوت سرخ است پد لولون بکسر با و فارسی سکون و ال جمله و ضم لام و سکون و او  
 و نون بوض ال را و جمله نیر و بعضی کتب آمده است یعنی بر لولون است و در بحث  
 لازم نوشته خواهد شد پدم بفتح با و فارسی و ال جمله و سکون نیم هم کول است **فصل**  
**الاء المجله بر نیلوفرم** بفتح با و فارسی و سکون را و جمله و کسر با و فارسی ثانی سکون یا تختانی  
 و ضم لام و سکون و او و شجره ارا که است هندی سرد و دفع جرب و خدام و بوسیر و فساد  
 خون بلغم و صفرا پر شش پرنی بکسر با و فارسی و در جمله و سکون سین بفتح تار فوقانی  
 هندی و با و فارسی ثانی سکون را و جمله و کسرون سکون یا تختانی و او و هندی شیرین  
 گرم و سبک و صفت و حابس اسهال سحج و خراش روده و سوزش عضلات شکم و فساد و باد و بلغم و  
 صفرا و غشیان و تپ و نهتری آورده که فیه نیز وارد و دود و سرفه و استقار انیر و ور کند  
 پرو ال بفتح با و فارسی سکون را و جمله و فتح و او و الف و لام هم مر جان است و خواص آن  
 در سکا بیاید پرنیک بضم با و فارسی سکون را و جمله و فتح یا تختانی و خفا و نون آخر کاف اسم  
 انطا و طیب است پرنیک بکسر با و فارسی سکون را و جمله و فتح یا تختانی و خفا و سکون  
 کاف و فتح با و فارسی سکون را و جمله و کسرون سکون یا تختانی هم پر شش پرنی است پرن  
 بفتح با و فارسی و در جمله و الف و فتح نون و ال جمله و الف هم هبابیت پرن ساری بفتح  
 با و فارسی را و جمله و فتح سین جمله و الف و سکون را و جمله و کسرون سکون یا تختانی گرم

باشد جامع سایر صفات حسیه  
 رطوبت فضلیه و تحلیل فیه و باد و  
 و در استقار و دفع افع عاقل است  
 یکی از شاخین است و شفا بر  
 حکیم عماد الدین میگوید که بفتح  
 چنین دفع و استقار و دفع  
 از آن سبب که جرب و سحج کرده  
 مطلقا سوراخها بسته و در سکا  
 خلی بوده از این سبب که  
 این غیر رطوبت است و از اجزای  
 که در استقار و دفع افع  
 در سکا حکمای از باب  
 که در خواص این پنج نوشته  
 شده و دیده بودم که بفتح  
 بعضی از اینها نقش شده

تألیف و تفسیر  
مطابق مع الماد و المراجعات  
مطابق مع الماد و المراجعات  
مطابق مع الماد و المراجعات

از آن بنی شخصی را دو  
 قزاق در وقت جنگ با یکدیگر  
 از آن بنی شخصی را دو  
 قزاق در وقت جنگ با یکدیگر  
 از آن بنی شخصی را دو  
 قزاق در وقت جنگ با یکدیگر

موت است و خرد افزاید و حافظه قوی گرداند و کل اورا شنو خوانند و قوا بشک و واقع فساد و  
 و صفرا و خون و شوری بول چون قدری اورا در آب جاری بچوشانند و بطول علی نیدر آب  
 در و کرده و شانه و اورا در بول تجربه راقم آمده است بسیار مفید است و بادویه دره نیر و رینا  
 استعمال شد نسبت باول قوی تاثیر گردیده و نیز تکیه از چوشانیده او بدون چوشانیده  
 او که اندکی گرم ساخته باشد برای درد بسیار مفید است و چون چوشانیده او را بر خصیه نبندند  
 جهت تسکین الم او مجرب است و درم دفع گرداند و سترخا او را نیز نافع آید و بطول از آب او نیز  
 درین باب مجرب است و نمرا و پلاس یا پرانام دارد و بفتح باد فارسی لام الف سین جمله و  
 باد فارسی ثانی و الف باد فارسی ثالث و راد جمله و الف کرم سبک و دافع بر پیو و بوسه و کرم  
 شکم و فساد باد و بلغم پلاس پیل بفتح باد فارسی لام الف سین جمله و کسر باد فارسی  
 ثانی و سکون یا رختا و فتح باد فارسی ثالث و سکون لام فم کلاخت و پیل است که برگ با  
 بزرگ دارد و رست و بی بلغم افزا و مولد کرم شکم پیل بفتح باد فارسی سکون لام و فتح و او و  
 سکون لام ثانی اسم بول است **فصل النون** بپوار بفتح باد فارسی نون و او و الف و  
 بندی نهال بری خورد است بقدریم گرد و یک که تخمش را در اقم غلته شمرده اند شابه و صورت  
 بوی که اول و آخران دیده باشند و رنگ او ماتی و برود و خط از سر و و طرف و سر و سر و  
 خشک و سبک و دافع فساد باد و صفرا و جذام و قوا و کرم شکم و مفرج و منشط و راقم تجربه نموده است  
 که چون بکرم تخم او را کوفته در میان نیم طل جوات حل نموده در ظرف گلی آب ناریه  
 دوسه روز بگذرانند که تسفین گردد بعد آن بریدن جان برای جرب مفید است و مراح  
 تخمش کرم معلوم میشود و هم کرم نوشته اند کرم سبک و دافع جرب قوا و زهر باد و سرخ باد  
 و مولد بلغم و نیری آن سبک و فسخ و کف افزا و جک و نیز کونید نیاک ضمیم باد فارسی نون

چون شراب بکنه از برای بترس  
 نافع است و در وقت جنگ با یکدیگر  
 از آن بنی شخصی را دو  
 قزاق در وقت جنگ با یکدیگر

۶۰  
 در زمان متد سبب  
 وقت خارج بکنه و چون قوی  
 صافی در اوقات استحال اینج  
 پیلا چشود فایده در دفع و سبک  
 عضلات و اعصاب و جوات و  
 مددی که از اعصاب مواد و رین  
 اعضا حادث شود و عوام از  
 قوا بکونید و این پنج بسیار  
 نافع است جهت تفتیق و تحلیل  
 ماده مختلفه آن یکین نفع  
 این پنج در وقت جنگ با یکدیگر

علاج است اعصاب و جوات و سبک و دافع جرب قوا و زهر باد و سرخ باد  
 و مولد بلغم و نیری آن سبک و فسخ و کف افزا و جک و نیز کونید نیاک ضمیم باد فارسی نون



در پس دیوار اراضی  
شماره ۵ این بنا  
غرض دیوار ابر طرف  
بنای چوبی و چینی  
ساقین و تنقیه برن  
هدیه صاف و چارست  
دیوار



بود و در آخر کتاب نیز  
 عزیر است که عیال الدین  
 محو گفته که اطفال کو به طوط  
 علیه رطوبت اصلیه پیران  
 ازین پنج کلمه مستفیع میشود  
 ازین پنج کلمه مستفیع میشود  
 که این پنج کلمه مستفیع میشود

و دال هندی و کسراده و سکون یا در تحتانی و کاف هم کول است پس بفتح باو فارسی  
 و نون سکون سمن جمله هم گشیل است و بفتح باو فارسی ضم نون و سکون بین اسم کج است  
 پنجاه گنج بفتح باو فارسی مخفون و فتح جیم فارسی الف و مخفون نون نانی و سکون  
 کاف قاف و ضم کاف قاف نانی و سکون نون یعنی هر پنج اجزاء علیحدّه فایده دارد  
 و عوض نون لام نیز آمده یعنی پنجاه گنج یعنی صاحب پنج انگشت و این اسم از مذکر است  
 پنجاهی بفتح باو فارسی سکون نون و او مفتوحه و الف و کسر لام و سکون یا در تحتانی  
 اسم رحمان است **فصل الواو پوی** بضم باو فارسی و او مجهول کسر نونه و سکون  
 یا در تحتانی نیز است بیاره دارد و نرسباده و نفیس دارد و نرسباده گران کننده چرخه  
 و آواز گلو و نسوم و منی افزا و دافع رکت است پو و کانیز گوید بضم باو فارسی و سکون  
 و او مفتوح دال جمله و کاف الف پو و در ک بفتح باو فارسی و او مجهول مخفون نون  
 فشدید دال هندی فتح را در جمله و سکون کاف قاف سی از لوست پو و بضم باو فارسی  
 و او مجهول کسراده فوقانی هندی و سکون یا در تحتانی بای است بسیار خور و گران و بلفم  
 افزاست و از دیگر بایها خور و تر و بطعم شیرین اند و دافع فساد اخلاط مله و دیگر قسمی است  
 بسیار کوچک مقوی همی مشتبه طعم و دافع فساد باد و سرفه پو و بضم باو فارسی  
 و سکون و او و تا فوقانی هندی هم نال است پو و تشره بضم باو فارسی و سکون و او  
 مجهول و تا فوقانی و کسر بین حجه و را در جمله و قسمی از کاف و رکت پو و بضم باو فارسی  
 فارسی سکون و او و کسراده فوقانی و سکون یا در تحتانی و فتح کاف و را در جمله و سکون  
 نون و جیم اسم کج است پو و تشره بفتح باو فارسی سکون و او و مخفون نون و دال جمله هندی  
 و الف شیرین و سرد و در بضم و گران و مقوی اعضا و مبهی مضجح و ل و دافع فساد و باد

چون پنج است از تقویری که چندی است  
 و نون و نیز نانی که در کج است  
 است و طبعش رطوبت است  
 و نصیبان این پنج کلمه  
 که یکم نیم جیم که گویا که  
 چندی است و طبعش رطوبت است  
 نقصان آن با اطفال عیال  
 است چه طوط اصالبه طوط است  
 پنج چندی از تقویری که چندی است

۴۴  
 و لایست فو و زید نو به را جان رطوبت  
 نباشد و اگر فاضل سازیم که طوط  
 غریزه را هم زیاده میکند پس عیال  
 باعث صحت مزاج و طول عمر است  
 الاصل کلام میراثم در غنیقام  
 که ناید حکیم عماد الدین محمود کرده  
 اینست که مخالفان

که این پنج کلمه مستفیع میشود  
 که این پنج کلمه مستفیع میشود  
 که این پنج کلمه مستفیع میشود  
 که این پنج کلمه مستفیع میشود

درست است که میگوید و در میان جوانان  
چیزی را نمیگویند و در میان جوانان

وصف اول در بول میث کرم شکم و قزایده بلغم و شکر سرخ سرد است و گران و دافع سوس  
اعضا و فساد صفرا و خون و دشواری بول شکر سیاه مانند شکر سفید است قسم خوش  
سرد و تر است و بهی بلغم افزایند و بهی بلغم با فارسی سکون و او و کسر ال مهله سکون  
یا تختانی و فتح نون سکون و او شهبو الف است سبزی مشهور است بخری نفع گویند گرم و  
شک و هم طعم بود فی بلغمی باز دارد و کرم شکم بکشد و قوت جراح بیزاید و چشم روشن  
سازد و شکم ببندد و پوپل بلغم با فارسی سکون و او و فتح با فارسی ثانی و سکون لام هم  
نوفل است پوتنا بلغم با فارسی سکون و او و فتح نون و فانی و نون الف هم بلبل است  
پوکی پل بلغم با فارسی و سکون و او و کسر کاف و سکون یا تختانی و فتح با و موحده  
بندی و خفاز و سکون لام هم سپاری است فصل الهام الهوزیها السهتج  
با فارسی و خفاز و الف و سکون لام و فتح سین مهله و سکون و او و بوض و الف نیز  
آمده اعنی بهایسا و جذف الف نیز آمده بهایسا ثم درخت هند است و دو قسم بود یکی  
ترش و دوم شیرین اول را شیرینی و دوم را شکر می گویند درخت اول خورده بود بقدر  
گرو زیاد از آن درخت دوم کلان مثل درخت توت ثمر اول نسبت به دوم اندکی  
کلان برگها و ترش دور و کلان و برگه برگش برکناره خطوط زبره و او ثمرش را اول  
مکون خور و عصف و هرگاه چخته شود سرخ گردد و چون تمام چخته شود سرخی او مایل به سیم گردد  
و ترش او در وسط نفع ترش و در آخر آن شیرین ترش بود و به شکل مشابه بقلیب  
از او انکی کلان با بجمه بسیار خوش طعم و دافع صفرا و خون و قطع بلغم و نسبت به سبزی  
دیگر ضرت کم دارد و قیاض شکم و دافع تشنگی و معوی دل موحده افشرد و او که با قند  
کباب تر بسیار زود تقویت دل و تسکین خفقان و از ال حرارت تب بعید است و در آب او در

دوسری من حیث الکلیت  
و یکدیگر زیادہ تر متضاد  
باشند و قوی تر بود درین  
سیکام افرونی و طوبی است  
حدوث امراض خواهد کرد  
بلکه باعث افرونی و قوت  
نشد و دوسری خواهد شد

نی بی حال ترا ضعیف و سبب ضعف  
مضاعف است که سبب ضعف  
سبب ضعف است که سبب ضعف  
سبب ضعف است که سبب ضعف

تقویت معده و دیگر فواید بیدیل و افشردۀ او مصلح اند و چون یکدم پختن پختن شکری را  
ریزه ریزه کرده در آب شنب تر نمایند و صبح اندکی بایند نوشند بجهت حرقت بول و سوزاک  
که بر تپش برسد و شیرین برودت نسبت ببول کم لیکن در تقویت معده دل زیاده از و یا  
+ و رب او همراه طوم بتوان خورد و پھر به بفتح بار فارسی او بپختن سکون را در مصلحت  
در ثانی و سکون ال مصلحت نام درختی است قاتل کرم شکم و دفع نفخ آن و فساد بلغم و  
و نیز هر و بریو و مسکن بهوک بفتح بار فارسی ضم و او و مجهول و کاف فارسی هر دو گران  
و قابض شکم و دفع کثرت و فساد بلغم بهر مومول بضم بار فارسی سکون و دفع کثرت  
و سکون را در مصلحت و ضم سیم و سکون و او و لام بعضی عوض بایند از بادشین مع مصلحت  
یعنی شکم مومول بخوبی است تلخ و تیز و گرم و مشتبه طوم و دفع فساد و باد و بلغم و تپش اما اعضا  
و تنگی نفس و در پهلوی پسین است بفتح بار فارسی و خفاز و سکون نون کسبر حیم  
و سکون یا تختانی و دفع تار و فوقانی و سکون کاف سی از کوبی است پسر  
بضم بار فارسی خفاز و سکون بار فارسی ثانی و دفع را در مصلحت سکون بن مصلحت  
پسین بفتح بار فارسی خفاز و الف و سکون را در مصلحت اسم یا ثبات است پسران بفتح بار فارسی  
و او سکون الف و خفاز نون و فتح کاف و او را در مصلحت الف و مصلحت فاشته گوید که آن  
درخت دار ششمان است پسران کاهل است او باشد تیز و گرم و زود بضم بود و باد و بلغم و  
بیماری و دهن دفع کند و اسهال آرد و پختن شکری بفتح بار فارسی خفاز و سکون تار  
فوقانی بپختن کاف و کسر را در مصلحت سکون یا تختانی و از اربعی شنب پخته گوید  
نیز در رخت و چرب بود رنگ و زرد و زرد و وسیلان منی و قطیع البول امراض و فوج زنا  
و قوی و تشنگی را مفید است بهر مومول بضم بار فارسی خفاز و سکون و او و تار و فوقانی مندی

بخت زیادتی اخذ از اعضا  
بخت زیادتی اخذ از اعضا  
بخت زیادتی اخذ از اعضا  
بخت زیادتی اخذ از اعضا

بخت زیادتی اخذ از اعضا  
بخت زیادتی اخذ از اعضا  
بخت زیادتی اخذ از اعضا  
بخت زیادتی اخذ از اعضا

بخت زیادتی اخذ از اعضا  
بخت زیادتی اخذ از اعضا  
بخت زیادتی اخذ از اعضا  
بخت زیادتی اخذ از اعضا

فصل این پنج وزن مودریج در این کتاب  
در مخرج صغرا و کفی الحلقه  
فقه دار دجبت آنکه  
و موطع قبله اجزاء بارده  
للت حرارت کم میکند  
بی سازه

اسم و تجویز قریب پنج اصل فوره خامت نرود رقم و چون عطریت دارد مقوی دل و دماغ است  
لیکن سیرج القفس است و جمیع غصنه از و تولد کند و او را بار یک را شیده مثل فالوده و در سیرت  
گلاب نبات میخورند در تقویت دل و دماغ می آید فصل الیاء التحتانی سیابا  
کبریا فکر و فتح یاء تحتانی و الف و بار موحده و الف ثانی و خضار نون وین جمله و الف  
ثالث بعضی نوشته اند که اسم باد آورد است و با جمله نباتی است شهر قسیمی است از بانسا  
و هر دو در صحرا و خرابها یافته می شود خورش نایب در قامت انسان اکثر از و کوچک است آنها  
بسیار دارد و از پنج شاخها میروید برگش در ابتدا و کوچک طولانی نوکدار و چون خورش  
کلان شود برگ هم عریض و طویل شود بقدر برگ جامن خار ما برگه های شاخ او می باشد  
و گلش رنگین زر و قسم اول بی خار و گلش سفید و هر دو باد آید و صنفی خنجره کل و دافع  
فساد بلغم و صفرا و خون سرفه و ضیق النفس و تب و غشیان و بر سیو و جدام و دق و مسوک از شاخ  
او بجهت شدید لته و سنان تجربه بعضی اغوه آمده است و پیایان را مقوی و مسو می دانند  
زهر و جرب فراج گرم نوشته اند و سرخ باد و جدام دفع نماید پیل کبریا فارسی سکون  
یاء تحتانی و فتح تار فوقانی و سکون لام یعنی برنج که از تراکیب فلزات موجود میشود معتدل  
و سردی و گرمی و خشک دافع فساد باد و بلغم و برقان سبز زود و قسم بود یکی را پیل گویند  
و دویم را سون پیل بعضی سرد نوشته اند پیل کبریا فارسی سکون یاء تحتانی و فتح باه  
فارسی ثناء و سکون لام خیرت هند است بسیار بزرگ و شهبو برگ بسیار دارد و در دور  
بقدر کف است و نوکدار و نوک فرامده بقدر ربع گره و در میان برگها را و هر کها را تفرق  
و نمایان و در ابتدا و نشو سبز بود چون بخت شود مائل زردی گردد دافع فساد و صفر او باغم  
و خون و مایل و شور و پوست درخت او را بجهت امساک منی و غلط آن و تقویت کمر و شمع

و این دو در بار بار منقذ است  
و آن نیز نشانه طبعیت است  
سینه و رای آنچه بدن است  
سیم را از حرارت و طبیعت  
که موجب اعتدال او است  
بیرون می آورد و در برج







دوران محمل لطیف شدن  
کشف نیست و آن از  
اندر فاع خط است و او  
راه بول دریافت گردد  
و در او ایل آشک نهی

و در آنکه او را دم صلیبه  
 و باقی از آن که ماده  
 این بسیار غلیظ و کثیف بوده باشد  
 نظام فصد هر لحظه انگشت را بر سر  
 رک بندد و در آنجا که از آنجا برآید  
 که است بر سر که از آنجا برآید  
 که تار و پود بسیار بزرگ تر از آن است  
 و غشی حادث نگردد و اینست آنچه  
 اظهار درین عمل بیان می نمایند  
 لیکن وجه دیگر از اینست که  
 که خون فاسد بسیار کثیف است

پارچه را در طرف دیگر بگذارند تا خلاصه در وجهی بالجملة در تقویت باه و نسیم بدن تجربه  
 رسید مخصوص در ایام استعمال آن غذا گوشت صرف از مثل کباب و قور و داغ و کوله  
 ریح و گرانی سرد و سکس قریب بکثر شراب و شربین سرد و گرانی و تفاح و بهی است  
 و دافع فساد باد و صفرا و خون و دافع ضرب و سقوطه سینه و سوزش اعضا و دافع تشنگی  
 و تخش شربین سرد و در بول و دافع فساد باد و صفرا و در فارسی خرا و بوجله و دخت خرا و  
 هند گویند و در عربی دوم و صاحب منہاج گویند که دوم شجره المقل و نقل ازین بر می آید  
 تا لیست سیرتج تار فوقانی و الف و کسر لام و سکون یا در تحتانی و سین مهله و فتح با در قار  
 و تار فوقانی شد و سکون را در مهله اسم بالیسفرت و در راهتیه این بسیار اختلاف کرده  
 اند بعضی برگ زیتون شسته اند و جمعی ریخ و دخت نوت و پوست و دخت لسان العصفیر  
 و بستا و بسته اند و صاحب مخفی بنویسد زدن قیاسیت در خواص میان این و نیواج  
 خطای قیاسی اند و می دهند و گرم و سبک و بهی شسته طعام و دهنم و دافع تنگی نفس و سرفه  
 و فساد بلغم و با و کوله و دوق تا نبر سیرتج تار فوقانی و سکون الف و خفا و نون و فتح با و  
 موصد سکون را در مهله مشهور به نام با ضافه الف عوض از مهله شربین است و سیرتجین و دافع  
 فساد صفرا و بلغم و زردی بدن و خدام و بوسیر و دمه و اما س اعضا و سرفه و جوشیدگی و  
 دل و حجم جمیع زخمها و عربی نحاس و نقرسی می گویند و حکما دهند و مقول او را که تا بنیسر  
 با ضافه یا در تحتانی و سین مهله یا موصد شته را و در استعمال میکنند و بسیار مدح بنمایند  
 و قدری از مقول او در آب می اندازند و در آب نشین نگردد این را علامت جود  
 مقول پیدا زدن و زدن را قلم بهتر است که اگر سوزش دل و غشیان در و استخوان و فصل  
 و دوران سر و خفقان پیدا کند از آنجا بخورد که علامت عدم جود است مقول است که علامت

فصد خونی که بیرون آمده  
 غلیظ تر و سیاه تر از خون  
 اول بود و در هر کس که  
 مراعات این نیست و دفع  
 از فصد بیشتر است و اگر  
 دست بگذارند خون صلیح

بسیار چون خواب آید و  
 نودن فاسد کند و این است  
 نباید از این مرض اگر  
 این پنج بنامید است  
 سهل نبود و ناماده است  
 من خارج شود و از چپ

نموده یافته شود یا نه تاره ملی بفتح تاء فوقانی و سکون الف و فتح راء ممله و سکون و و فتح میم  
 و تشدید کاف فارسی سکون یاء تختانی هم قریشی است تارن بفتح تاء فوقانی و  
 الف و فتح راء ممله و سکون فنیسی از اسپهبدین تانیر سپهر بفتح تاء فوقانی و الف و فتح خاء  
 نون بفتح باء موحده و سکون راء ممله و ضم باء فارسی و سکون و و فتح باء فارسی تانیر  
 و الف اسم پاؤل است و هم نسوت و معنی لفظ کل سرخ است و کل هر دو سرخ اند **فصل**  
**الباء الموحده تانیر بفتح تاء فوقانی و باء موحده و الف و کسر کاف و خفاء و**  
**سکون یاء تختانی و راء ممله هم بسوچین است تبرک بفتح تاء فوقانی و سکون باء موحده**  
**و فتح راء ممله و سکون کاف آن درختی است که در زمین عوب پیدا شود و ثمر آن برگ آن همچو**  
**برگ و بار درخت گلاب میباشد زبره و کل می نیز مثل بره گلاب بود در حاله هم تلخ**  
**گردد و گرم است و کف و آبله و سیلان نمی رادفع گرداند **فصل الباء الفارسی****  
**بیوه و همی بفتح تاء فوقانی و ضم باء فارسی سکون و و و فتح دال ممله و خفاء و کسر نون**  
**و سکون یاء تختانی اسم هند می است یعنی صاحب ریاضت چه هند یا نیشته اند که هر که بد او**  
**بآن نماید بریت و حیوانات شوقش شود قتی بکسر تاء فوقانی و فتح باء فارسی تشدید تاء فوقانی**  
**منفوحه و سکون یاء تختانی اسم رویدگی است که سر برگ آرو ساک او خسته میشود **فصل****  
**التاء فوقانی تتر یک بکسر تاء فوقانی و تشدید تاء فوقانی ثانی و کسر آن کسر راء ممله**  
**و سکون یاء تختانی و کاف و بعد تاء اول فین نیز آمده است تفریک شخام و دفع فسا و باد و**  
**قائل گرم شکم و مقعد و بسیار گران سیده او بسک و قابض شکم و نافع شکم می و دفع**  
**باد و بلغم و بعضی سقا گوید تنهک بضم تاء فوقانی و یاء و تاء فوقانی ثانی شده و منفوحه و**  
**خفاء و و سکون کاف هم نیلا تهره است **فصل** کچیم بفتح تاء فوقانی و سکون کچیم**

باقی از اندک بود  
 دفع و اصلاح آن کلا  
 خواب کرد باید که قبل از  
 سهل بفتح و هند تانیر  
 و استعداد دفع در آمده ها  
 شود و از کاف بلغ غلط با شمار  
 کثیف غلط خون می باشد  
 کاف بی قصد در میان بفتح  
 بکسر که در قصد آن می خورد

۷۱

بسیار ضعیف بود و طاق بسیار  
 نیشته باشد یا اندک ماده مرط بسیار  
 بود احتیاج سهل نیست و در صورت  
 احتیاج سهل در هر هر ماده  
 فاسده منفع و سهل است  
 باید کرد و برای هر یک ماده کبر  
 چند محلی خود ذکر می کنم خوب  
 حاجت برکنند اگر ماده از  
 ضعیف و خفیف یک باشد

بمان غلظت و کوری شود  
 جمع باید ساخت و بود  
 دفع از سهلات نامروز  
 استعمال چوبی نادر  
 سوزن و حکم عمار الدین محمود





[illegible]

فلما از  
بیک کتاب نگاه داشت  
خاطرش بفرقه تصفیه  
از اینجمله بپوشید  
لذا در خاندان باطلیجات  
و اصل فرج میفرایند  
و عذاب بخوابیدن  
صدرا و عذاب بخت  
نداده کل نفی کل  
بیک وقت سائره ختم خیارین  
بیک وقت از هر یک بخت  
کل نابود بچاشه الویجا از

CR

بجسمان نمانفت وانه  
شبهه در آب یا عرق نماند  
گرم کرده بنهند تر و در ناصح مالیده  
صاف نموده شربت بنفشه یا شربت  
بنواز و دو قطره اضافه کرده بنهند  
مسهل صغیر را جمع ادویه  
بنفشه سواى شربت و با اضافه  
پوست بپایند و دیگر گفته  
مانده بپوست و بنفشه شربت ایزه  
صاف نموده صبح بنهند  
نه نمانفت

با و ام هفت تاشه بالا  
 صاف نموده روغن  
 پخته مالیده باز  
 از سر یک چهارم در  
 خمیره بنفشه نزنند  
 و ده گلاب زنجبین  
 خلوص

وقت صبح موخو غولس  
 و غیره باید مالید و بعضی قبل از  
 تناول غذا و وقت نشانی بوق  
 کاسه یا صوف شانه و زینده  
 و بعد غذا آب خوردن و بعد  
 از آن دوغدار بعد دو بار این جو یا  
 آب بونگ بعد سه بار کله یونگ  
 بلام تناول کن و بعد از آن کله  
 از سهیل آله برنی شسته بکند و  
 بوق نقره یا دوق طلا بکشد و بگوید

الفطعام است اطلاق میکنند برین غله و نایه کانگش شیامک نیوا کتر تک او الکب  
 بزکامه سوکانندی کبی بریکین جو کو و کاکو بریکال کند و نو و برنی نیز اطلاق باید تحقیقا  
 مذکوره در جایهای اینها که خواهد شد **فصل الکاف تکرین فتنه تار فوفانی و کاف**  
 شد و سکون را در جمله هم دوشی که چهارم حصه آب در و بود و برخی اطلاق میکنند  
 بر آنکه در آب و جنات مساوی بود و تحقیف کاف قدر هم اسار و ست شیرین و گرم  
 و تیز و سبک و دافع سبب جن بری فساد و هر و صرح و بیوشی امراض خیم و فساد با و و بلغم و  
 و قسمی از تکرین است **فصل اللام ملک بکرمه تار فوفانی و فتح لام و سکون کاف**  
 کلی است مانند کجی گرم و دافع فساد و بلغم و جدام و از رسانی است و تیز سکون لام هم  
 بزنجیل نوشته اند طبعی بخیم تار فوفانی و سکون لام و کسرین هم و سکون یا تخطانی  
 شهنش بقدر یک گرم و زاده از آن برک کو چک طولانی اندکی نکره و او امل نه  
 بسیار غیز دارند و پریش او نیامید قسمی از ریحان تلخ و تیز و گرم و مقوی است و شتهی طعم  
 و مولد صفاد و نورش عضاد و دافع جدام و دشواری بول و درد پهلو و فساد خون تل بکثره  
 فوفانی و سکون لام و گاهی با صافه یا تخطانی نیز آمده یعنی قلی گویند و قلی نیز نام خیری است  
 که بعد از کشیدن روغن فصل باقی بماند و گویند سرد و خشک و خرد و فرا و شتهی طعم و مصلح  
 فوی هر ط و حابش شکم و مصف آواز گلو و دافع تشنگی و افزاینده باد و فروزنده رنگ و رو  
 و آن قسم است اول پوت و قسم دوم غلی نیامید و کجی سفید و قسم سوم صحرانیت که آن  
 کجی سرخ است همه اقسام گرم و تیز و شیرین و کران حابش شکم و افزاینده بلغم و صفرا و مقوی  
 سرد و دافع دله و امراض با و می شتهی طعم و خرد و فرا و حابش بول و تیز و سیاه  
 است پس سفید سرخ و گل کجی در امراض خیم مثل ناخته و گل آن تیز و سیاه است

۷۸  
 براه حباب بهانه است  
 شیره حباب بجان در کلاب  
 چهار توله و غرقهای مناسب  
 برآورده شربت از شیرین و  
 توله داخل کرده پس بول سلم  
 نباشد اضاف ساخته ببرند و  
 کله اگر چه سهیل صفرا است  
 سحاح اگر چه دوم گرم است  
 فال چون در آخر دوم اندازند  
 اگر سهیل صفرا در اندازند  
 بهتر است و آنجا که صفرا  
 جلیل الحات بود قلیجی  
 از آن اگر در سهیل است  
 سهیل داخل کنند  
 و بهر خشک است و سهیل  
 صفرا خالی از خطا نیست



اصل الیوس تشریف گوشت  
نخاسته شیر و عقیات  
ناسب خیارینه صبح  
و شاییده صاف نموده  
گلقد دو توله در آن آید  
باز صاف نموده برین  
هرگاه غلط سازد جفت  
مادر زیاده نرود بخور  
ادویه نمک

کشند بخت اصلاح او میگردد و مردم لاهور و افغانه اکثر بخیوط استعمال میکنند برودت و رطوبت  
و مانع رافع میکند و نیز که که بسبب برودت و رطوبت باشد از انبساط زائل گرداند و همین قسم ضعف  
را و بد مانع حار مضرب و در الفاظ الا و یه مرقوم است که غریزی را بصارت بالکل زائل  
گوده بود بعد از مدت با ملاقات کردم و دیدم که کتاب میکنند با و پستفزار کردم گفت  
که کایت برگ تماکو با برگ سنبله که عجات از این جنگشت است خشک کرده با ملما صدفه  
کشیدم و بعد بجا بسبب آن بنیای بن از زانی فرمود و تنباکوی صورتی را اکثر کشند شهر  
خصوص زان همراه برگ تنبله بخورند و تحلیل بضم نفع نیاید و موافق بطونین میبودن  
است و باعث تشف رطوبت از قروح و فوج زان است و عرق او نیز سمعت برای  
مذکوره هم کبریا و فو قانی و سکون بهم قسمی است از مایه شیمی و معوی بسیار بیست حال بفتح  
تا و فو قانی و یم و الف و لام هم خست سروست بخاصیت مانند درخت سال است و دافع  
الاسامع و سوزش آن آبله حال تیر نفخ تا و فو قانی و یم و سکون لام و فتح با و فارس  
و تشدید تا و فو قانی نانی و سکون را مطلقا شمع است و حال درخت سرو نوشته اند پس نصیحت  
حال تیر باید که برگ مال غبی سرو باشد و تیر را بعضی برگ صندل نوشته اند با بجمله و یم لفظ  
اختلاف بسیار و اوقت **فصل النون** تن بضم تا و فو قانی و سکون نون نا نا بخت  
نیست شمش چون شریب و کل و از رنگهای هندوستان است زرد رنگ سرو و قابض  
شکم و مهبی و دافع رکت بت و ثور و جذام و بعضی نوشته اند بعد از این ارجح است و حسب تجربه  
میگوید که اگر چنانچه هم پیرک است و چهره که میگوید مشابه بن نیست قبول بفتح تا و  
فو قانی و خضار نون و سکون با و موحده و ضم آن سکون و او و لام هم با ن است و مجا لیر  
شاید با خصوص مجا لیر نون با ن را سائیده عرق او بگیرند و بخورند بسیار است و فضل و

[illegible]

براسته که هر چه در این کتاب است از کتب معتبره است و هر چه در این کتاب است از کتب معتبره است و هر چه در این کتاب است از کتب معتبره است

باد بجزیه بر سید و نشان  
 بخوفه بطور دوس  
 رخ گاه زبان بادیان  
 منصفه سودا  
 نفوس مذکور را به نام  
 که باقی بود از سبک  
 سازد روز دوم همان روز

که وی تلخ قسمی است که تخش تلخ نباشد که آن است که نیکو سبک و دافع فساد بلغم و صفرا  
 و آنچه تخش سرد است و تقوی دل و دافع فساد سرد و صفرا و تخش در هر آخر ماه آورده  
 سائیده بست و یکبار تسبیح باب اورک بدو وار آن روغن کشند و در شیشه نگاهدارند و روغن  
 مذکور و ویت یکوز بر اعضا و اندام محکم کرد و گویند زین روغن بستره کرد و روغن  
 تو بری تلخ که تخش تلخ باشد در کوفه بستاند و مادام که در کمر باشد اساک شود و توری  
 بضم نادوقانی و سکون و او فتح را در هله و کسر غره و سکون یا در تخانی و بحد ف نه و کسر را  
 جمله شهر است تلخ و خشک و سبک و نریده ماده خام و دافع اسهال و عضاد و روی بدن و استهوا  
 امراض سیر و جلد و بوسه و فساد بلغم و صفرا و قسمی دیگر از و گویند که کافور و فلفل و او فتح  
 یا تخانی و بسیار چرب است و سرد لیکن محدث پ سرد و فساد بلغم و قسمی دیگر از این سرد و کلان است  
 که از اراده گویند فلفل غره و تشدید را در هله و سکون و آن بلین و دافع فساد و صفرا و بالجه توری نم  
 تره نیست کثیر الوجود در اکثر بلاد هند و مردم هند وستان در خانه ها بکارند و گل آن بسیار  
 خوشنمازد رنگ و تره او باره بسیارید و اند و اگر درخت دیوار باشد بر و میرود و برگ آن  
 شبیه برگ انگور و بر شست آن روغن بسیار بود و نمش سیر و خیاره دار و بقدر و کره و سه کره و  
 فربهی او بقدر زراگشت و زیاده از آن لیکن قسم دوم و سوم در کلانی و فربهی زیاده از قسم اول  
 و قسم اول لطیف ترین است مخصوص آنکه نوبر آمده باشد و کوچک نرم بود و فرازش نرود و رقم  
 سرد و تر است و طین و دافع حرارت مزاج و مضعف معده با فربه یا سبک در هند وستان  
 مزوره از برای محوم از ویدهند و در قسم دوم و سوم زیاده و در قسم سوم کم از اول و فربهی  
 بضم نادوقانی و فتح و او کسر را در هله و سکون یا در تخانی شهر در هر گذشت بدون یا در تخا  
 نراده و عوض او نموده که تو در پی بضم نادوقانی و سکون و او فتح و دال هله و بار و جلد

بخوفه بطور دوس  
 باد بجزیه بر سید و نشان  
 منصفه سودا  
 نفوس مذکور را به نام  
 که باقی بود از سبک  
 سازد روز دوم همان روز  
 بخوفه بطور دوس  
 باد بجزیه بر سید و نشان  
 منصفه سودا  
 نفوس مذکور را به نام  
 که باقی بود از سبک  
 سازد روز دوم همان روز  
 بخوفه بطور دوس  
 باد بجزیه بر سید و نشان  
 منصفه سودا  
 نفوس مذکور را به نام  
 که باقی بود از سبک  
 سازد روز دوم همان روز

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

سودا و طبیب است  
 انبیا و طبیب است  
 که از ترخان نام است



ادویه کم کرده میلادند  
صبح پنجشنبه از سهیل بلغم  
به دستور حبيب الباج بخوانند  
بعد از يك نوبت از اين حب  
نوشته ديچته باب ناره چهار  
مخسول از هر يك يك دودم  
نوشته

مانده و بسمل سلم بوزن  
 هم از جان بقدر چهار  
 درگاه و بار و بارند  
 نوشانه در خاک ماده  
 کرم نموده باقی ادویه برهن  
 همان ادویه از سبیل سودا

از سبیل نالی سازند اگر غرض  
 بود که بود تخم خطمی تخم جنجانی است  
 بخت مانده بلعاب سبیل ریشه  
 خطمی نه مانده تخم داخل سبیل  
 سازند و مثل ازرق بقدر یکانه  
 سودا و کنگره در ریشه خطمی در آبیکه  
 از آن استخفاف کنند اندازند و  
 اگر روح مضاعف بوده باشد بوزن  
 شیرین یک کوفته و در بیدان یک کوفته  
 بقدر پنج نخه در بطریق نسخ

۸۰

سبیل اضافی سازند اگر غرض  
 شود که صاحب خفیه المومنین  
 قد شربت سورنجان از سفوف  
 یکدم و با او ادویه بچند تخم  
 است پس از اخذ سورنجان  
 بقدر پنجانه از چاره است  
 بقدر گشت کرد در مطبخ قوت  
 خواهم گفت که در مجرم سبیل  
 و دار و می آید و جرم سبیل  
 می شود و در چنین محل انقدر  
 افزونی مقدار نیست مضایقه  
 ندارد بلکه حسن است  
 این حاصل صفت القلوب  
 اندیش سبیل است جا کیکه  
 بیان کردیم سبیل که  
 چیم او شلا بعد از است اندر  
 مطبخ و در دم باید که نهی

فساد و خون بر سر و قسم دوم آن در منافع چون اول است لیکن بسیار و سبک و هائیس  
 اسهال تجویفی کبستر نارفوقانی و بارتختانی مجهول و ضمیم و فتح و او کستر نارفوقانی ثانی و سکون  
 بارتختانی دوم تلخ و تیز و گرم و مشتبه و دافع فساد و بلغم و سنگی نفس و سرفه و بیماری  
 و من تیر کبستر نارفوقانی اول و سکون بارتختانی و فتح نارفوقانی ثانی و سکون راد همله  
 گوشتش رنگ بن برافور و قبض شکم و تقویت معده نماید و فواید و فساد و اخلاط ثلثه  
 و منافع سنگی نفس و سرفه و استسقا و سفید بهتر از سیاه است عبری دراج گوید تیفه و اکبستر  
 نارفوقانی و بارتختانی و جوار نون و فتح و ال همله و او و الف بعضی نوشته اند که هم سندی بر  
 است و با جمله مردم هندوستان در اقسام شیر شیاره نسبت بشیر کوچه و بخت و الف شیر  
 آمده تیر می کبستر نارفوقانی و سکون بارتختانی و فتح نارفوقانی ثانی و کستر راد همله و سکون یا  
 تحتانی ثانی جانوریت در موسم بزرگال خصوص فرغدار بهم رسد مختلف الالوان است و نقشه بار  
 رنگین دارد و پیراه او بار کیشل کاغذ حریری تیل کر کبستر نارفوقانی و سکون بارتختانی  
 و لام و فتح کاف در راد همله و سکون راد همله ثانی یعنی روغن کاجره تلخ و تیز و گرم و دافع  
 فساد و باد و قوی عضواً لیکن مضاعف صوره فزاید اخلاط ثلثه و مورث سوزش معده تیرین  
 کبستر نارفوقانی و سکون بارتختانی و فتح راد همله و سکون نون سرد و تلخ بود و ریشه بار  
 بخشد و رنگ خضاب و برافور و تیر می کبستر نارفوقانی و سکون بارتختانی و فتح نارفوقانی و سکون  
 لام و دار هندیت باب التار الفوقانی سندی فصل التار الفوقانی است  
 شیر می بفتح نارفوقالی سبک و کستر نارفوقانی سندی سکون بارتختانی و کستر راد همله و سکون بارتختانی  
 ثانی در فارسی طبطو گویند گوشتش با و انکیریت فصل الیاء التختانی طبطو گویند  
 و بارتختانی مجهول و ضمیم بین همله و سکون و او کل پلاس و در پلاس مذکور شد عیشی بفتح تا

اقباله وادیده در سنجها  
 وجع فصل بسیار داخل  
 نماید و علی بن الفیاس  
 کبیر حلق که حدس است  
 بخت باشد و در سنجها  
 رعایت سنج آن معبد است  
 اندر باب سنجها و سنجها

فوقانی نیمی سکون یا تختانی ثانی و سکون یا تختانی ثانی هم میوه  
 کریم است **باب الحیم فصل الالف جامن** بحیم و الف و ضمیم و سکون و حن و غیر  
 گویند درخت او از کبار درخت است و هندیت برگش طویلانی بقدر سه گره و عرضش بقدر  
 نیم گره و در آخر و وسط غریض و چون با تها رسد بار یک کرد و ثمرش مستطیل است و در ششم  
 بود و باغی باغی و صحرایی باغی دوم بود کلاش را چار تیر او بهتر تر گویند و شهره برای  
 جامن و ناد علی هم جامن و باغی است همه جامن خشک و قابض شکم و دافع فساد و بطن و  
 و خون و مایه و لیکن جامن کلان ثمرین و در بطن و دافع سوزش و عصاره و برای جامن را  
 بعضی گرم نوشته اند و جامن صحرایی را تقوی میانی افراد قسمی از جامن است و در بار که خسته  
 نژاد و بسیار لذیذ و از ایدانه گویند و آن نزد راقم بهتر است و بعد از آن را می جامن  
 و آنکه میوه شکال در ماه بهار و در بهار از ایدانه گویند و بدترین اقسام است و مرا حش نزد  
 راقم سرد و خشک و تقوی معده و دل خصوص قسم نیدانه و رب و نیز استعمال کرده میشود در  
 لذت و تقویت معده و دل نسبت به جامن باید و چون جامن باده خورده شود باعث تصل و گرانی  
 کرد و قابض است و بسبب ترشی و رختی مضر بخنده بود چون برود قری تکام لا هوری شپید و درین  
 طریقی چنانکه باعث صلاح او میگردد و جامنی بحیم و الف و کسر و فوقانی و سکون یا تختانی  
 هم چسبیده است جامی تیری بحیم و الف یا تختانی و فتح بار فارسی سکون تا و  
 فوقانی و کسر را جمله و سکون یا تختانی ثانی و عیوض یا تختانی اول تا و فوقانی و در بار  
 سنکرت نیز آمده یعنی جات تیری گرم و سبک و قاتل گرم شکم و دافع فساد  
 بطن و زهر است و جامی **پیل** بحیم و کسر یا تختانی و فتح بار فارسی خضار و سکون  
 لام و بعد الف تا و فوقانی نیز اضافه کرده اند یعنی جامنی **پیل** و بحیم فارسی هم الله است

که چنانچه آن درین فصل است  
 نمود فصل حسیان و سنجها  
 استعمال و چنانچه بطریق  
 و نوعی که در حد و طریقی  
 پنج در کسیت و اشهر و از آن  
 سنجها و تعبیری که در سنجها  
 اول پنج فصلی را به سنجها  
 کاغذ اندکی از آن سنجها  
 بکار دی باره کشد و با تعبیر خود  
 و با قضا از پیش بخاری خورد  
 سازند و آنچه مانند آن شود از آن  
 بدل کنند و از پیش بخاری که بطریق  
 مذکور خوانده ساخته باشند چنان  
 پنج آرد مانند بوجه مضراست  
 جهت آنکه قوت چو چینی در آب  
 مطبوع زیاده از حد مطلوب است  
 آید و چنانکه تقریب مفید نیست  
 افراط نیز مضراست و هم افاده  
 غنظت میکند پس در سنجها  
 طیف و سبک عروق  
 دقیقه و نوز آن برود  
 مطلوب فصل دیگر  
 در بعضی بخاری میانه  
 باعث ندرت و ندرت  
 سبک از ناز و ندرت  
 این فصلی بخاری



زاده سبب بازو کافی باشد  
 از روی ناقص از پنج عضو نیست  
 از روی ناقص از پنج عضو نیست  
 از روی ناقص از پنج عضو نیست

بفتح جیم و سکون لام و کسر با فارسی و سکون با و تختانی و فتح با فارسی ثانی و سکون لام و  
 کاف و الف **جل** پیل نیز گویند بخلاف کاف و الف یعنی فضل آبی سرد و خشک است و  
 سک و قابض و مقوی دل و مهبی مقوی جسم و دفع فساد خون و سوزش سینه و دمایل و شور  
 که زود پزد و قسم دیگر از سرخ است و خشک و دفع فساد باد و بلغم و قابض شکم و غمزش  
 و دفع رکت پت و سرخ کل کثیر الوجود است **جل** بنیت بفتح جیم و سکون لام و کسر با و موحده  
 و یار تختانی و خفان و نون و مار فوقانی قسمی بنیت است **جل** بنیت بضم جیم و سکون لام  
 و فتح با و موحده و کسر با و فوقانی و سکون یا و تختانی و سکون بن جمله سر و قابض شکم  
 و باد انگیز است **جل** سبب بفتح جیم و سکون لام و کسر نون سکون با و تختانی و بار موحده  
 اسم رویدگی است شاخهای باریک دارد و برگ کوچک مثل سبب لوبیا و بر زمین افتاده  
 می باشد و نزدیکی و یار و جل زبان هندی اسم آب است و تلخ هم بسیار از جهت مسمی  
 بجل نشیده سهل است و او را در آب ساییده بقدر ششماشه بکوبند و بنیوزند اسهال بسیار  
 از جرب خارش و آتشک و دفع نیاید او یا را باید داد و وضعه را نباید داد **فصل المیم**  
 حاکم گویند بفتح جیم و هم و الف و لام و ضم کاف فارسی و او و مجهول و فتح مار فوقانی هندی  
 اسم و تون است **فصل النون** خنثی میری بفتح جیم و خفان و نون و کسر با و موحده و  
 سکون یا و تختانی و کسر با و موحده و یار تختانی ثانی غمزش در هندیست و دفع خلط و فساد  
 بلغم و باد و غیرگی و مری و سینه و کمی آهنگها و گرم شکم و ترش و اخراج و مزاج وی سرد است  
 و آنکه سیرین بود اندکی تلخی دارد و جوهر وی بایست بگریخت بکلیت جیم و نون و مار فوقانی  
 و ضم هم و سکون کاف و هندی طعم سیرین و خاصیت سبب و سببهای دیگر که شش و ن  
 در جیم و اقسام خود بهتر است و شمالی که در زیرین آتش زده و سوخته بر وی سبب است و

منافض کلام سبب است  
 و نون بین الکلامین صورت  
 بند و یکی از سببها بنیت  
 عورتی اسهال سببی و سبب  
 پت و خفان و نون  
 خنثی خورده بود بنیت و سبب  
 هر دو بنیت متقابل نیم دین  
 از سبب بفتح ناقصه بکلیت  
 یافته و چون از داروهای دیگر  
 سبب شسته از این پنج منجور

۸۳  
 کاشانه فاضل که چون نشوره  
 با قیصر که در تفتن شام که قوت یافته  
 بلا بعضی قوتهای دیگر در فصل سبب  
 بسیار ضعیف میشود و خصوصاً که  
 بسیار گفته شده باشد شاید بهشت  
 بر عدم دفع آن باشد که مقدار است  
 از این پنج زیاد بوده است از این  
 بن تا بام او شسته باشد و قوت  
 اخیره تا آنکه که در بنیت از این  
 پنج تا بزرگ و عاقل بوده

از دوزخ و صورت اولی  
 از دوزخ و صورت اولی  
 از دوزخ و صورت اولی  
 از دوزخ و صورت اولی



افقت بود که از این  
 در کتب پیشین با یک  
 هر چند از آنکه از این  
 نیز یاد کنند از این  
 ستم نمودند از این  
 و نهفت شغال نیم می شود  
 از این با قاعده چون ابجد نام  
 و شتمل از این سلسله بود که در  
 رساله ای دیگر دیده شده و  
 همچون علوم بلکه خاص در نخوده  
 ابتدا با استقصاء اتفاق  
 نقل آن شرط سیوم  
 این پنج باب از این  
 باشد که در این باب  
 بخوانند و بعد از یکس

کم و زیاده از آن برگ خورد و بهیله باقیه نیکه مثل چونک آفریده می باشد شیرین سرد و گران نافع  
 برای سوزاک و گرمی و دافع باد و کف و صفرا و استعل برک اولی است دارد و اطفالان با  
 بازی میکنند در موسم برشکال اکثر میشود و بر دیوار و بر زمین و در خرابی بسیار وید چون کو  
 بفتح جیم و او و الف و ضمیم کاف سکون و او یعنی هرگاه برنج را در شش برابر او از آب داخل  
 کرده بنهند تا آنکه برنج حاصل شود و با هم میانیزند بطبع قابض شکم و دافع تشنگی و تب و صفت  
 کننده شانه از ریگ سنگ جوهر و ضمیم جیم و سکون و او و الف و او جمله قسمی از اجوان  
 است مشهور به اجوان کرمانی خواص و در اجوان گذشت جوهر که با الف فتح جیم و او و الف  
 و فتح کاف و خفاء و الف و او جمله اسم نطرون شده اند نیز گرم و سهل و دافع باد و بلغم و استقا  
 و در شکم و سنگ شانه و قطیر البول چو تهکا بضم جیم و سکون و او و سکون و او فوقانی  
 و خفاء و فتح کاف الف اسم جوی است **فصل الهاء الهو جهول** تیر بضم جیم و خفاء  
 و او و جهول و لام و فتح بار فارسی و او فوقانی است و دو سکون و او جمله قسمی از شیرین است  
 سرد و سبک و مقوی دل و دافع فساد بلغم و صفرا و مقل خون جهو جهو و ضم جیم  
 و خفاء و او و سکون و او و فتح جیم و او و او جمله مضموم و سکون و او و اسم  
 سیرجهو است جهنمیک که بضم جیم و خفاء و او و سکون و او و فتح کاف فارسی و او  
 گرم و خشک است و بهترین اوزانه است بهی طبع و غذا و صراح است و اصل آنکه خلط یازد  
 تولد میکند و کما سودش مولد سود و اصل آن روغن بادام بفارسی ملحه و در بامی اعرابی و بامی بعضی را  
 اعتقاد آنکه رو بیان عبارت از همین است جهنمیک که بفتح جیم و خفاء و او و سکون و او و الف و او جمله  
 باره سنگی است جهنمیک که بضم جیم و خفاء و او و سکون و او و فتح کاف فارسی  
 و سکون و او و الف و او و فتح جیم و خفاء و او و الف و ضم نمره و سکون و او و اسم

۸۵  
 از بسیار نقلی کرده باشند  
 و نوشته و در دیگر طلا و با نقره  
 اگر بخواهند در دست بعد از این  
 بکار رند و اگر بطور مغوف یا سحر  
 یا غیر این استعمال سازند خاصه  
 مطلوب از این پنج بود و می آید  
 و تعیین آب منجمه یا بیعت از این  
 است که آب قابل عم قوت  
 است و منافات با پنج فونی  
 ندارد و الف و الف همه طالع است  
 شرط چهارم

فوت او میشود و کمتر از آن  
 و بهر صنف باطلان  
 از جهت آنکه زیاده بر آن  
 و گفته پنج فین وزن  
 غیر از آن به نیم کرده  
 حکیم عابد الدین محمد





و این را به کمال خجسته میاد و به این  
کرده به کمال خجسته میاد و به این  
آنگاه که در روز طریقی است  
همه نفر که در شش و نوزده  
بزرگی و کوچکی مثل هم شدند  
میفرمودند که بختیاریانند و معلوم  
سازند که از چندین همه که خوشه  
باشند آب مقدار مطالب میبرد  
مهر از آن همه روزهای دیگر  
نیمه زن از آن همه میخوبانیده

باشند  
 اولاً باقیه در در یک کشته که در  
 وقت استعمال مطلوب است که آنقدر  
 آب عاذر و خوب باریکی بگریزند و آنقدر  
 آب کشته و موضعی را از چوب که  
 بوسط ظاهر آب است علامت کنند  
 پس بر پوش دیگر طنجری بچینی  
 را سوراخ تنگی کنند و بخرچنگ گرفته  
 بر دیگران بپزند و بر چوب بپزند  
 از راه سوراخ در میان  
 چینی

دیکدان افود و افوده علامت و آب سرد از هرگاه سطح ظاهر آب بر وضو آورده ملا خطه کرده باشند کارانه و همیشه بیرون دیکان در جن را که بر آب آورده

در دیگ انداخته بود که در  
 بر قدر که که مطلوب است  
 بناید چهارم آنکه  
 عوده باشند که بخارم دون  
 بند کرده محافظت عام  
 فی الفور سوراخ محکم  
 و بنفشه از دو سبب حکم  
 که در آنجا عود

لام و یا تختانی هم جزو بیست چاکوت بفتح جیم فارسی سکون او و تار فوقانی هم ناکست  
چاکلیری بفتح جیم فارسی الف و سکون لام و فتح کاف و کسر را همله و سکون بار تختانی  
اسم فوه است **فصل الباء الموحده** حمله بفتح جیم فارسی مفتوحه و با موحده ساکنه و فتح  
کاف و لام کسوره سکون یا تختانی هم بیست و یکم است چرب بفتح جیم فارسی سکون بار حمله  
و شهباب با ضافه الف بعد سیم و گج سبیل خراست دافع و سیر و منافع او موافق  
پیلانول است **چرب** بفتح جیم فارسی ضم با موحده و سکون کاف قسمی از کهرنی است  
**فصل التا فوقانی** خبر چاکوت بفتح جیم فارسی تار فوقانی و سکون را  
همله و فتح جیم فارسی ثانی و الف و فتح تار فوقانی و دویم و سکون کاف هم جاز چاکوت است  
و با ضافه الف بعد جیم نیز آمده است یعنی جاز چاکوت **چرا** بفتح جیم فارسی تار فوقانی  
شد و در همله و الف و فتح سیم و سکون لام عبارتست از ترکیب **ترک** و **انار** و **ترش** و  
و **کینه** **چتر** و **کهن** بفتح جیم فارسی و تار فوقانی شد و در همله مضموه و سکون او و فتح  
کاف و فارسی و سکون نون هر گاه بر ترکیب پیلانول اضافه نمایند باین هم میخورند  
و در خواص موافق ترکیب است که مذکور شد **چهره** بفتح جیم فارسی سکون تار فوقانی و فتح  
را و همله و سکون را و حاله بهضم گرم مثل آتش کرد و دوازش را نفع کند و در و نفع شکم  
و در کند **چتر پیل** بفتح جیم فارسی و تار فوقانی و سکون را و همله و فتح بار فارسی و خضاد  
و سکون لام هم سینده است که نوعی از خرپوزه میسیند **فصل التا فوقانی**  
**هندی** چاکوت بفتح جیم فارسی تار فوقانی هندی سکون کاف هم جز بیست و یکم است  
جیم فارسی و سکون تار فوقانی هندی و فتح جیم فارسی ثانی و در همله و الف و چهره بحدف  
تا و تش به جیم دویم و با عوض الف و چهره با ضافه را و همله در میان هر دو جیم نیز

و با سنگ انداختن و بسیار عمارت  
 گذاردن و کج خلقی و زدن کتدین و  
 طعن و تخریب و جانی را در سنگام و  
 گرده بنهند هرگاه بانیان بر  
 از آتش خود آورده بکار برند  
 اما بر دوزخ بسیار دیگر را پاک کرده  
 باشند که در صورت و زینت و  
 چیزی نیست که باعث اخلاص  
 دوزخ است  
 این طریق از همه

۸۸  
اولی شکر در نصیحت نه  
احتیاج سولخ است که بخار  
ضایع بشود اگر چه احتیاط  
نعم کرده آید و بزرگ مهمی  
که حله آن مخالفت و نه  
بستن رفتار آن کرد  
اتفاق خطای شود بسبب  
دروغ و سوء فایده از اخلاص  
شکل آن غیره  
چیزی را

شکل اول: چرخ خیاطی خودکار

دستور عمل بود عرض ده دوازده روز باین  
نیم رسد بعد از آنکه کس بخانه بخاران چشم  
او دارد و نوش راب بخاران بخ دارد

این کتب در جوف اعلی از کرده باشد  
 و جوف اعلی از کرده باشد  
 این کتب در جوف اعلی از کرده باشد  
 و جوف اعلی از کرده باشد  
 این کتب در جوف اعلی از کرده باشد  
 و جوف اعلی از کرده باشد

و سکون را مهمله و کسیریم فارسی و نیم و فتح را مهمله نانی و سکون را هم فتح است چو یو تا فتح  
 جیم فارسی و سکون را مهمله و ضم فارسی و و او مجهول و تار فو فانی هندی و الف و او بند است  
 سر و خشک بلین و دافع تنگی نفس و سر و چرو و جی کسیریم فارسی و فتح را مهمله و سکون را و او  
 نون کسیریم و سکون را تخیانی و چارانی نیز گویند و چاروی هم آمده و انه ایست سید بر  
 بقدر فلفله و نبات او بقدر درمی و شیر دارد برگش سفید و اخضر از و و از نقره خسته  
 او و عن کشند جربی السینه و بفارسی نقل خواجه گویند شیرین جرب و کران بلین و دافع  
 فساد و فساد و بلغم و خون و سوزش و عضوا و ضرره و سقظه و مهبی چراتیا کسیریم فارسی و او  
 مهمله و الف و کسیر یا تخیانی و فتح تار فو فانی و الف و قسم دیگر نیل است هر دو تلخ و سرد  
 و خشک و سبک باد و انگیز و دافع سر و فساد و صفا و سوزش و عضوا و تپ و هم  
 الزیره است چو بل نفتح جیم فارسی سکون را مهمله و فتح او سکون الام هم است  
 جیم فارسی و او را مهمله و سکون او کسیر یا تخیانی هندی سکون یا تخیانی  
 ام خیالند که است در عرف کور که نگری گویند فصل الاراء الملهله هندی چو یا  
 کسیریم فارسی سکون را مهمله هندی و یا تخیانی و الف و در زبان سکر است چنگ  
 شامل کنجشک فانی و صحا ایست گوشتش بطعم شیرین سرد و نرم و مهبی است و دافع سدا  
 و بلغم او اما لیکن کنگه مخصوصه بهی است فصل الکاف چکاره کسیریم فارسی  
 کاف الف و فتح را مهمله و او قفیه قسمی از او است که دمش سیاه باشد گوشت آن  
 بطعم شیرین سرد و سبک قابض شکم و مشته طعم و مقوی دل و دافع فساد و صفا  
 و بلغم چکو و جیم فارسی ضم کاف و سکون او و او را مهمله گوشتش گرم و تر و دافع فساد  
 او است بفارسی که گویند چکو و نفتح جیم فارسی و سکون کاف و او و الف گوشتش

این کتب در جوف اعلی از کرده باشد  
 و جوف اعلی از کرده باشد  
 این کتب در جوف اعلی از کرده باشد  
 و جوف اعلی از کرده باشد  
 این کتب در جوف اعلی از کرده باشد  
 و جوف اعلی از کرده باشد

از این کتب در جوف اعلی از کرده باشد  
 و جوف اعلی از کرده باشد  
 این کتب در جوف اعلی از کرده باشد  
 و جوف اعلی از کرده باشد  
 این کتب در جوف اعلی از کرده باشد  
 و جوف اعلی از کرده باشد

این کتب در جوف اعلی از کرده باشد  
 و جوف اعلی از کرده باشد  
 این کتب در جوف اعلی از کرده باشد  
 و جوف اعلی از کرده باشد  
 این کتب در جوف اعلی از کرده باشد  
 و جوف اعلی از کرده باشد

بیش از روز جمعه و جمعه  
میدانید و بدستور اول  
بست و بگردد گفتا  
تمام شود و بعضی همان  
میخورند تا به هم میرود  
بجوشانند و آن آب  
خاک

در این کتاب که در این روز  
 در این کتاب که در این روز  
 در این کتاب که در این روز  
 در این کتاب که در این روز

و درین نبود و زمان شب بجهان آباد دانه مذکور را در سهیل اطفال داخل میکنند فصل  
 اللام چلیچم کبیر جیم فارسی و سکون لام و کبیر جیم فارسی و ویم و سکون میم بهم رسانند و باد  
 اخلاط ملته و بدترین با میهاست چلی کبیر جیم فارسی لام شد و سکون باد تحتانی سبز  
 شهبوب ساک چیل کبیر جیم و سکون باد و لام سرد و خشک بسک و ملته شته طعم و خرد افرا  
 و تقوی اعضا و دفع امراض سبز و فساد خون و اخلاط ملته و قاتل کرم و قسمی را قطعت  
 بنی فصل النون چلیچم فارسی و فساد خون کسر باد موحده و باد  
 تحتانی مجهول و کسر لام و سکون باد تحتانی و این را جاتی نیز گویند و قسمی از این زرد است  
 هر دو گرم و بسک و دفع در و سرد و خشم و دندان و دامیل و شور و فساد خون و برگ او  
 جوشانیده مضغه میکنند برای در و دندان سفیدی آید را قلم هم در نیاب باشد نموده  
 و غیره سیخ او را چون شیره باد و گاو خورند جس بول را بر و درین امر مجرب نوشته اند  
 چیا چیا چیا چیا چیم فارسی و فساد خون و باد موحده فارسی الف و بغض الف  
 کاف هم آمده است کل بندیت صنوبری کل رنگش مرکب از زردی و سفیدی بسیار خفه  
 رنگ مشوقان ابلان شبیه داده اند چیا چیا چیا چیا برن گویند در دار الخلفه حرسها الله  
 تعالی کثیر الوجود است و دفع و دشواری بول و فساد و بلغم و خون غلبان تر و تلخ و سرد  
 بود حرارت و خارش بینی و ریشها را نافع است و قسمی از پوست که از اراک چینه گویند  
 گرم و زرد و شتهها پدیدار و با صره را قوت دهد و باد و بلغم و ریشها را دور کند و با جمل  
 معوی ل و دماغ است چون از ایمونید چیا کبیر جیم فارسی و فساد خون و دفع  
 باد موحده و سکون کاف سرد است و مصلح و بی افراط و دفع فساد و زهر و بربی حجر  
 متفیس گویند چند رکانت فته جیم فارسی فساد خون و فتح دال ماله سکون را

در این کتاب که در این روز  
 در این کتاب که در این روز  
 در این کتاب که در این روز  
 در این کتاب که در این روز

در این کتاب که در این روز  
 در این کتاب که در این روز  
 در این کتاب که در این روز  
 در این کتاب که در این روز



سینا قند از مرض عروق  
 خورده جان مض عود کرد  
 خورده بون شنبه و پنبه  
 خورده است از یک سبک  
 و بعد از دو اربعین کار  
 ابتداء خوردن بود شروع  
 بکنند خوردن این پنج  
 سازد و جمع عباد این پنج  
 حضرت نذر و بعد از این پنج  
 ز شنبه و پنبه و لعلیات  
 حضرت نذر و اما بعد از این پنج  
 حضرت نذر نماید از این پنج  
 کمتر است حال نماید از این پنج  
 بیشتر خواهد بود می باید که  
 بهتر است در جمع عبادت خود  
 کند و بران را از سواد محفوظ

مهمه کاف و الف و خا و نون تا د فو قانی بطیم شیرین زخت و سرد و ملین و نفوی چشم و مصلح  
 فو بهی مفرد و دافع و مایسل و ثور و فاذر هر چه بی حجر القمر گویند چند رسو بفتح جیم فارسی  
 و خا و نون دال مهمه و ضم سین مهمه و سکون و او و را و مهمه و لو کت و در باید چنان  
 بفتح جیم فارسی خا و نون و فتح دال مهمه و سکون نون نانی بفارسی صندل سفید گویند  
 اندک تلخ و سرد و خشک و سبک نفوی دل و مفتح و دافع اراض دل فاذر هر و بلغم  
 و صفرا و خون و مسکن تشنگی و سوزش سینه و برافرو زنده رنگ روی چیدن سار با  
 بفتح جیم فارسی و سکون نون و فتح دال مهمه و سکون نون و فتح سین مهمه و الف  
 و فتح را و مهمه و با و موحده و الف ام قسم سفید کالیست فصل الواو و چوک  
 بفتح جیم فارسی و مشهور بضم آن و او مجهول کاف تلخ و ملین و مخدر و نفوی و دافع فساد  
 خون و زهر و شکم و نفخ و جرم و چورامی بفتح جیم فارسی و سکون و او و را و مهمه  
 و عیوض را و مهمه لام هم آمده است و الف و کسبه و سکون یا دختانی و قسمی از مسمی کنیز  
 است رستی است که از فرمان خورش می سازند هر و سرد و خشک و سبک و دافع صفرا و  
 بلغم و خون در رطل و سبیل و ده خام و شتهی و ضم و دافع رکت پت و قسم دیگر ساد است سرد  
 کران ملین و دافع بر سو و فساد اخلاطه بعر بی قبله یا نیست چوک بضم جیم فارسی و سکون  
 و او و فتح کاف و دانه بی ستنه است که برکش نامی پرگ پاک و اندکی قصیر بود بطعم  
 ترش که اهل هند بدان نام خورش سازند چو پنج بضم جیم فارسی و سکون و او و نون جیم فارسی  
 و قسم بود بزرگ و کوچک تیر و کم و زخت و شیرین و قابض و شته و قوی و سرد و سبز  
 و در و شکم را نافع بود و از جمله ریاضت و تخم و می نیز همین خاصیت و او چول بفتح جیم فارسی  
 و سکون و لام ام فوه است فصل الماء الهوز چیتون کبر جیم فارسی و سکون

بمن و سوزش کند  
 آب سرد اندازد باز  
 کم شود بعد از آن در  
 آنش گذارد تا بسیار  
 کم اینین کرده برود  
 بایان صلیت چون در  
 کردنی بی که یا قوت و شب

۴۳  
 دارد و خصوصاً در وقت که است  
 بن از باعث تون مفتح شده  
 بشند که بدن هنگام سردی خواهد  
 افتاد بن نافه خواهد شد و غل  
 و ملین که علت غائی این پنج  
 است و وجود خواهد آمد و دیگر آفتها  
 را خواهد نمود و فوارد اضداد بر بدن  
 از غل و کاف بجهت حرارت  
 بخار این پنج و برودت بر داخل  
 عظیم در بدن اهلان خواهد

از یک برگه ای گردید  
از چهار حواصیل در دست  
دست با این صلیب  
بسی چون از یاد با قوت  
بکون یکی میزنند  
و این نیز از نه بن بازند

و تار فوقانی و فتح و او و سکون فون درختی است هندسی بلین و دافع فساد و بلغم و باد و جدام و  
و مایل و شیر و حیر و کولی که جیم فارسی خفاء و سکون یا تحتانی و دراهمه و کاف مفتوحه و  
الف ضم کاف ثانی و سکون و او و کسر لام و سکون یا تحتانی شیرین و سر و گران و بی و دافع  
خون و صفرا و سوزش سده و خشک و دانه و تشنگی و تب و نهال و مفرط و مستقار و در و نهتری آورده  
که جیم و گوارنده و سواقت کننده بدل است و صبر بل دفع نماید و در و سینه دور کند و چسبکی  
که جیم فارسی خفاء و فتح کاف و کسر نون سکون یا تحتانی و او و مفرطش هندیت و دافع فساد  
بلغم و جدام و گرم سکون و صفرا و انگیز و شسته و چسبکی چون او را بویید عطش بسیار آید و چهره و دانه  
بضم جیم فارسی خفاء و او تشدید دال و مفرطه و فتح دال و مفرطه و خفاء و الف  
و دافع چودان نیز گویند قسمی از پنج است که از رکت شمال گویند و جیم فارسی خفاء  
و یاد تحتانی و کسر را و مفرطه و سکون یا تحتانی و بعضی را مفرطه لام نیز آورده یعنی چسبکی گشتن است و گران و  
هنگام بضم بک و دافع فساد و اخلاط و تشدید بی سوزش سده و بی آذاید و دافع بطلان است و سیاه  
بکری نیز گویند و بعضی نیز است چسبکی که با بضم جیم فارسی خفاء و دافع جیم فارسی یا تحتانی  
و الف فتح کاف و الف و الف و مفرطه فارسی سوره و بعضی البکر گویند و صاحب دار اشکوهی موجب  
خود نوشته که یکدم سوره بخته قلم قلم ساینده و دو کیله را باین در بر نموده بصاحب سپرد و با و گویند  
در سه روز بیماری مطلقا رایل گردانند چهار بضم جیم فارسی و خفاء و مفتوحه و الف و مفرطه و  
و الف بفتار خراشنگ کن گویند و بعضی خاصه چون شهر خورند و نیز چون خرا را کوفته تنها یا  
با ثعلب مصری انشال آن در میان شیر چو شاند تا که ثلث یا ربع یا نصف سوخته گرد و پس انشال  
استمال نمایند و تقویت باه و همین بدن بشرط بضم بسیار مفید است و چون بریان کرده بخورند  
حاجب اسهال است مخصوص با فیون در قطع آن از مجرب است و چهره بفتح جیم فارسی و

لطافت که دارد و چگونه  
بهر انسان باین  
بجاری است این که گاهی بسیار  
گرم و گاهی بسیار سرد است  
سرد گردد و صفت بسیاری در  
اجزایش هم خواهد رسید پس واجب  
است که بعد از تفریق و قف نام  
کند تا بدن بحالت اصلی رجوع  
نماید پس از آن اگر اندک نبرد کند  
دوا است و تا علت که استعمال  
چو چینی نماید لازم است که بجم

۹۴

زود و تبدیل حاشه که خنک باشد  
عرق که در جامه باند در آن جای  
انوق را خشک نماید و از بخار  
قوی در جامه و بدن است که  
از دوا ماست از غلظت  
صل سبک و پس اگر جانب تبدیل  
کرده شود و با بدن است شود  
از ابلج خا و تشدید و عرق  
فوت این پنج بسیار است پس  
و آن عرق در جامه و بدن است  
شود و در جامه و بدن است

از این پنج خواص و از  
دوام ماست از غلظت  
خواهد کرد و با دوا که در حاشی  
جلد است از تحلیل خواهد  
بود و طوایف است که در  
صفت بدن است

این پنج حرف در سبک که در سبک راجع به این است  
 زین پنج حرف در سبک که در سبک راجع به این است  
 زین پنج حرف در سبک که در سبک راجع به این است  
 زین پنج حرف در سبک که در سبک راجع به این است

خفا و سکون را در جمله هندی قسمی است از و سیه هر دو سر و دافع فساد اخلاط ملته فون  
 و سوزش اعضا و جذام بفارسی سنبل لطیف گویند و مشهور است چهار مایه فتح جیم فارسی خفا و و  
 گویند و مشهور است چهار مایه فتح جیم فارسی و خفا و و سکون و و دافع فساد و سکون را در جمله هندی  
 است از عسل که رنگ این است و با خاصیت دافع برپو چه شیر کلا که بکبر جیم فارسی خفا و و  
 و سکون یا در تختانی و در جمله و ضم شین معجمه سکون کاف و فتح لام الف هم که کوفی  
 است چه برادر نیز گویند بضمیم سکون دال و وقف و و فتح را در جمله و الف چه در  
 بضم جیم فارسی خفا و و تشدید دال جمله و فتح را در جمله و فتح و و الف هم مک برنی  
 است چه کلا که بکبر جیم فارسی و خفا و و فتح کاف شد و و فتح کاف ثانی و الف هم  
 که کف است چه برادر نیز گویند بضمیم فارسی خفا و و سکون یا در تختانی و در جمله و فتح کاف و  
 سکون فون دال جمله قسمی سفید از باری کند است چه برادر نیز گویند بضمیم فارسی و خفا و و سکون  
 یا در تختانی و در جمله و فتح با و فارسی و و فوقانی شد و و در جمله و الف را جاست در ج  
 مذکور شد **فصل الیاء التختانی چنگ** بکبر جیم فارسی و سکون یا در تختانی و  
 فون کاف فارسی درخت هند است گرم و دافع و دافع و و باری و و فساد و و و  
 اسهال چیده بکبر جیم فارسی سکون یا در تختانی و دال هندی و و هندی یعنی ضو بر ضفا  
 شیرین و تر و سگام بضم نیم گرم و تر و سبک و دافع فساد و و امراض چشم و گلوگو تر و حقیقا بکبر جیم  
 فارسی خفا و یا در تختانی و فتح فون الف بفارسی اندن و بعبی و و بید و خواص قریب به  
 کا که است چه حقیل بکبر جیم فارسی سکون یا در تختانی و فتح و و فوقانی و سکون لام قسمی از ابو  
 سیاه و سفید و ابلق و گوشتش مطابقت است در سلف گوشت چکا و حقیقا بکبر جیم فارسی

خفا و سکون را در جمله هندی قسمی است از و سیه هر دو سر و دافع فساد اخلاط ملته فون  
 و سوزش اعضا و جذام بفارسی سنبل لطیف گویند و مشهور است چهار مایه فتح جیم فارسی خفا و و  
 گویند و مشهور است چهار مایه فتح جیم فارسی و خفا و و سکون و و دافع فساد و سکون را در جمله هندی  
 است از عسل که رنگ این است و با خاصیت دافع برپو چه شیر کلا که بکبر جیم فارسی خفا و و  
 و سکون یا در تختانی و در جمله و ضم شین معجمه سکون کاف و فتح لام الف هم که کوفی  
 است چه برادر نیز گویند بضمیم سکون دال و وقف و و فتح را در جمله و الف چه در  
 بضم جیم فارسی خفا و و تشدید دال جمله و فتح را در جمله و فتح و و الف هم مک برنی  
 است چه کلا که بکبر جیم فارسی و خفا و و فتح کاف شد و و فتح کاف ثانی و الف هم  
 که کف است چه برادر نیز گویند بضمیم فارسی خفا و و سکون یا در تختانی و در جمله و فتح کاف و  
 سکون فون دال جمله قسمی سفید از باری کند است چه برادر نیز گویند بضمیم فارسی و خفا و و سکون  
 یا در تختانی و در جمله و فتح با و فارسی و و فوقانی شد و و در جمله و الف را جاست در ج  
 مذکور شد **فصل الیاء التختانی چنگ** بکبر جیم فارسی و سکون یا در تختانی و  
 فون کاف فارسی درخت هند است گرم و دافع و دافع و و باری و و فساد و و و  
 اسهال چیده بکبر جیم فارسی سکون یا در تختانی و دال هندی و و هندی یعنی ضو بر ضفا  
 شیرین و تر و سگام بضم نیم گرم و تر و سبک و دافع فساد و و امراض چشم و گلوگو تر و حقیقا بکبر جیم  
 فارسی خفا و یا در تختانی و فتح فون الف بفارسی اندن و بعبی و و بید و خواص قریب به  
 کا که است چه حقیل بکبر جیم فارسی سکون یا در تختانی و فتح و و فوقانی و سکون لام قسمی از ابو  
 سیاه و سفید و ابلق و گوشتش مطابقت است در سلف گوشت چکا و حقیقا بکبر جیم فارسی

۹۵  
 این پنج حرف در سبک که در سبک راجع به این است  
 زین پنج حرف در سبک که در سبک راجع به این است  
 زین پنج حرف در سبک که در سبک راجع به این است  
 زین پنج حرف در سبک که در سبک راجع به این است

این پنج حرف در سبک که در سبک راجع به این است  
 زین پنج حرف در سبک که در سبک راجع به این است  
 زین پنج حرف در سبک که در سبک راجع به این است  
 زین پنج حرف در سبک که در سبک راجع به این است

دفعه ای بسکرتی بلاد  
 دوزاب و از دوزخ دگر  
 دوزخ و دوزخ دگر  
 دوزخ و دوزخ دگر

بافتن ناول کند و اگر حرات  
 از آرد گندم که سبوس او را  
 نگوشت باشند ناخواه در بناد  
 تخم کشنیز خشک بشود و در بناد  
 یا گوشت و اگر حرات غلبه  
 ناخواه و در بناد و اصل نکند و در بناد  
 که در طعم کند ملاحظه نماید که نکند  
 همیشه باشد و غیر باین مان نیز نکند  
 کند و از غلویات خصوصاً آب نبات

و سکون یا تختانی و تار فوقانی و الف گوشتش گرم است و گران و دافع فساد باد و امراض  
 چشم و صاف کننده آواز مگوشت بعرنی فهد و نیز اسم دوانست که دو قسم بود یکی سرخ  
 دوم مایل تیرگی و از اندرون مایل زردی و هر دو چوبها باریک بود و هر دو نیز و سرخ  
 و خشک و سبک قابض شکم و هضم طعام و دافع سنگ است و چون جفا سرخ را بهر که نیز و  
 تند سائیده بر برص بماند تا آنکه آبله شود و هرگاه آبله بظهور رسد ضما دکنند و بگذارد تا از زیر  
 آبله پوست سرخ بر آید لیکن باید اول موضع برص را از پا چاکشته بخار و خوب مالش و هر چه  
 شیطیح گویند چیل کسبیم فارسی سکون یا تختانی و لام گوشتش گران و بهم رسانیده  
 فساد اخلاط ملته بفارسی غلیظ و بعرنی حده گویند چیل کسبیم فارسی سکون یا تختانی  
 و فتح نو و سرخ بار و حده و الف اسم مله است چیتکه کسبیم فارسی سکون یا تختانی  
 مجهول و تار فوقانی و کسکاف و سکون یا تختانی ثانی اسم ملیه است باب الف الح المص  
 الحیم الفکار حجر نفتح خار مجده و تشدید کسبیم فارسی سکون یا تختانی و الف فارسی سرگرد  
 گوشتش نفوی عضاد و بهی و افزایده بلغم و صفت فصل السین المله حسن سرخ  
 خابجه و سکونین مله اسم شربت باب الدال المله فصل الالف دار مله بدال  
 مفتوح و الف ضم و ممله و سکون آن و فتح و لام و مشهور سکون لام و سکون ال و چیت که آنرا  
 مله گویند تیر و تلخ و گرم و خشک و دافع فساد بلغم و صفرا و خون جو شیدگی و پیری و اماس  
 و زردی بدن و لها و بثور و دافع امراض چشم و درد گوش شکنده سنگشانه و مجلی و مدل  
 جراحات و قروح و اقون نفتح دل ممله و الف و ضم تار فوقانی و دوا و مجهول و دانست  
 نفتح دال ممله و الف و خضار نون سکون تار فوقانی و انسی با ضافه یا تختانی بعد تار  
 فوقانی نیز آمده و پنج حسب السلاطین است که بپندی اجمال گویند تلخ و تیر و گرم و حاد و اضم

و سکون و فصل و فصل  
 از یاد قدی جوارش  
 نقل نماید و بخت باب پنج  
 زیاده شود و گاهی بخت از ف  
 و نبات و گلاب و صوفی و بیدار  
 تخم بجان تخم بالنک و صوفی و بیدار  
 باب پنج و پنج و بیدار و بیدار  
 اگر سن و فراج شقیضه نبرد بود  
 شقیضه و دواش آن براه  
 استمال با بیکر و اگر  
 و بیکر و دواش آن براه  
 استمال با بیکر و اگر

بافتن ناول کند و اگر حرات  
 از آرد گندم که سبوس او را  
 نگوشت باشند ناخواه در بناد  
 تخم کشنیز خشک بشود و در بناد  
 یا گوشت و اگر حرات غلبه  
 ناخواه و در بناد و اصل نکند و در بناد  
 که در طعم کند ملاحظه نماید که نکند  
 همیشه باشد و غیر باین مان نیز نکند  
 کند و از غلویات خصوصاً آب نبات

[illegible]

روز دوشنبه و سوم بهمن سال  
روز اول روزه و روزیت و  
روز شستن و غسل  
روز علامت آن  
که ایام کرد پس بر نفس  
باز در روز نوزدهم

علاج الامراض و علاج النقص  
 علاج النقص و علاج الامراض  
 علاج الامراض و علاج النقص  
 علاج النقص و علاج الامراض

فصل الف كسر الهمزة و الف بركات انما است نوحى ان سبل كهار نوشته اند و اكهم  
 بفتح وال همزة الف وكاف و هندی سر و گران بدین مقوی صبر و مهی و دافع تشنگی  
 و تنگی نفس و فساد و باد و صفرا و خون و برقان و دشواری بول و سوسخ اعضا و مصلح شراب و  
 ترش می و دافع فساد بلغم و اندکی صفرا زیاده که فصل الباء الفارسی می پیر یا بضم  
 همزة و فتح بار فارسی سکون او کسر را همزة و یاء تحتانی و الف نام کلی است منتهی که سرخ و زرد و  
 سفید میشود و اکثر در هنگام وسط النهار می سفید و سبک و قابض شکم و دافع فساد بلغم و باد و  
 صفرا فصل الجیم الفارسی جیم و ریا بفتح وال همزة و تشدید جیم فارسی و کسر و نون و الف  
 و فتح و او و سکون را همزة و نون ثانی و الف تلخ و هنگام مضغ نیز خشک باد انگیز و دافع  
 سرفه و دملها و بخور و فساد بلغم و صفرا و چشم فصل الراء الهمزة و ر بهر بفتح وال همزة و  
 سکون را همزة و فتح بار موحدة صفرا و سکون را همزة ثانی قسمی از زو است و در حین لام باید  
 فصل سین الهمزة و سمول بفتح وال همزة و سکون سین همزة و ضم سیم و سکون و او  
 و لام عبارت است از ترکیب هر دو و بخوبی که در حرف یا که شست شسته طعام و دافع فساد صفرا و  
 بلغم و تنگی نفس و مره و حار و ق و دافع تب و فتح و در شکم و در دیلو سیم و پیر یا بضم ال همزة  
 و سکون سین همزة و بخشی و فتح بار فارسی سکون همزة و فتح سین همزة و الف هم کتبی خورد  
 یعنی دشوار بود و مساس کردن با سبب آنکه خار بسیار و فصل الکا الفارسی که می بکا  
 بضم وال همزة و سکون کاف فارسی کسر ال همزة ثانی و صفرا و فتح کاف و الف اسم و در می است  
 فصل اللام و ل الهمزة و فتح وال همزة و سکون لام و فتح وال همزة ثانی و سکون لام ثانی اسم  
 پیل است فصل المیم و م الهمزة و فتح وال همزة و سکون می و فتح نون الف اسم و در است فصل  
 النون و ن الهمزة و فتح وال همزة و سکون نون و فتح وال همزة ثانی

علاج الامراض و علاج النقص  
 علاج النقص و علاج الامراض  
 علاج الامراض و علاج النقص  
 علاج النقص و علاج الامراض

فصل الف كسر الهمزة و الف بركات انما است نوحى ان سبل كهار نوشته اند و اكهم  
 بفتح وال همزة الف وكاف و هندی سر و گران بدین مقوی صبر و مهی و دافع تشنگی  
 و تنگی نفس و فساد و باد و صفرا و خون و برقان و دشواری بول و سوسخ اعضا و مصلح شراب و  
 ترش می و دافع فساد بلغم و اندکی صفرا زیاده که فصل الباء الفارسی می پیر یا بضم  
 همزة و فتح بار فارسی سکون او کسر را همزة و یاء تحتانی و الف نام کلی است منتهی که سرخ و زرد و  
 سفید میشود و اکثر در هنگام وسط النهار می سفید و سبک و قابض شکم و دافع فساد بلغم و باد و  
 صفرا فصل الجیم الفارسی جیم و ریا بفتح وال همزة و تشدید جیم فارسی و کسر و نون و الف  
 و فتح و او و سکون را همزة و نون ثانی و الف تلخ و هنگام مضغ نیز خشک باد انگیز و دافع  
 سرفه و دملها و بخور و فساد بلغم و صفرا و چشم فصل الراء الهمزة و ر بهر بفتح وال همزة و  
 سکون را همزة و فتح بار موحدة صفرا و سکون را همزة ثانی قسمی از زو است و در حین لام باید  
 فصل سین الهمزة و سمول بفتح وال همزة و سکون سین همزة و ضم سیم و سکون و او  
 و لام عبارت است از ترکیب هر دو و بخوبی که در حرف یا که شست شسته طعام و دافع فساد صفرا و  
 بلغم و تنگی نفس و مره و حار و ق و دافع تب و فتح و در شکم و در دیلو سیم و پیر یا بضم ال همزة  
 و سکون سین همزة و بخشی و فتح بار فارسی سکون همزة و فتح سین همزة و الف هم کتبی خورد  
 یعنی دشوار بود و مساس کردن با سبب آنکه خار بسیار و فصل الکا الفارسی که می بکا  
 بضم وال همزة و سکون کاف فارسی کسر ال همزة ثانی و صفرا و فتح کاف و الف اسم و در می است  
 فصل اللام و ل الهمزة و فتح وال همزة و سکون لام و فتح وال همزة ثانی و سکون لام ثانی اسم  
 پیل است فصل المیم و م الهمزة و فتح وال همزة و سکون می و فتح نون الف اسم و در است فصل  
 النون و ن الهمزة و فتح وال همزة و سکون نون و فتح وال همزة ثانی

علاج الامراض و علاج النقص  
 علاج النقص و علاج الامراض  
 علاج الامراض و علاج النقص  
 علاج النقص و علاج الامراض

سر نه چید در سینه مال او در کوه  
 می نشاید بیت ز سینه مال او در کوه  
 سینه نفع بسجده است  
 سر نه چید در سینه مال او در کوه  
 می نشاید بیت ز سینه مال او در کوه  
 سینه نفع بسجده است

و سکون نون فتح وال جمله ثالث والفت نون مفتوحه و ساکن  
 نهالش از یک گرم فریاده و برگش نشاء میرگ کو کنار و پوست هر دانه او سه بهلو در هر  
 او یکدانه چون نخته شود و بخود تر قیده و اندام بیرون آید و رنگ سفید اندکی بایل باخبر و اکثر  
 سفید سخت و صاف و براق بقدر محض در طولانی و از و عویض اکثر زنان در سبیل  
 اطفال گشای کنند و نعل صبیح دال جمله سکون نون و فتح و سکون لام هم کوه فصل  
 الواو و و ما فتح دال جمله سکون و او و فتح نون الف بوض و او میم هم آمده یعنی می گویند  
 قسمی از بخش است کلی است هندی گلهار او نه باشد برگش بسیار خوشبو گرم است و بعضی  
 معتدل نوشته اند و صید محوین کنار بویدن او خشک دماغ آرد و دفع زهر و خون  
 و اضلاع نشته و خدام و غشای اساک آرد و بدن را قوت بخشد و درین لفظ  
 بوض الف هم آمده است و وب ضم دال جمله و سکون و او و بار موحده با ضافه را در جمله  
 بعد و او و الف بعد بار موحده یعنی دور با نیز آمده قسم دوم سینه گویند یعنی سفید شود و دفع  
 جو شید گیه و فساد باغم و صفرا و خون و تشنگی و سوزش و و دمی بضم دال جمله سکون  
 و او و کسر دال جمله نانی و خفاره و سکون یا در تحتانی و گد به کنار گویند گلهار است و دو قسم بود قسم  
 اول بر روی زمین افتاده می باشد و برگ نر و شاخهای بسیار بارکین و نر و برگ کوچک  
 بسیار بود مثل کج و چون شاخ او را بشکند رطوبت سفید مثل شیر بر می آید و این نام  
 ناسند و در این بقدر کبش و گرم فریاده از آن بود و قسم دوم شاخها سخی و از  
 زمین کم فریاده از آن باشد بود لیکن قسم اول بهتر از است گرم و خشک و اگر آن و بهی و دفع  
 فساد و باغم و خدام و گرم شکم و مجمل و فاح و قسمی ازین سینه ای قسمی دیگر از و چنه  
 در نهایت و خواص سخی خود نوشته شد فصل الهاء الهوز و نسیا بضم دال جمله خفاء

سینه مال او در کوه  
 سینه نفع بسجده است  
 سر نه چید در سینه مال او در کوه  
 می نشاید بیت ز سینه مال او در کوه  
 سینه نفع بسجده است

نامت در در از خالی از  
 صوبت نیست شرط مفید هم  
 در سه چهار روز اول بوق نشینند  
 تسمات نفعی در طبوبات رفیق  
 شوند و مواد استنداد اند فارغ  
 هم رساند اگر این قوه و محس  
 داشته باشد هر روز تعریق بیاورد  
 و اگر ضعف بسیار غالب باشد  
 احتیاج حق نیست خود را بخار دارد  
 و حق نشت و استرحمت  
 نمایند و اگر ضعف چندان  
 نماند و در روز یکبار

و این است که بود در جوان  
 دای طریب عاذق است  
 بکار اینهمه موفی و  
 یا هر روز یکبار یا هر هفته  
 یا هر روز یکبار یا هر هفته





فصل در بیان طبع جنی پستور که سرده آمده است تا خیرین ملاحظه رسایل الجبار و ملک مرقوم شده است که جنی پستور

عوض برگ او برگ و عوض گل گل و خاصیت او بیشتر در پنج او نوشته اند اگر پنج او را که سیاه باشد در خانه نگاه دارند باعث ازدیاد و محبت و آبادانی است و نیز اگر او را خشک ساخته سر زود شدند بآب ترنج نخل در تمام لای سفید بریزد و موی سیاه برآید و ترنج او خشک کرده و ساییده صد و شصت گرم و ششاد و دم روغن گا و در ظرف پاک همچون کرده و سرش محکم و پستور کرده و در شالی و برنج نهند چهل روز بعد از آن غسل کرده و قدری تصدق داده و از میان شالی بزرگ و هر روز بقدر که بدو انگشت برآید ناشتا تا چهل روز بخورد و غذای شیر و برنج سازد و از ترشی پرهیز کند قوت اعضا و در موی سفید نشو و موی سیاه و مسک و اگر دهنش سیاه نیکو ساییده با شیر زرد پاره نبات یا شکر تری انجبه بخوراند و عورت عقیم در حامله گردد و گل دهنش در عطران ساییده با روغن گا و آمیخته و قدری خون خود در رو کرده از آن در میان دو ابرو و خود بخالد هر کس او را ببیند از تو کور و امانت مطیع او گردد و اگر بی میان پیشانی کشد شوهر او را دوست دارد و نیز اگر زن عقیم پنج دهنش سیاه را سایید با شکر و روغن گا و هر روز بخورد حامله گردد و دنیا بفتح دال مملو و خفاده و سکون بون با و تخانی و الف رخت است و هنگام بزم شیرین و سر و معتدل و خشکی تری و سبک و قابض شکم و در بول مقوی دال مشتبه طعام و گوارنده آن و دفع فساد و باد و صفرا و بلغم و خون و سنگی نفس و سرفه و تشنگی و بوی قاتل کرم شکم و مقل می است که نیرت و مبول کرم بزم دال مملو و خفاده و سکون و اولاد و فتح کاف و دال مملو و سکون بزم قسمی کرم است و بهما سه بفتح دال مملو و خفاده و فتح بزم و سکون الف و فتح سین مملو و سکون و و و و و و نیز گویند بعد الف و در کنار آبها روید نباتی است بر زمین افتاده میباشد خا و از شر چون بسته و کلها بر خا و میروید و ابتدا از سر که حک از غلبه خیار و در بعد از آن شکاف

چوب جنی صد و پنجاه مثقال  
صبر جنی که در شالی از آن شستن  
دالک پنجاه و بعضی رساله  
الجبار و ملک صد و شصت  
مثقال و در بعضی ششصد  
مرقوم است پس جمله پنج  
را ببت و کرب و حبس باید کرد  
و هر روز یک حصه را بنفشه  
عاجین و رسایل اصل جنی است  
۱۰۱  
و علامت این جنی که مقدار  
ش با قیاس خورد و کوچک کرده  
در یک نیم انبار آب بوزن تریز  
بخوراند تا بنصف بکشد و در بعضی  
نهماد که در است که در دو انبار  
آب بکشد شاه بخوراند تا بنصف  
حصه بخورد و عمل بعضی طبایع  
بر آنست که در سه انبار آب  
بوزن تریز می بخوراند

بالای دیگر سیاه شده  
مرد یک برادر و با خا  
طعم غم نمود مرین  
کدر لیسیده با جمل بر گاه  
چنانچه بخورند ایشان  
بعضی سیاه می شود

در آن صافی نموده  
 باغی که در آن  
 باغی که در آن  
 باغی که در آن

در دهنری آورده طعم رخت دین دارد و گوشت سر و پانزده و باک را دور نماید و استفا  
 زنی و سیلان بینی و پهنی را دفع آرد و راقم اکثر ادویه تصفیه خون استعمال دیده بعضی در خواص  
 مشابه بچا سانسو شده اند و قسمی از او میداند بعضی بگا و با او در نوشته اند و بعضی گرم و  
 خشک در دویم و بعضی معتدل منویسند چون کس کرده گرم نموده طلا کنند بر دهنها رخت  
 تحلیل آنجا بدو و بهو ففتح دال ممله و ضم و سکون و او هم اکست و هتری پهل ففتح  
 دال ممله و خفاء و و الف تشه یه و اوفوقانی و کسر او ممله و سکون یا دختانی و ففتح با و کسر  
 و خفاء و سکون لام هم اکست و و و فی ففتح دال ممله و خفاء و و الف ففتح و او و کسر  
 نون سکون یا دختانی هم بر نیت بر نیت و همی ففتح و ال و سکون و او کسر هم و نون سکون  
 یا دختانی هم کنای خورد هست و میرا ففتح دال ممله و سکون و اوفتح را ممله و الف هم میدا  
 و میرا بکمال ممله و خفاء و سکون یا دختانی و را ممله هم که بهیاست و و تا ففتح دال ممله  
 و و الف و کسر اوفوقانی و کاف و سکون یا دختانی و و و می ففتح دال ممله و و الف و یا دختانی  
 نیز میگویند سر و است و ففتح دارد و سبک و تشنگی بر باید و اسهال باز دارد و فرس و گرم و در کن  
**فصل الیاء التختانی و یو و الی بکمال ممله و سکون یا دختانی و خفاء و او و ففتح دال**  
 ممله و سکون و الف و کسر لام سکون یا دختانی و یو و الی بکمال ممله و سکون یا دختانی و خفاء و او و ففتح دال  
 ممله و الف و خفاء و را ممله و بعضی یا دختانی بعد از را ممله اضافه نموده اند یعنی و یو و الی بکمال  
 در خست و اطلاق بر چوبی کند ففتح و چوب بود و گرم باشد با و بلغم و قبض و سیر و رتب  
 دفع نماید و دیگر که مولا بکمال ممله و سکون یا دختانی و را ممله و کاف فارسی آخر و هم هم  
 و سکون و او و ففتح نام الف هم سال بنی است و چون این در اینج دارند و بزرگ دارند  
 باین هم می گشته دیو من بکمال ممله و سکون یا دختانی و او و ففتح هم و سکون نون هم

در آن صافی نموده  
 باغی که در آن  
 باغی که در آن  
 باغی که در آن  
 ۱۰۲

که چوب نموده باشد و بزرگ بود که  
 که چوب نموده باشد و بزرگ بود که  
 که چوب نموده باشد و بزرگ بود که  
 که چوب نموده باشد و بزرگ بود که  
 که چوب نموده باشد و بزرگ بود که  
 که چوب نموده باشد و بزرگ بود که  
 که چوب نموده باشد و بزرگ بود که  
 که چوب نموده باشد و بزرگ بود که  
 که چوب نموده باشد و بزرگ بود که  
 که چوب نموده باشد و بزرگ بود که

در آن صافی نموده  
 باغی که در آن  
 باغی که در آن  
 باغی که در آن

اینجا با فال جدی غافلانه و برای طریب است  
 لافش همه اور نوض زیادہ دیکم ہم غودہ شد  
 برای خوردن مقر است والا کای از بنگال کہ  
 و اینکہ مرقم شد از تریست بدار میشود غودہ میشند  
 برای سحر



[illegible]

مقول است و اصل این کتاب  
در آن شرط نهاده اند  
دیگر به خیابان خارج  
قبلاً و کجاست به روی  
احق حاسا در آن  
۱۰ پیاده در آن  
صحت مزاج تثبیت  
ن. د. س.

جیونگی است راشت کا کولی الفتح را و ممله و الف و خفارشین مجمله و سکون  
تا و فوقانی هندی و فتح کاف و الف و ضم کاف ثانی و سکون و او مجهول و کلام  
و یار تخت اسم بر شاست را کئی الفتح را و ممله و الف و فتح کاف و کسرون و سکون  
یا تختانی اسم مرکب است راج بر چمه بفتح را و ممله الف سکون جیم و کسرون و ح  
و را و ممله و تشدید جیم فارسی و بایغی بهترین اشجار با اسم المتاس است راج تخمک  
بفتح را و ممله و الف و سکون جیم و فتح نون و سکون میم و فتح بار موحده و کاف  
اسم راج بنیو پهل است راج آخر بفتح را و ممله و الف و سکون جیم و دهمزه و تشدید  
و سکون را و ممله اسم انبار و بزرگ است سرد و شیرین و قابض و دفع تلخ و کف است  
راج کوشاکی بفتح را و ممله و الف و سکون جیم و ضم کاف و سکون او و فتح شین  
مجمله و الف و تا و فوقانی و کسرون و سکون یا و تختانی قسم بزرگ توری است فصل  
لثا و فوقانی رتن جوت بفتح را و ممله و تا و فوقانی و سکون نون و ضم  
سکون و او و تا و فوقانی اکثر اطلاق رتن جوت بر دو چیز است یکی آنکه بر تیره که آن  
ره می دواند و اهل هند اکثر آنرا پنجه میخوانند و عایت بسیار دارد و دوم نجی است که  
آن کو چاکلج دود را و دیت عمل میشود و نیز نباتی است که از طرف کوستان می آید  
ایم رتن جوت گویند و دای هند لیست برگ بنر و شاخ سرخ و زرد و آنرا آورده  
موتیه بار و عن کنبه منجحه بر سر بالند سفه را در دو هفته سیر و گویند باشد گویند اسم  
خلع است که بفارسی هو جوبه نامند و بالفعل عوض و تحلیا و همین استعمال میکنند  
تا و بفتح را و ممله و سکون و فوقانی و فتح نون و سکون الف و ضم لام و سکون او و  
ف نون شهر است یعنی رتا و در هند متعارف است و خالی از مزه نیست

بعضی دیدن بسیار قوی نماید  
بگیر از خوب یعنی یک یکیم مثقال  
از کار و تراشیده و چای حلا  
بنمونه یک مثقال و از صنی باریان  
خطای بنمونه هر یک نیم مثقال  
در گلاب کعب تر نمایند و با  
پن شام آن نرم بکوشند  
تاریج بانه صاف نموده بعد از آن  
که غذا از معده نادر شده باشد  
۱۰۶

14

نقد و نسیان نگیرم نوشتند  
نقد و نقد همه نوشید نمود  
تا در خرد نقد همه نوشید نمود  
اگر خواند نبات هم نقد داخل نماید  
تا اندیشه شود طبیعت را تمام  
و باین بحر غمشه منتهی است  
**فصل** در بیان جنت  
سے گفتند در انہا جو ہے

چند که اصل  
مستحل بر شایع بسیار نیست  
مستحب و مجرب است بد آنکه در خود  
شک و دوق چوب چینه  
و غیره از سر

بیک درین بیان میکنم چندان  
چوب خنجر و زینت و  
و معده که در فراجه  
غالب بود و با او و مناسب  
و نجات نافع است بکین



باید که سده در ۴  
در حالت نهایت منفی  
در سده های دگانه  
و بعضی اوقات  
و مزاج ترکیب نموده منفی

شرین و سرد و دیر بزم بود و قوت بدن و صفرا و حرارت را نافع است و می بیند و  
قوت بدن بخند و قریب سازد رتن بفتح را و مصلحت و تا فوقانی سکون فون اسم جوهر است  
و از مطلق او مراد الکاس یا اس جامع هر شش منفی فصل الحیم الفارسی پر هیا  
براهمه مقصود و تشدید جیم فارسی و صفرا و دفع یا رتخانی و لغت یعنی گاه باده  
از زحمتهای اسم نموت است **فصل الدال الملهله** و در بکسر را رمله و فتح دال ممله  
که بزبان سنسکرت راسی گویند سرد و گران و مقوی عضوا و دفع فساد و صفرا و قوت  
و افزاینده منی در حالت بزم نیز و شرین میگردد و در وقتی بزم را رمله دال  
و سکون او و صفرا و فون کسرتا و فوقانی و سکون یا رتخانی از رتشی عظیم النفع است  
پخته تر و در گذشته واقع شود رفته و سایه نمود بر و نیداخته باج و گل و شاخ بر کند و رنج  
در شبنم بکاید و در سایه خشک کرده تالیک طماک نبات یا حل امنجه هر روز بخورد  
تقویت باه نماید و اگر در شیر درخت کیده میت و یک تقیه داده که بر کند و بخت نشیبه  
در عرق مندی بدیند و باد و برابر نبات در شیر نیم کیده بجوم آورده جلای سازد و در  
نمک و در قدری روغن گاو شسته در جلای بند کور کند و الاچی و قرض از هر کدام  
یکتوله و نیم نیم توله شک کافور اضافه نموده بقدر سه تالیک گلی بسازد و با شیر که او را  
جوشانیده باشد هر روز بخورد و در تقویت باه فایده نمایان دهد و نیز اگر داشته باشد  
ایمنیه هر روز بخورد و همین فایده دهد و در اچمه بزم را رمله و تشدید دال ممله و فتح  
ممله ثانی و سکون الف و جیم فارسی و باد و مخفی مشهور است و بنو و از وی تسبیح بسیار  
و او را تبرک میدهند و تخم زرد گرم بود و گرم معده و زیاده خون با صفرا و بلغم و در  
سر و زهر و امراض طفلان **فصل الین الملهله** رسوت بفتح را رمله

سده با گلاب و دید شک و حق  
سکه از زبان دادم نبات موش یا قنبر  
و قدر خوراک چوب حبیبی در سفوف  
چند روز اول زیاده از دوا انگ  
و نیز شغال نباشد و بندرج اضافه  
منده از شغال تجاوز نماید  
درین متوسط ایل باعث ان  
از چار و انگ شروع باید کرد و عیدیم  
بیشتر شغال و نیم برساند و نهایت تا  
۱۰۷  
نوفت در از ده یا نه زده و در است  
و گاهی از مکر ازین دمن کافور  
با بعد ازین دمن احتیاج به  
شود و ازین است که بدستور اول  
بهم آیند تا بقدر اول یکمتر ازین  
در سیکلی از  
دقی که از نیمه منسوب  
و در سیکلی از مقدار

صفحه سده اوج  
بعضی اعضا را باید  
و از آن دوا را باید  
بود نفی بنافز  
کافور  
نیم و از این  
نیم و از این



مصلحت اشتغال نجات سبب  
 اشتغال نباشد و قدر  
 چوب چینی دارد بدست  
 سطر بعل آرد سطر  
 چوب چینی از سطر  
 زیر سطر باشد که چوب

در فتح کاف و خاء نون و دال نهلمه و قسمی از پند الوست فصل النون  
 را بگنی بفتح را و ممله و سکون و خاء کاف فارسی و کسر نون و سکون یا و  
 تخانی تیز و گرم بود و اشتها طعام باز دهد سرفه و دمه و یغم و تهیهای بلغمی و باد  
 دور کند و رنگنی سفید تیز و گرم تر بود با صره را و روشن زوزیق بند و اشتها را آورد و باد و  
 بلغم قطع نماید رنگش را بفتح را و ممله و خاء نون و سکون کاف و فتح تا و فتقانی و را و ممله  
 و سکون با اسم سنگره است این میوه را با شاه فردوس ارام گاه بسیار تناول میفرمودند  
 که گذشتن لفظ سنگه بر زبان اقدس اهل ثقل و است و شایان آداب حضور نبود که بر میوه  
 مرغوب حضرت او این لفظ اطلاق کرده شود لهذا تبدیل اسم او نمود نام رنگنی بمیوه مذکور  
 عطا فرمود فصل الواو و اسن بفتح را و ممله و واو و الف و مین و ممله و سکون و  
 اسم راسن است رو یا بضم را و ممله و سکون واو و با و فارسی و الف و بعض الف کاف  
 هم می آید ای رو یک زخمت و ترش و سرد و یلین قیز و مقوی دل و معده و دحا  
 قوت جوانی و گوشت و پید و مغز و استخوان و منی و مصلح فبریهی مغرط و دفع صداد با صبر  
 و از جمله رستین گشته او را رو پس گویند و در فواید مذکوره اقوی از دیگر فواید است  
 و من حکم رصاص طلاست و رو می بضم را و ممله و واو مجهول و کسر همره و سکون یا و تخا  
 اسم قطن است و رو س بضم را و ممله و سکون واو و فتح سیم و سکون مین و ممله نوعی از  
 پند الوست و در با گذشت رو چه بضم را و ممله و واو مجهول و فتح جیم و با و تخا  
 فارسی نیله کاو گویند و غلبه بقر و خشی همین باشد بطعم شیرین و گرم تر است و صفرا و  
 بلغم انزرا و هو بضم را و ممله و واو مجهول و ضم نا و سکون واو ثانی میگویند اسم هندی  
 شبوط است بطعم قدری زخمت و سبک اندکی صفرا آگیز و بسیار مقوی را قه هم

رطوبت معده و بدست آن  
 نیست طبع که با فتح و قوا تر باشد  
 و چش و خون باز باشد بسیار  
 سفید است و مجرب نوشته  
 صفت ان عود خمار  
 قافله کبار قافله صفار پست ترخ  
 پست پسته آمله مقش گسترخ  
 انیسون بر این زیره کرمانی  
 بیان کنند هر یک و اشتغال  
 ۱۰۹  
 چوب چینی است اشتغال  
 سفوف ساخته قدر چوب چینی در  
 با اشتغال تم اشتغال است نقانون  
 سطر قدر شربت دند قطن غوطه  
 بکار برند با لاف با دنگ گلاب  
 شربت چوب چینی  
 بجهت صاحب اشک میفیدد  
 و کره بجز بر رسیده صفت  
 آن چوب چینی دو توله بزرگ  
 شیشم غلاب و سطر آرد

در سطر بعل آرد سطر  
 چوب چینی از سطر  
 زیر سطر باشد که چوب  
 سطر بعل آرد سطر  
 چوب چینی از سطر  
 زیر سطر باشد که چوب



زین در دو جزیه  
 از چوب چینی نیم نوشته  
 در یک و نصف جزیه  
 در سنگ و سنج  
 در زار اقلیاء نقره  
 در موم سفید و زعفران  
 زینون نقد حاجت  
 با یکدیگر مرسوم سازند و این

پاک نماید **باب الزار المجمع** فصل الزار المهمله زر کی بکسر ز المجمع  
 و سکون زار مهمله و کسر کاف و سکون یاز تختانی اسم ز رشک است **فصل المیم**  
 زین کند بکسر ز المجمع و میم و سکون یاز تختانی و نون فتح کاف و مشهور بقاف و  
 خفاء نون و سکون دال مهمله اسم سورن است **فصل الیاء التختانی** زیر  
 بکسر ز المجمع و سکون یاز تختانی و زار مهمله الف گرم خشک بک و شسته طعام و  
 قابض شکم افزاینده خرد و متقی رحم و دافع امراض نفخ شکم باد و گوله و حابس قه  
**باب السین المهمله** فصل الالف ساینر نفخ سین مهمله و الف و خفاء  
 نون و فتح بار موحده و سکون زار مهمله اسم سنبلی است ساینر نفخ سین مهمله و سکون  
 الف و خفاء نون فتح بار موحده و خفاء زار و سکون زار مهمله کند نون است **باب**  
 لام در اشارت ذکر نون بیاید سار بالفتح سین مهمله و الف و کسر زار مهمله و یاز موحده  
 و الف ثانی دانه دیت دو قسم است هر دو شیرین تر و گران و مولد منی و به  
 و دافع فساد باد و صفرا و بلغم و حابس خون حیض اسهال که با تب باشد و سار بالفتح زار  
 مهمله اسم کالیس است سار اکل بفتح سین مهمله و الف و زار مهمله و الف و فتح نون  
 و کسر میم و سکون لام و با ضافه کاف نیز آمده است ای سار اکلک حذف میم  
 از نفع اول نیز آمده یعنی سار اکل صاحب اشکوهی نوشته دوا نهدیت و در کتاب دیگر  
 که ترجم از کشت بند بود دیدم که سنگره است بطعم ترش و گران و دافع فساد باد و خفیه  
 بلغم و صفرا **اسا لک** بفتح سین مهمله و الف و فتح لام و سکون کاف و بعد از لام  
 هم اضافه نموده اند یعنی سا لک در گلهانده کور شد سا گون بفتح سین مهمله و الف  
 و فتح کاف فارسی و سکون داد و نون سا گون بفتح سین مهمله و الف و نون نیز آمده است

سین نفخ ظاهر شد  
 چراختی آنک اگر احتیاج  
 به هم کافوری یا هم با سلقون  
 به هم رسیده باشد چینی  
 یا هم رسیده و دیگر  
 داخل کنند مرسوم و دیگر  
 زیاد از اول است صفت  
 تو تیار دار سنگ سفید قلعی ز  
 یک تنه شغال چوب چینی و موم  
 زیر واحد چ شغال زعفران

۱۱۱  
 بکسر زار مهمله  
 از جوی که بعد پاک شدن  
 خاکش خوب آلود کند ریاض  
 بنفشه زرد و دارنگ از نون  
 سیاه و پودره زهره سوخته  
 کافور قهوه ای عسبره مریضه از  
 کلهری از جوی

از نون و صندل  
 از نون و صندل  
 از نون و صندل  
 از نون و صندل  
 از نون و صندل

دانش برستور هم مایه  
 دانش ازین که  
 علم یقین ازین که  
 باب در این کدر  
 صفت آن  
 که این هم استعمال ندر  
 بهشت پاک کردن  
 که این هم استعمال ندر

**عرق چوب سیاه**

که ضعیف را قوی گرداند و ناکون  
 را توان سازد و قوت با چند  
 کند که ندارد و با نون یا و رانی  
 میفید بود و سیاه  
 عرق را برای نوب اعتماد دارد  
 تار کرده بود و عجیب و غریب بر آن  
 بود و نفی کرد که از حیض غریب  
 تقریر بر آن است و بدانند

ورخت بند است کوهی که سطح بر گهای او درشت است چون سوهان و بعضی  
 دارند فیلگوش همین است زیرا که برگهای در پهنائی چون گوش فیل است  
 و دافع فساد بلغم باد و خون و جمل است عالی بفتح سین ممله و الف و فتح لام  
 و سکون یا و تختانی درختی است کوهی که فیل او را دوست میدارد و فربه شود  
 و دافع دامیل و ثور و فساد و صفرا و خون و بلغم و حایل سبال و هر جاشاخ و ساق  
 او نبشاند زود نبر شود حتی اگر ستون سقف سازند منیر گردد و ساسا لقی  
 بفتح سین ممله و الف و فتح لام و کسرتا فوقانی هندی شده و سکون یا و تختانی  
 شهور به کپور کچری سرد است و سبک حایل شکم و دافع ماده خام و سرفه و فساد  
 خون ساج بفتح سین ممله و الف و سکون جیم اسم سرج است سا و ان بفتح  
 سین ممله و الف و واو و الف دوم و نون نام غلایست اکثر و اقلین بخورند از  
 باجره خور و براق و لو که از صحران خود و نیز باشد و او را اول هم کوچک سرد و  
 خشک دافع فساد و صفرا و بلغم و خشک کننده هفت دات ساسی بفتح سین ممله و الف  
 و کسرتا فوقانی هندی و یا هندی سکون یا و تختانی بطعم شیرین سرد و سبک و  
 حایل شکم و دافع فساد و صفرا و بلغم و حافظ صحت از جمیع انواع شالی به  
 نوشته اند و شالی سرخ موافق است در خاصیت بسا ساسی سار و بفتح  
 سین ممله و الف و ضم را و ممله و وا و مجهول گوشتش معتدل در تری خشکی و فزاینده  
 خرد و شسته طعام و مقوی اعضا و قابض شکم و نافع ضرب و سقطه و دافع  
 سرفه و دق بعرلی زرزور گویند و پاری سار و و شهور شارک ساسا بفتح سین  
 ممله و الف و فتح با و موجه و سکون را و ممله جانور است اکثر از پودر سبب

که بنام نوشیدن عرق آن  
 چوب چینی از ترشی بر نیز نایب  
 اخلاط آن چوب چینی است  
 اکبری و از چینی با فزاده انار که  
 خود کباب چینی و نقل جو به آب  
 سه کوفته سافج بند می خورد و  
 بهین سرنج بهین سفید زرباد  
 باد رنجوبه و نوجان نبل الطیب  
 اشته کا زبان صندل سفید  
 سوده و زعفران و خضبه  
 معصک بنفشه و گلاب  
 از بیک دو سبب  
 نبات سفید سه تنه  
 لبت از آن عمل مضمضه  
 لبت یکبار یکبار کلاب  
 زردی تنه

سازند و شکاریان و غریبان و پوشتش زیر جامه کنند گوشتش بطن شیرین برکام  
 بهضم و مزاجش سرد و گران و تر و بلغم افزا و دافع رکت پت سارس بفتح سین مهله  
 و الف فتح رای مهله و سکون بین مهله ثانی طایریت دراز کردن و پا و خاکستر  
 رکت زبردت خود عاشق به کمال گوشتش شیرین و سرد و تر و گران و مقوی اعضا  
 حالبس لول غلیظه دافع فساد و جفرا و خون سانس بفتح سین مهله و الف خفا نون  
 و سکون با فارسی اسم تربت سال بفتح سین مهله و الف سکون لام اسم خست  
 متعارف است چوب در مصارف است سرد و قابض شکم و دافع فساد و بلغم و زهر و دمل  
 و ثور و دمل و خلی آتش بعرنی شایع نامند ساسر مولی بفتح سین مهله و الف فتح بین مهله  
 و سکون با مهله و ضم میم و سکون او و کسر لام و سکون با و تخم آن اسم سحر است  
 ساسلیب بفتح سین مهله و الف سین مهله ثانی مفتوح و سکون لام و کسر بار و محد و سکون  
 با و تخم آن و دال مهله بعضی اسم شادنج نوشته اند ساندل بفتح سین مهله و الف  
 و خفا نون و کسر دال نندی و سکون لام و تشدید آن فتح آن اسم سلاب است  
 سنا که بفتح سین مهله و الف و سکون کاف هاستی گر است غلبه کف و غلبه بار و بار و چشم  
 منفعت بخشد و غشیان آورد ساگ سریش ثانی بفتح سین مهله و الف و سکون کاف  
 فارسی و کسر بین مهله ثانی و الف و سکون با و تخم آن و مجروح و فتح تار و قوفان نندی و الف  
 اسم حیوانی یعنی دار و نیک ساگ آن بهترین گاه است سامللی بفتح سین مهله و الف لام  
 مفتوح و میم ساکن کسر لام ثانی و سکون با و تخم آن اسم سینبل است سارس بفتح سین  
 مهله و الف فتح رای مهله و سکون نون قسمی از این است سالتون بفتح سین مهله و الف  
 و ضم تار و قوفانی و سکون او و نون اسم سینب است فصل الباء الموحده

114

موقوف از هر یک یک اوقیه  
و سفید صندل نیم اوقیه  
از هر یک یک اوقیه  
بنمادینه زعفران ۲ درم  
صمغ ۱ درم  
عصاره شبنم یک درم  
جوهر چینی  
اعلی غریبه یک گند و پنجاه مثقال  
سیب نمرین سیب و پنجاه مثقال  
گلاب دور طری بنامه سفید دو  
اوقیه جوهر چینی را بر دم شبنم بخار  
بون غلظت ریخته برده  
سیب را





نصیب دیدم اند / و از ضربات خنجر / شگافه اند و در / تقویت اعضا و / تنفج و نشاط و / به جهت است و / نفع معده و روده و در / دفع رنج و ضعف / گزیده شود

فارسی و لام الف قسمی از سکر است که بفارسی نبات گویند گران است و سرده  
 و دفع فاد باد و صفرا و ملین است و الففتح سین مہملہ و سکون تار فوقانی و واولو  
 اسم زنجبیل است کہ بی رائیہ باشد فصل البیسم سبجی بفتح سین کشیدہ جمیم و کمر  
 و سکون باد و تحبب اسم سحر اکهار است فصل البیسم الفارسی سحر اکهار  
 بضم سین مہملہ و سکون جمیم فارسی و در مہملہ و الف و فتح کاف و خفاء ہا و الف ثانی  
 و سکون را و مہملہ مشہور بیسمی قسم سفید رصاص نوشتہ اند و در پا پر کہ خورا  
 ہنود است داخل میشود اگر بقدر باد و دام در یک قش و دفع حل کردہ بصاحب لبنج  
 و ہند مسکن و است و اگر او را در آب لیمو حل کردہ با قلم بر اجاقش کنند و آن  
 سنگ را در آتش خلک ہند بقدر آنکہ صد بار ہر دو دست بہم زنند یعنی سفید  
 بر و ہوید اگر د کہ بہ آب شسته نشود و حکیم نور الدین مجرب نوشتہ فصل  
 الدال المہملہ سد ہارتہ بکسر سین مہملہ و فتح دال مہملہ شدہ و خفاء ہا  
 و الف و فتح را و مہملہ و تار فوقانی ہا و کسر اسم سفید سر سون است سد اسہا گن بفتح سین  
 و دال مہملہ و الف و ضم سین مہملہ ثانی و فتح ہا و الف دوم و فتح کاف تار و سکون نون اسم نہ و ر  
 سد ما کسار بضم سین مہملہ و فتح دال مہملہ و خفاء ہا و الف و فتح کاف و خفاء ہا  
 الف ثانی و را و مہملہ نکہای گیاہ بسیار گرم و در جلا و حرک یشہ ہا بکاراید و کشاید  
 جراثیم و مضعف اعضا سد اہل بفتح سین و دال مہملہ و الف و فتح  
 با و فارسی خفاء ہا و سکون لام و بعوض الف یا و تحتانی نیز آمدہ یعنی سد اہل  
 اینہم اسم بیل است سد اگلاب بفتح سین مہملہ و دال و الف و ضم  
 کاف فارسی و لام الف و سکون با و موحدہ گلی است مشابہ بہ کلاف درختش

سنگ / زیادہ و اداریوس / فواید بسیار دارد و در / چوب چینی قسم اول صند / متعال ایزد نموده در / رطل آب صاف طبع نمایند / با سی رطل باند بس کشید / زرباد اگر کسی عود ہند

کا و زبان / قافله سان اعضا / سافج ہندی گیاہ / ہر یک نیم مثقال / ناخواہہ دار چینی / بسیارہ تخم زردک / بہمن سرخ شقاق / ہر یک دہ مثقال / پوست ترخ / عاقر قریض

صند / فلفلیہ / تارہ / لاجان تارہ / لیمو / زعفران / ہر یک / ہر یک / ہر یک / ہر یک

۹۹ کشتن و نکل  
 و غیر مصطلک از عقران کبر  
 جدا در کمان بسته در میان  
 طرسته که عرق در آن میجک  
 بیدارند ازین عرق هر صبح  
 و هر شام یکدوباید چای و  
 بگویم نوشند و در چهار قدم  
 راه و در کف دست هر روز  
 از آن عرق شود عرق چوب چینه  
 بنسب اظهار در نگر و مفضل در

کلاسه از درخت گلاب و گل بو دارد و همیشه گل کند لهذا بدین اسم سمی گشته  
 لیکن در کتب هندی بدین نام نوشته اند به امگر در لفظ کو جا که مذکور شد چتر  
 شده است احتمال دارد که همین باشد **فصل الدال** اندی سید  
 بفتح سین مهمله و کسر دال هند و خفاء یا و سکون یا و تحانی قسمی از کجوست سندی  
 نیز گویند با ضافه بار فارسی مفتوحه و لام الف ثین معجمه مکسور و یا و تحانی یاکن  
**فصل الراء** الملهه سر بهو کا بفتح سین مهمله و سکون را و مهمله و ضم بار فاء  
 و خفاء یا و سکون واو و فتح کاف الف نهال نه نیست بقدر یک گز و زیاده  
 از آن در برگ کوچک دارد و پهلایا کوچک بقدر نیم گره و از درون او و به  
 بسیار کوچکت آید و کثیر الوجود است و جوهر و نیز گویند قسمی از چرچر  
 است تلخ و زخمت و بکثرت افق امراض جگر و پسر و دامیل و ثور و سرخه و فساد  
 زهر و خون تنگ نفس و تب اقم هم مشاهده نموده که اکثر اخره برای اصلاح  
 خون و صفراء رفع ماده خارشش آتش ثور استعمال میکنند و درین باب  
 از و بیان بنمایند سرخ بفتح و کسر سین و سکون را و مهمله و جیم ساج بعوض مهمله  
 الف نیز آمده است نام درخت نه نیست دافع دامیل و ثور و فساد بلغم  
 و صفراء و جالی و سلاخ و عرق بدن و قاتل کرشم سر سبک سین مهمله و سکون  
 را و مهمله و فتح بار فارسی و خفاء نون دال مهمله بلین است و بهی دافع آماس اخضاد  
 فساد باد و صفراء سر سبک سین مهمله و را و مهمله و سکون سین ثانی سر سبک سین معجمه  
 نیز گویند بعوض سین مهمله یا و تحانی و کاف و یا اضافیه بنمایند درختی است که  
 در هند و ارباب دانشا شجاری گویند و گل می از بوی خوش خالص نیست بهار عجمه

۱۱۶  
 آنک و جذام و جمع  
 امراض بار و در نگر و مفضل در  
 و بنسب صفت آن  
 چوب چینی شش صد شکار  
 بگویند در نگر و مفضل در  
 اندازند و سر از آن کاهند و به  
 شش ماه مرقی بجا بیاورند  
 در یک شب از نگر و مفضل در  
 بوشند معجون چینی  
 از نگر و مفضل در

از نگر و مفضل در  
 بنسب صفت آن  
 چوب چینی شش صد شکار  
 بگویند در نگر و مفضل در  
 اندازند و سر از آن کاهند و به  
 شش ماه مرقی بجا بیاورند  
 در یک شب از نگر و مفضل در  
 بوشند معجون چینی  
 از نگر و مفضل در



آوردہ  
نویسہ را بان سر ششم آید  
نجات و فعل نمودم  
ایضا از فیض عات کجیم  
و فیض احب

۱۱۹  
 منزه باو ام مقدر منزه قسم ز پرده  
 منزه قدق اسان المصاير  
 از هر يك شش شقال منزه  
 پسته نارييل از هر كدام شقال  
 همچون سازند قدر ثمرت در امر ج  
 توتوسط دو شقال است و در  
 از هر جوبه سه شقال و ضعيفه  
 ككشقال همچون چوب پسته  
 جهت تقويت باه و اعصاب ريه  
 دفع امراض سردايد

بفتح سین جمله و سکون را و جمله باء موحده و فتح باء موحده ثانی و خفاء و فتح دال موحده  
و سکون را و جمله اسم کهنار است معنی لفظ آنست که همه اجزاء خوب است که هر یک  
سین و سکون را و جمله فتح کاف خفاء و سکون باء موحده اسم سخن است معنی  
بضم سین جمله و سکون را و جمله فتح و الف لام الف اسم گیاه شهوشتار سرب  
چمن بر یا بفتح سین را و همچنین سکون باء موحده و فتح جیم و نون و تشدید باء فارسی و کسر  
آن و سکون را و جمله فتح یا و تحاتی و الف نیز رده است و اسما رده بر پرده نیز  
اطلاق کرده میشود فصل السین جمله باء موحده و فتح هر دو سین جمله و الف اسم  
خرگوش است گوشت وی بطم شیرین و سرد و سبک حالب شکم و شسته  
طعام و دفع تنگی نفس و نیات و حالب اسهال و خون از جمله غذاء و فصل  
الف فارسی است بفتح سین جمله و سکون فار و کسر را و جمله و سکون یا و تحاتی  
و مفرده و خفاء و نون و سکون باء موحده اسم مرد است فصل الکاف موحده  
الف  
مجموعه باء موحده و فتح کاف خفاء و نون و فتح دال و سکون باء موحده و فتح و سکون  
فلسی از کجاست سکون و فتح سین و سکون کاف فتح و او و سکون اسم چینه است سبک  
نامن بضم سین جمله و سکون کاف فتح و نون و الف سکون سین اسم ارد است فصل الکا  
الف فارسی سگین بضم سین و فتح کاف فارسی خفاء و سکون نون کسرین جمله و تشدید  
دال جمله یعنی بسیار مواضع بود اسم رده است فصل اللام سلا حیت بکسرین  
مجموعه و مشهور فتح آن لام الف و کسر جیم و سکون یا و تحاتی و تا و فوقانی و سلا ویت  
نیز آمده است بعوض جیم دال جمله نیز و کلام است بیگام بضم تنز و گرم دفع بر میو و بواسیر  
یاد می و جذام و استقاء و زردی بدن و تنگی نفس و حق و جبط و اما من اعضار و و جیم و نون

فستق ازیریک  
 آغون بیغ  
 آغون ازیریک  
 ییلاقلای ایلایا  
 ان بوست  
 بی غلام

[illegible]

وقائل کرم شکم و مفت کشانه و اکثر انضام فی قوی جمله ترا کیست از چهار ساین بر دو  
که بیامیزند بطبع او شود و بالحملة از دو وجهه حکما هندست خصوص است آن بفتح سین  
مهمه و سکون تا فوقانی و آن عبارت از گرفتن خبر از طیفه دست باعمال مخصوصه  
وست اورا را تمیز در قرینه سوزاک غلظت نمی استحال نموده در تراکیبت باه و  
کرده و مشانه نیز داخل است و ترکیب فتن ابع اینست که اورا در آیه خوب باید عمل نمود  
در ظرف گلی آب ریخته به آفتاب گرم گذارند تا غلظت و متانت در او پیدا شود  
زنگنه ایل به بخش گردد از چوب یا از کار دار بالا بالا آید غلیظ شده است بر آفتاب  
در ظرف گلی دیگر آب ریخته گذارند زیر آفتاب بگذارند و از پارچه نازک پوشند تا از گرمی  
عبارت محفوظ باشد و هرگاه خشک گردد و بکار برند و آنچه باقی در ظرف نمانده است باز از آفتاب  
آفتاب گنداشته دوسه مرتبه بطوریکه مذکور شد عمل آید تا صاف همه بیاید و در دبا بماند  
و این است سلاجیت آفتابی گویند و این بهتر از قم آتشی است و اگر بعد از گنداشتن  
در آب آتش عمل مذکور نمایند و نقل در ظرف دوم نموده خشک آتش نمایند از آتشی  
گویند این جلد می شود بخلاف دم و سلاجیت از طرف کوهستان می آید بسیار  
مثل چوبه میباشد سلا رسل کبیر سین و لام الف سکون و مهمه اول فتح را و  
نماند و سکون سین و بعضی بعد از لام با اضافه بنیابند یعنی سلهار رسل  
کرم و تراست و افزاینده نور چشم و بهی افخ جذام و جرب و بصری میوه سایه گویند  
سلا رسل بفتح سین و لام الف سکون تا فوقانی سلا رسل نیز آمده  
سلاک بفتح سین و مهمه و نشاید لام فتح آن سکون کاف نیز اسم راوست فصل  
الیم سمن در سمن بفتح سین و مهمه و سمن و ال مهمه شد و سکون و مهمه فتح باقی

[illegible]



در این کتاب در بیان احوال و عیال و در این کتاب در بیان احوال و عیال و در این کتاب در بیان احوال و عیال

و خفا و سکون لام و دانه ریت زباده از پیلله سیاه و چهار پهلوسرخ رنگ چون کهنه  
 شود سیاه میگردد و بیشتر و تر آن بینی سوط کنند همه بلغم از سر فرو دارد و باب کوفه در شقیقه  
 ببرد و پوست و خیش و دم دست و پا را تا نافع با خفرت بخورد شکم بند و بانگ و این  
 ساز و همراه آب نیلگرم بخورد نافع در شکم است و بعضی گفته اند حب لنیل است و این قول  
 از خواب بنظر می آید و هر چه در این فصل بیان می شود در ضمیم و دال جمله مفتوحه و سکون جمله  
 و کسر با و فارسی و خفا و سکون یا تختانی و نون است که در این فصل التون سنگتره  
 بفتح سین جمله و خفا و سکون کاف فارسی فتح تا فوقانی و در جمله سکون با صا حب  
 آیین البری بحد فک فاضله و او یعنی سوره نوشته میوه نیت در طال لطافت رخ  
 یایل بر روی و در شکل مثل سید است که در مقدار زیاد و پوست آن باریک و منتهی است  
 که از این سبب کی پوست و ملاست آن است و آن کلانی و رنگ آن فرق در میان آن که لا یتوان  
 کرد که در کلاس نمی زیاده پیدا هرگاه بر دخت لیمو ترش پیوند نگردد پیدایشود اگر  
 پسوند که لا بد بند که لا یتوانگی بهم میرسد کلان ترش و پوست تنگ را که لا یتواند و خور و بیا  
 ترش و پوست سبط از نارنگی چون درخت کلان باشد اکثر قسم اول پیدا شود و چون  
 خور و بود اکثر قسم دوم و اگر تخم سنگتره و کو لا بکارند میگویند ثمری آر و لیکن کو چاک و تخمها  
 در قاشها بسیار دارد و درختها هم قریب بیکدیگر اند لیکن رنگ سنگتره اندکی عریض و نری یایل  
 بسفیدی و برگ درخت کو لا باریک و طویل و منبری در و بسیار و برگ نارنگی از کو لا هم باریک  
 درخت سنگتره کلان درخت کو لا و از درخت نارنگی و برگ سنگتره بقدر نصف برگ کشته  
 طول و عرض با چینه تراش نزد اقم سرد است در اوج مقوی دل و مفرج و سکون جرات و دفع  
 تشنگی و بیست هوا و قاطع صفرا و بلغم و مقوی معده و نرمی و با حلاوت اینجه بسیار مرغوب طبایع

در این کتاب در بیان احوال و عیال و در این کتاب در بیان احوال و عیال و در این کتاب در بیان احوال و عیال

۱۲۱  
 در این کتاب در بیان احوال و عیال و در این کتاب در بیان احوال و عیال و در این کتاب در بیان احوال و عیال

در این کتاب در بیان احوال و عیال و در این کتاب در بیان احوال و عیال و در این کتاب در بیان احوال و عیال

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 و الصلوة على سيدنا محمد  
 و آله الطيبين الطاهرين  
 اجمعين

بست برشی های بکر حضرت بسیار کم دارد و ملک را تم شخص صفراوی مزاج اید که میگفت  
 در زلزله من که صفت است از خوردن این طرف شود و بادشاه فردوس ام گاه خضر را اندک قاشها  
 او پوست نازک امرا در کرده در میان شربت گلاب نبات دوسه گهری میگذاشتند تا اثر  
 صلاوت شربت در میان نمایان گردد و از ترشی او شربت نشا شود بعد آنرا تنها یا همراه  
 پلا و بطریق افشاده میل میفرمودند و این کیست راحت جان است و همچنین هر چند این قریب  
 شود و بسبب برگزاشتن جان قهر خورشید و باید که این کیست در ظرف گلی آب رسیده  
 مرتب از غذا بوی او اثر نماید و بادشاه اکثر در بر سر ساخته تناول میفرمودند و در تفریح  
 و تفریح در عین طبیعت این ترکیب است بنیست که تنها استعمال او کرده شود مردم به تنها  
 شکره اکثر همراه غذا تناول میکنند و نیز اگر قاشها تراشیده اندک نمک بزنند و بخورند جهت  
 از دیاد لذت و عدم ظهور ترشی آن بدنمان حنجره و لسان هرگاه که این سه قسم اول باشد  
 احتیاج این اصلاح ندارد بخلاف ترکیب کولا که ترشی در میان آنها زیاد از حد عدال میباشد  
 و اگر عوض نمک قند سائیده بر وزنند در لذت آن میفرایند قایم مقام را جان است  
 خصوص اگر قدری بید مشک گلاب بیاشند و مضر خجسته و دندان و ترله و سرفه بار آورده  
 آن قند و نمک لیکن در زلزله و سرفه فایده اصلاح کم و نیز لبنون و حریر را و لغو است  
 و جزو آن اصلاح میتوان نمود و مضر اعصاب و منی را قوی و کم کند و اصلاح آن و میباید  
 باین خصوص معجون مغر بلاور که در علاج الامراض و عجاا نافع مرقوم است و پوشش  
 کرده او را سائیده تنها یا همراه او و دیگر برای تشنه نمودن نمک و از ازاله کلفت مفید است  
 اند و رب این در بعضی نواید مذکوره قوی از و در بعضی ضعیف است و شکر را  
 بکر سیرین و خفایون فتم کاف فادسی خفایا و الف را و هم که و الف کاف فادسی خفایا

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 و الصلوة على سيدنا محمد  
 و آله الطيبين الطاهرين  
 اجمعين  
 بقیه یکصد و پنجاه مثقال و  
 تربخین که از خادر و غاشاک  
 کرده باشند یکصد و پنجاه مثقال و  
 کرده بخورند و کف آن بکر  
 و باز صله نموده بخورم آردند  
 و او ویرا به سوز مغر بیان  
 بنون سازند و باید که بکر  
 از اجزاء مختلف را سواي مثل  
 و هم در طهران و مفرح

۱۲۲

علیه کوفه و خجسته بوزن  
 در او زرد داخل هر یک  
 را نیز جدا جدا خوب بزم  
 و تربخین را در قدری آب  
 چینی حل کرده صلیف نموده  
 با عسل و آب صبیقی قوام آورده  
 انگاه خجسته را در آن  
 سازند پس زعفران  
 کوفه و خجسته و گلاب نبات  
 نموده داخل نمایند بعد از آن

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 و الصلوة على سيدنا محمد  
 و آله الطيبين الطاهرين  
 اجمعين  
 سائیده افزایه کرد  
 خوب بزم بزم  
 شود و بزم



در طرفه اندازند قدر شربت  
 و مشک و درق مالند و در  
 قند و درق و درق  
 در طرفه اندازند قدر شربت  
 و مشک و درق مالند و در  
 قند و درق و درق

شکسته سین مهله و خوارن و قح کاف با رندی لغاری سفید مهره گویند  
 سرد و سبک متوی با صره و دافع فساد و بلغم و صفرا و خون و بصری حلاوت نامند و  
 دیگر از خوردست و قح دیگر خور و تر از و از او کودی گویند و اگر او را سوخته ساید به  
 قروح باشد خصوص قروح گوش زود با صلاح آرد و سببها او بکسرین مصله  
 و خوارن و قح با و موحده و خوار الف قضم لام و سکون و او و بوض او یا رختنا  
 نیز آمده است یعنی **سنبلی** و در نگر و بحث نون بیاید سنبلی  
 مهله سکون نون قح با و فارسی و کسره تا فقه قانی و سکون یا تختانی اسم بره می آن  
 سند و بر کسرین مهله و خوارن و قضم دال مهله و سکون او را مهله شهر و میا  
 سین مهله و نون یا تختانی گرم است و دافع جوشیدگی و رو و جذام و جرب فساد و ماسل  
 شور و صاف کنند و زخم و دغوان شکسته را است سازد و بصری سرخ گویند و هر هم  
 سند و برای اکثر فواید مذکوره بسیار مفید است و فسخه آن علاج الامراض و عجاایز نافعه  
 و کور است **سنبلی** که با رضم سین و خوارن و سکون لام و قح کاف خوار ما  
 و الف و را مهله زنگش مثل چکری سفید و امتحان او و جودش این نوشته اند که  
 او را مانند هیزراغ طلا کنند و در تاب آتش دارند و سیاهی او بصفیدی مبدل گردد  
 و بر آتش دو ذکنه خلعت سبل های دیگر و بصری شکسته اب البالک گویند و هم  
 بلد با قسم سوم کو و تا قسم چهارم در با پنجم سببها هر یک مقام خود مذکور شود و حکما  
 یونان بجهت تضاد او با حرارت غریزی احتمال او را فراموشی و در معاجین میکنند  
 مگر در بعضی تراکیب که اکثر از آن در اصل هندی بوده اند مثل هندی و سنرون  
 و حکما و یونان از او و یونان افیون را بجهت فواید و در هر راه صلاحات استعمال میکنند

در طرفه اندازند قدر شربت  
 و مشک و درق مالند و در  
 قند و درق و درق  
 در طرفه اندازند قدر شربت  
 و مشک و درق مالند و در  
 قند و درق و درق  
 در طرفه اندازند قدر شربت  
 و مشک و درق مالند و در  
 قند و درق و درق

در طرفه اندازند قدر شربت  
 و مشک و درق مالند و در  
 قند و درق و درق  
 در طرفه اندازند قدر شربت  
 و مشک و درق مالند و در  
 قند و درق و درق









اداری غنیمت سے  
آمنہ و اطمینان سے  
خوار و خاشعہ سے  
افسوس و توبہ سے  
مستودہ و نیک سے  
بسم اللہ الرحمن الرحیم

دواد الف سکون لام اسم طحلب است سرد و منور بدن و دافع تب محرق و چون  
قدری از آن در اعلیل یا فرج گذارد بسوزانک نفع کمال نماید و کبیرین مصلح کاه است که  
بکناره آب در آب قلیل التمش بود و بسیار بار یک ضعیف بود و مومونی بضم سین هله  
سکون او مجهول و سیم فتح داد تا او کسر فوقانی و سکون او تحتانی اسم سل بر است و  
سومیا بفتح سین هله و سکون او مجهول و کسر سیم فتح یا تحتانی و الف نیز گویند  
سورن جاتی بضم سین هله و خوار داد و فتح را و هله سکون نون فتح جیم و الف و کسر  
تا ز فوقانی و سکون یا تحتانی قبی از چینی است که گل زرد دارد و در خواص مثل شل  
سفید است سواد ما کصا بضم سین هله و فتح داد و الف و سکون ال هله فتح سیم و  
فتح کاف و الف اسم اکبری است یعنی مزه این مثل مزه ماش است  
سورن جو تهکا بضم سین هله و خوار داد و فتح را و هله سکون نون فتح جیم و سکون فوقانی  
و خوار داد و فتح کاف و الف اسم جوی که گل زرد دارد و سورج چمال بضم سین هله  
و سکون داد و فتح را و هله و ضم جیم و فتح جیم ثانی و خوار داد و الف و سکون لام اسم  
لثویری است فصل الباء الهوز سحر اکبرین هله و ضم ما و سکون او مجهول و فتح  
را و هندی و الف دافع فساد خون و باد و بات رکت که عبارت است فساد خون بسبب  
امیش باد است بلغم و حالب اسهال است هین الفج سین هله و کسر تا و خوار نون فتح جیم  
نون مشهور حذف نون اول و اضافه باید نون ثانی و ضم سین فتح ما و سکون جیم فتح  
نون و سکون ثانی سینه و سکر و نیز گویند درختی است بنی شکر گرم و سکر  
و دافع امراض چشم و چشمی طام و حالب اسهال و دافع فساد بلغم و باد و جوشیدگی تا و اسهال  
و امراض پیرز و دامیل و ثور و مصفی خون سه قسم نوشته اند قسم دوم که سرخ است از امراض

نیمه باد آرنه  
 باب اول در بیان غرض  
 باب اول در بیان غرض  
 باب اول در بیان غرض

و هر دو در اقباض باقی در جمع فعال ساوی گل ان گران قابض دافع فساد به طعم و این  
 اعضا با دیگر فرسود از گل و آچار در میان و سخن سپاه می سازند و الله با جبر و الله با امر و الله با امر  
 اجازت خوردن گل و او را بطریق آچار و جز آن می دانند و آچار این منجم ششم نوشته اند  
 طریق و چنانست که او را بر در آگشته بشویند و قدری خردل اضافه نموده در عین  
 شرف اندازند و تشرش گردد و گرمی آچار کم میشود و آچار پنج دی جمله بار دافع کند  
 برگش ساینده و قرو و حاشیه طلا کنند و در کند و اگر برگ را پخته بخورند در دل امفید  
 سهدی می افتد و سبیل و خوار با و کسر ال هله و یا تختانی مجهول و کسر بنده و یا و تختانی  
 ثانی مجهول نهال بعد نیم گرم که در یاده ازان برگ آن مشابه سیرک تلخی سرد و تر و دافع  
 و شوامی باد و دافع تب و دست و پا و حلق نماید و خوردن سرخ و سفید میشود  
 به جهت قتل سباب و کک را آید و بخش ساینده بر قیض ساینده به زنی که جماع کند فریفته شود  
 و کسر سوسن و قیض سبیل و یا و کسر سبیل و کسکون یا و کسر سبیل و کسکون او و  
 کسر لیم و کسکون یا و کسر سبیل و کسکون یا و کسر سبیل و کسکون یا و کسر سبیل و کسکون یا  
 باین اسم سسی گشته ساسر سولی نیز آمده است بهوض الف و شت سولی نیز سبیل که نصیم  
 میله و فتح و الف فتح کاف فارسی و قف با اسم نکهار است فصل ایاء و التختانی  
 سبیل کسر سبیل و یا و تختانی مجهول و خفا و لون قیض بار موحده و کسکون لام و شت  
 بند نیست کلاست برگش مشابه سیرک چاسن لیکن در طول و عرض یاده ازان و از برگ  
 سبیل در عرض بقدر نصف در طول و برابر آن در سبیری و رنگ ظهور گلبه و مائل آن  
 و گل او در ابتدا چون بکاین در وسط مشابه و گوگرد در انتها و بقدر لیمون کلان و بعد  
 از این بهار کند و سرخ شود و مشابه گلبه و کاغذ سرخ که بر بوجه آگشته ای میگذارد بعد از آن

در بیان طریقه و سخن  
 طعام و طریقه بار و در بیان  
 از سبیل و کسکون یا و کسر  
 و قدری اولی و در بیان  
 لیکن از سبیل و کسکون یا  
 از سبیل و کسکون یا  
 و قدری اولی و در بیان  
 لیکن از سبیل و کسکون یا  
 از سبیل و کسکون یا

۱۲۹  
 کسکون و کسکون یا  
 و قدری اولی و در بیان  
 لیکن از سبیل و کسکون یا  
 از سبیل و کسکون یا  
 و قدری اولی و در بیان  
 لیکن از سبیل و کسکون یا  
 از سبیل و کسکون یا  
 و قدری اولی و در بیان  
 لیکن از سبیل و کسکون یا  
 از سبیل و کسکون یا

طعام و طریقه بار و در بیان  
 از سبیل و کسکون یا و کسر  
 و قدری اولی و در بیان  
 لیکن از سبیل و کسکون یا  
 از سبیل و کسکون یا  
 و قدری اولی و در بیان  
 لیکن از سبیل و کسکون یا  
 از سبیل و کسکون یا  
 و قدری اولی و در بیان  
 لیکن از سبیل و کسکون یا  
 از سبیل و کسکون یا



۴. وزن این مخزن  
وزن در اگر طعام  
طعام سرد یا فصل  
افزاید یا خسر روز  
در تابستان اول  
طعام گرم یا فصل  
در بهار و روز

زبان  
تألیف و تصحیف و تالیف  
مصالحه و لغو


۹۷

آلود فاسد شود

0.4

ایمانت

تفسير



سینب که از اگر کش پندار گویند از پهلوی نامی این سبزه و بزرگ تر و گرم و گران دافع فساد  
باد و صفر و بلغم سینب کبیر سبزه و یا تخم آن بپول و ضم و شنبه و خا و آن مج فساد و  
سکون ال هندی درخت صحرایست خار دارد گویند بعرنی زقوم است لیکن زقوم را شکر  
پندار نوشته اند و سینب را نمی شود و تیز در گران سبزه شسته طعام و دافع استفاد فساد و باد  
و زهر و بیماری که بر جذام و قبط و زردی بدن و خلط کرم و نفخ و باد و گوارده اس و شکنده سنگ  
قسم اعلی سرخ است و گلگون و شیر از شیر سرخ باشد و اگر بر جامه شو گلین انداخته سفید گردد  
و دیگر بخت و خشک و سبز بکار آید بعد از آن زرد است و دیگر در مار و ازین بر دو قسم تال  
و سیاقیم میشود بعد از آن بی خار و ازین سبزه بکار قایم میشود و ادنی او خار دار است  
شیره او در رسایان بکار آید سیو کبیر سبزه و مشهور شین بجه و سکون یا سبزه و فتح سین  
نامی و مشهور بجه و ضم آن سکون او و بعضی او میسم آمده است یعنی سبزه بختین و معین  
قسم است از و کسینا درخت هندی بسیار مشهور از درختها می خوریم است بعد از آن  
میشود و چون بخت بکار می آید و گرم و دمی افتد و گندم میشود و اگر بعد از مدت بسیار  
اگر در نقصان یا به بر بند بر کش خود و در ایل بطور آنکه می نوک بسیار کوچک است و در میان  
ببرگ یکیم و پهلوی او بسیار قلیل از خواست در و دوسه دانده باشد و طول آن نیم گره و گرم  
از آن بر دو گرم و صلیح فربهی منقرط و مستطو محل و دافع جذام و برص قابل گرم شکم و دافع  
در رمانه و دامیل و شور و سوزش اعضا و فساد و خون بلغم و حالب شش و نفخ او در اصلاح خون  
و شور و نموده را قلم نیز آمده و اهل فنگس از جو بسیار استعمال میکنند و این باد است که غده نفخ  
بار خاری است و دافع سینب و او سکون نام از آن که فیه خون نماید و اگر آنکس بسیار نفخ میکند بخت  
را قلم نیز آمده و طریقی استعمال این طریقی است بگیرند براده و چوب شیم که از اباد است گویند

بسیار پدید آید باید خورد  
در گاه اشتها صادق  
غلبه نماید دیگر گرسنه ماندن  
حاجت نباشد باید که  
بیتاچست اشتها زد  
طعام خورد و زیاد و اشتها  
صادق در صورت دفع از  
اشتها و خوردن طعام

اکثر ارجیان موارفاند  
 بطرف معدہ ہمیشہ دوستوب  
 آفات سے گرد آ  
 گرسنگی شارباج  
 و غیرہ از ذواب  
 سکرہ از قبل اشتیاق  
 کاذب است اگر لیلا م  
 با سینه ازین حکم  
 خارج است بنیابت چین  
 عرسنگی نیاید ضرور و سکن  
 بعد تناول

از انجا که در این کتاب



۱. طعنه که بکبره  
که از نایب و  
بند طعنه نویسی

۱۰. استیضاح

بسم الله الرحمن الرحيم

2192

۲ اوست ۷۵۵۵  
بی بی یوسف

مقرر می خراشیده آبله می مانند تفاح بعد از آن خدایین مصلحان مقوی باه است  
سیکله می کسیرین و سکون تخم جمل و لام فتح و یاء و کاف و گمراهند می  
یاء تخم اسم سر کلاست و در فارسی بگراحت گویند و در فصل را بنه گویند سینه کسیر  
سین و یاء تخانی جمل و خضانون فتح و ال هله و اهند اسم مبتویه است و کسیر می نیز گویند  
ستیک کسیرین و سکون تخانی و خضانون کسیر فارسی و سکون تخانی و خضانون  
نمی از جملی است گزوم و دیگر ابا این اسم صاوار اشکوی نوشته و در حرف با و موجد و بحث گویو  
گذشت ستیک کسیرین و سکون تخانی و فتح تافوقانی و کاف و ال اسم سو است  
سوار اینز گویند سیما کسیرین و شهور مجیه و سکون یاء تخانی و فتح و یاء و کاف و ال  
مثل قلعی است و عبری سر گیند سیالی کسیرین و فتح یاء تخانی و ال کلام و سکون  
یاء تخانی تابست است و راز خرد و طی بیاره بند و در عربی شفاقل گویند سبکیا  
کسیرین و سکون تخانی و خضانون کاف فار و یاء تخانی و الف اسم قرون السبل است  
ستیک کسیرین و سکون تخانی و خضانون فتح کاف فارسی و سکون هله اسم  
شمی است و در شین معیه سیاه سیونی کسیرین و یاء و جمل فتح و او و کسیر فوقانی  
و سکون تخانی و دضن ذکر کو چایا ییدست کسیرین و سکون یاء تخانی و سکون یاء  
و اضافی و تخانی نیز آمده است یعنی سپی اسم صدف است نیز و جرب نام بود و اشتبا  
بدن قوت دهد و زهر را نافع آید سیو کسیرین و یاء و تخانی جمل و او اسم تفاح  
لقار کسیرین و خواص تفاح ولایتی در کتب قوم است و سینه می که از این سینه باره  
گویند نیز خالی از قوت نیست خصوص مریزانان مقوی باه است فتح دارد و خام  
ترش قوت بود و ضرر معده نفس آرنده هر فرد و قاطع صفر او صلح آن نمک



جید الجوبه از سبیل جلیجور  
 است و از آنکه مراعات  
 عادت مقدم است  
 در بار عادت خود  
 باشد قضاعت کردن  
 بیکبار موجب ضعیف  
 پس اگر با ضعیف و ضعیف  
 گردد باید که عادت در بار  
 خوردن نگذارد الا مقدار غذا  
 کم کند و شخصی را که عادت  
 میگوشت بوده باشد بدین  
 خوردن نیز ضعیف و کم  
 و دیگر آفات عادت میشود  
 آنکه ندید عادت در وقت  
 خوردن نماید و کسی که عادت

۱۳۵  
 خوردن گوشت و نان دارد  
 است و مقدار این را از این گوشت  
 است و بهترین گوشتها  
 گوشت میش یکساله و گاو  
 و یکسان است بیکان ماده  
 بایکان تا که بیضه نیاورده باشد  
 و زانو تا که با انگشت زده باشد  
 بهتر است و بیکان زین از یک  
 خوردن گوشت بهتر است  
 گوشت مرغ  
 بسیار از این  
 است و این گوشت  
 بسیار از این  
 گوشت از این گوشت

سیت سار از ضم سینه و خفا یا تختانی و سکون تا فوقانی و فتح سینه و الف و اله  
 و اگر پس بیاید سیمیا بکسر سینه و یا تختانی مجهول و خفا یا موحد و فتح یا تختانی و الف  
 سیمیا بکسر سینه و یا تختانی مجهول و فتح و او و الف اسم بیست یعنی لایق است که  
 خدمت این را کرد و منی بر دو لفظ یک است سیمیا بکسر سینه و سکون یا تختانی  
 و فتح تا فوقانی و الف فتح یا فارسی و خفا یا سکون لام مشهور به شریفه میوه نند است  
 متعارف شیرین و متدل و مولد منی و منفرج و مقوی فی دافع خفقان باب ششم  
 المبحث فصل الالف شمال و همان بفتح شین مجهول و الف سکون لام و فتح  
 دال مجهول و خفا یا و الف دنون نمیی از پنج است و در خواص مثل سائشی شاخل  
 بفتح شین مجهول و الف فتح خا و مجهول و سکون لام اسم از هرست شمالی بفتح شین مجهول  
 الف کسر لام و سکون یا تختانی اسم دهان است یعنی برنج شالوک بفتح شین مجهول  
 و الف کسر لام و سکون او و کاف یعنی پنج کول در کلبار بیاید شمال پر فی بفتح شین  
 و الف و لام و فتح یا فارسی و سکون مجهول کسرون سکون تختانی مشهور شاکون  
 بفتح لام و سکون او و دنون و نند است گران و دافع تب تکی نفس فساد باد و صفر و بفتح  
 غشیان حالیس سال و دافع خشکی هفت و هات را و مقوی اعضاء است و مینی از راسین  
 است و در دهنری آورده که فرقه تیز دارد و تپنه و سیلان منی و اما سار باید گرم است  
 شالا که بکسر بفتح شین مجهول و الف ضم سیم و کاف و یا و نندی قسمی از پنج است که بر  
 آب ان روید و مطابق سائشی و در منافع کتر از ان فصل الباء الموحده  
 شیمیا بفتح شین مجهول و سکون موحد و ضم یا تختانی و سکون او اسم گشت مشهور که  
 قشخ ان شست و در دوان سفید و زرد و سرخ و بقیس بود گرم و خشک و درم خوردن

گوشت مرغ  
 بسیار از این  
 است و این گوشت  
 بسیار از این  
 گوشت از این گوشت





باید آید و اگر این عمام بپوشد باز باید مانند پس و یکشنبه روز از غذا نشود بسیار باید خفتن ازین میانه هر یک یا تا آید و اگر کام

[illegible][illegible][illegible]



[illegible]





اندوه نباشد و بشه طبع بشه  
 بنام پدر ایکن در طرف می  
 ایست در طرف می  
 لطیف و پاکیزه  
 به زبان شیرین

بندی و سکون یا تختانی اسم کجاست کاپیل کاف الف کسره و خفانون فتح  
 باو فارسی و باو سکون لام فتح است در محنت و نیز دافع فساد و بلغم و تب و تکی نفس و میوه  
 و بواسیر و سرزد و امراض کلو است کاپیل ففتح کاف الف خفانون فتح جیم فار و بارنگ  
 و بدون نون یا نیز آمده است یعنی کاح سب است و صلح فریبی دافع و ناسیل و شور  
 و مقوی چشم و آن اسم رجح است کالیریزی الف فتح کاف الف کسره لام و سکون کاح  
 و زار و مجله و سکون یا تختانی ثانی و راهله و سکون یا تختانی ثالث و انه است سیاه رنگ  
 و دراز بقدر و برابر زیره و گندگی اسم فرد و مانا نوشته اند فی الاصل غل است سیاه  
 اکثر تسهل است گرم و محلل معلوم میشود برای اورام بلغمی و غیره مفید کاشت  
 الفتح کاف و الف و شین مجده و تا فوقانی بندی بهی قسمی از شکر است که بسیار  
 سخت باشد کار پاسی ففتح کاف الف سکون راهله و فتح باو فارسی و الف  
 و سینه و مسوره و سکون یا تختانی اسم درخت قطن است کاند کاف و الف  
 کسرام و سکون نون ال هلا اسم تربوز است که تخم سیاه بود کار بیلی ففتح کاف  
 و الف و سکون راهله و کسرام و مسوره و سکون یا تختانی و لام اسم کریمه است و به بار می  
 مقهوه و لام شده و سکون یا تختانی کار بیلی اسم کریمه تنگی است کال سینه  
 یکاف و الف سکون لام و کسیرین هله خفانون باو مسوره و یا تختانی و می از  
 سیاه است گرم و ثقیل و دافع باد و بلغم است کانس الفتح کاف و الف خفانون و سینه  
 و الف شهر و رض الف یا تختانی کانس فی فارسی می گویند گران گرم و بلغم مقوی  
 چشم و دافع قنابل و صفت است کاسه ماند الفتح کاف الف فتح یا بندی و ما ویم الف  
 و خفانون ال هله بندی و الف میگویند اسم لسان الثور است کالاکوثر الفتح کاف

و فقر است مقوی دل و بیند  
 ضعف و خفقان است و نوشند  
 را باید که آب بنزدین و نوشند  
 یکدم در نکشد و دقت در انشا  
 نوشیدن نماید و هنگام دقت  
 دم زدن ظرف را کنار کنند  
 از شکر سیاه که در عوام مردم  
 است که گویند و شین  
 ۱۳۲  
 آب از در سینه از خفان  
 ناپاک گاهی حال منفرد می آید  
 و شکر بافت دیگر میشود و در میان  
 آب است و تخم کبک و در میان  
 است که این شکر است  
 که بعد از آب چاه و آب  
 جمع و بنزدین و آب  
 که بعد از بنزدین و آب  
 و آب از در سینه از خفان

و به زبان شیرین  
 و به زبان شیرین  
 و به زبان شیرین

عایت آن در سر و بدن و عسل  
نوشیدن آب با عسل  
سر و بدن و عسل  
نوشیدن آب با عسل  
سر و بدن و عسل  
نوشیدن آب با عسل

والف لام الف وضم کاف وادجهول فخر را به هندی الف اسم گرامر است کاپرون  
فتح کاف الف فتح جیم فارسی با فخی وضم لام و سکون او نون اسم مستوفی است که کف آکینه  
است بلج الرجان نیز گویند از کثرت و خون و حرارت زیاد کند بلغم کم نماید و قوی و  
نافع است و اسهال بدید آور و سفید چشم زایل سازد و چون طحال کند خارش و جرب و نفخ و  
و نجات مختف طبع است معده است کاشطه پاؤل ففتح کاف و الف و شین و فتح تا و  
فوقانی هند و ما هندی و با فارسی و الف فتح و ال هندی و سکون لام و هم پاؤل است  
گشت کاشطه پاؤل ففتح کاف و الف فتح شین و تا و فوقانی هندی و الف لام و ضم  
و و اسکر کنجی از هند الوست کاشطه پاؤل ففتح کاف و الف فتح شین و سکون کاف فارسی و  
و کسرون و یا تختانی اسم گرامر است کاشطه پاؤل ففتح کاف و الف فتح شین و سکون  
با و موحد و وادجهول و کسبر جیم و سکون یا تختانی اسم پاکیرنی است کاشطه پاؤل ففتح کاف و  
و کسرام و سکون یا تختانی و فتح شین و سکون و هله و کیشتر الف نیز آمده بنا کس  
بود و شاخ و برگ یک کو چاک دارد و خشک است که میفرشند کینجی و مشابهت به با و ریوی  
و بار و بقدر غنای دارد و از و بار یک غنای بل و زردی در حالت خشکی و قسم بسیار  
سفید و سیاه هر دو چرب شیرین و قلیل بود و منی میفرشد و غلبه اخلاط ثلثه را بر باید و چست  
فرج زنان که سبب خون شده یافته باشد از دفع کند و قالض شکم و رافع است و قسم بسیار  
استهباست کاشطه پاؤل ففتح کاف و الف فتح شین و سکون و کسرام و فارسی و فخر و سکون و  
سر است و تر و مزه شیرین دارد و مقوی بدن است و رنگ آن برافزود و قالض شکم  
با در انگیزد و تلخه بر باید و دق و نافع بود کاشطه پاؤل ففتح کاف و الف فتح شین و سکون و  
نوشته و الف اسم مخلص است و گاهی فقط کولی نیز اضافه نمایند و کولی کاشطه پاؤل ففتح کاف و

گشتن یک ساعت  
خوردن طعام و  
که در معده حرارت دارد  
است که میان خوردن طعام  
و بعد از وقت آب خوردن  
خلافت باردی که  
و کثیر البطن است  
را منع است و آب سرد  
نوشیدن منع است

۱۳۳  
در ایام و با که حرارت کثیر  
مسرور باشد و بعضی کسان  
طعام کمتری میخورند  
چون آب سرد میخورند  
استهباست کاشطه پاؤل ففتح کاف و  
در بعضی کس که در ایام  
برادات و کثرت نوشیدن  
بالجمله چون عطش صادق کامل  
باشد در هر حال  
در ایام و با که حرارت کثیر  
مسرور باشد و بعضی کسان  
طعام کمتری میخورند  
چون آب سرد میخورند  
استهباست کاشطه پاؤل ففتح کاف و

استهباست کاشطه پاؤل ففتح کاف و  
المقدار کم و کثیر  
نوشیدن آب و عسل  
سر و بدن و عسل  
نوشیدن آب با عسل  
سر و بدن و عسل  
نوشیدن آب با عسل







اب باران است  
 آب چشمه در فتن  
 آب سرد است و جود  
 که در آن باران است  
 که در آن باران است  
 که در آن باران است

باد صحران    باد شمال    باد غربی    باد شرقی    باد جنوبی    باد شمال غربی    باد شمال شرقی    باد جنوب غربی    باد جنوب شرقی    باد شمال غربی    باد شمال شرقی    باد جنوب غربی    باد جنوب شرقی

سفید پوست بسیار سخت و در چون او را کوب نمایند نرم میشود و پوست او را دور کرده  
 از سیمان نیره ریزه بکنند بعد از آن بکوبند و با جعفری استعمال نمایند بدن را قوت بخشد و عینا  
 بادوی دور نماید و موسی سفید سیاه نماید و دماست خوردن بسیار و باعث غشه نوشته اند و  
 دارد و دما دما می اونی نمودن شیر تازه در خون باد خوردن است و شود و با کبریا با شکر  
 کل یکلف تو با عرق النساء بکنند سودمند بود و صاحب شکوهی در قونج جرب است  
 و نوز در اقم هم گرم است چونیت دارد و اولی عدم استعمال مگر عند الضرورت با صلیحات در او  
 مسکه نیز شمع میشود و بشرط موافقت مزاج فایده عظیم نماید چنانچه دومی را شتم که برضی درود  
 و باغ متبل باشد و با وجود احتمال افیون معاجین کسان را مرض زایل نمیشد لاچار دو اندک و بطریق  
 گاهی تنها گاهی با افیون گاهی با دوی دیگر مناسبه مرض شرح نمود عارضه زایل گردید و حرار  
 در مزاج بطور رسید چرمی بفتح کاف و سکون جیم فارسی کسر او مملد سکون یا تختانی شیرین  
 و گرم و سبک بلین دشتی طعام و صغیر افزا و اسم مقبوله است با ضافه با عوض یا تختانی نیز آمده  
 و فواید آنچه نزد اقم تحقیق گردید در پیه نوشته است و تیر کجری اسم میوه پیاده است که اکثر  
 در زراعت میباشد بنابر کندی تیر تلخ و ماضم دشتی طعام نوز در اقم گرم است و نیز او را  
 دو حصه نموده خشک میکنند و در خون آن را بریان کرده و نمک را بنحویزند بسیار لذیذ میشود و در افحال  
 قوی و نیز تازه او را نیز بخورند و چون گوشت بید از نذ باعث زود بهر شدن است و در اکثر  
 سفوف نامندی ماضم و مقوی معده داخل است که بفتح کاف و ضم جیم فارسی و سکون و  
 و را مملد و کرجی و صغیر آخر را بعد از کاف هم می آید و قسم بود کجی را که کجی گویند و کجی  
 نیز دویم را کجی بزرگ نیز کجی از مطلق او را کجی است سوم را کجی کجی گویند و آن  
 عبارت از زرد باد است هر سه کجی در خواصش یک است لیکن کجی کجی خوشبو تر بود و از وی

باد صحران در موسم گرما باد  
 رعد بار و بکسک بهوانند  
 بار بکسک و بعضی باران  
 ایام سرد باران شود و از دوزخ  
 آب چشمه و باران است  
 آب باران است چون  
 کاف و آب و آب  
 زرد آب و آب و آب  
 ۱۴۸  
 در آب حلف زار کسکون  
 حاشی این به بیان  
 میشود و بیان که برف  
 به واسطه است که بسته  
 شد و بزمین افتد  
 بهر کجی گویند و کجی  
 است که در کجی  
 بسته شود و کجی  
 بسته شود و کجی  
 بسته شود و کجی

باد صحران    باد شمال    باد غربی    باد شرقی    باد جنوبی    باد شمال غربی    باد شمال شرقی    باد جنوب غربی    باد جنوب شرقی    باد شمال غربی    باد شمال شرقی    باد جنوب غربی    باد جنوب شرقی



در زمین رطوبت است / باشد آب نوار / درین کرم جمع / درین کرم جمع / درین کرم جمع

بوی کافور می آید و بالجملة نرا جوش گرم و سبک و شبنمی طعام و دافع جذام و بواسیر و امیل و  
جراحات و تنگی نفس با و گواره و فساد و بلغم و قائل کرم شکم فصل الاله جمله  
که هم بفتح کاف دال جمله سکون میم و کد تبخیر شده بعد از دال جمله نون و  
با و صوحده و قسمی است از و مهنوت و قسم دیگر و هول کدم و هوم کدم نیز از اقسام او نوشته اند  
گل آن سماعه آسود برگ درخت او بسان چار مغز سه سر و دافع فساد بلغم و صفرا و خون  
فصل الاله جمله کرم بفتح کاف سکون و جمله نون الف لبید و خوره او پس از  
سه سال رسد در آغاز سبز و ترش و تلخی آن پیش از روی گراید و تلخی آن در و در چنگلی سرخ و تیز  
چون بر بماند سبزی باز گردد و درخت او بسان لیمو و برگش تلخی پسین و تخمه او چون پیکان  
خالی و گل او چار برگ سفید بود و خوشبو و غیره از او میدانند و عرق از او گلاب بسیار گیرند  
و آنز عرق بهار گویند و مزاج عرق بهار گرم است و خشک و همه ضعف باغ و قشر و قوت  
اشتها و باده و درد سینه و قولنج ریخی و خفقان و خشی مفید نوشته اند و دماست او را نهفت  
در روزی دو اوقیه باشد که ربع درم جهت دفع سبز از جگر است نوشته اند و آب که فشانند آنرا  
سگنه اند و کرده مفید و شراب آن ناشتا جهت قطع اسهال بواسیری نافع و در هندوستان از  
گلوری پان محلول عرق بهار بخور و امثال این بویان میمانند صاحب نسخه نوشته که از شکوفه  
که عرق گیرند آنرا عرق بهار در میان آنج و کشته اختلاف معلوم میشود و آنچه تحقیق نموده  
کرنا اطلاق او علی الاصح در شهر گل کشته پس از آن بر گل لیمو شیرین است عند الضرورت  
عطارد آن گل ترنج و نارنج و نارنگی و لیمو و چکوتره و جنه می عرق کشیده و عرق بهار بکار  
می برند و این گلها را نیز در عرق گل کرنا گویند ظاهر آنست که در گلها اینقدر فرق میان  
باشد و اصل همه درخت کشته است صاحب شکری که نوشته است که در چنگلی شیرین سرخ

واقف آنست که در زمین رطوبت است / باشد آب نوار / درین کرم جمع / درین کرم جمع / درین کرم جمع  
خلاف آنست که از زمین بخاورد / طبه آنست در گوی ریش / می نماید و آب اگر آب است / ایستاده بر روی گوی که / از خود بدون کندی آن باشد / و آب معاون آنست که / از معاون حاصل شود آب

است و این قسم / است و این قسم / است و این قسم / است و این قسم / است و این قسم

نگاه روی در آب مطلقاً خواه چه باشد  
 و الضاروف می آید  
 کند مضائقه دارد  
 این همساده  
 بکن از ظرف پیرای  
 باید اینجاست  
 ن باز رفت اقلها

میشود و چون زیر باند باز سرگرد و از باخیانان که در وقت کرده شد انکار نمی نمودند و می دانستند  
 هم نیامده است که بنده نام نمر است لفتح کاف و نشدید تا فوقانی و اما اینهمه تنها که مذکور شد  
 نزدیک هم اند و الله اعلم بالصواب که وقت لفتح کاف را و مهله سکون و او و حصار و  
 و دال مهله و الف و ضا و کاف ثانی ساکن پس از کاف بگویند که یعنی کله و قند و اگر مردی  
 نیز گویند لفتح کاف را و مهله ویم سکون و مهله و کسر ل مهله و یا و تخی و می و کسر شین  
 است بکسر کاف و را و مهله و شین مجبیه و سکون و نون فتح با و فارسی و یا و سکون لام که مشهور است  
 که و ندی است عوض الف تخی در اسم اول قسم اول سرخ سفید و قسم دوم سفید و سیاه  
 و چون قسم دوم مشابهت بزرگ کشتن که سیاه بوده است لهذا با این اسم سسی گشته گلش  
 بن جوی خام هر دو ترش گرم و گران محبت است بلغم و ریده آن شیرین ترش کم دارد  
 و سبک و شسته طعام و دافع فساد با و صفر و خشک اگر آب و دانه خاصیت خام و دانه  
 که بر لفتح کاف کسر را و مهله و سکون تخی و لام و عوض لام را و مهله نیز آمده است یعنی  
 که بر در تخی است که برگشتارد و شاخه و از سرخ او بر آید و بسیار دارد و طول او و بقدر درخت  
 کنار و کم و زیاد و آن گل شسته برگه خورد دارد و فراوان شکفته و خوشایند می خورد و شمار او را و  
 اگر آن نیز می سازند در میان آب نمک و روغن سیاه و شمار او اول سبز و بعد از آن سرخ کرده و  
 چون زیر باند سیاه گردد و قطره گرد و کم و زیاد از آن میشود و در بود و خوشنما شود و تلخ و تیز و  
 گرم و ملین دافع فساد بلغم و داسیل و شور و آس و اعضا و فساد و سر و بوی شیرین و میافع  
 بلغم و صغیر او و الی با جد آچار شمار او برضا که امراض دارد و شسته مثل فالج و استرخا و ابتداء  
 بخوردن آچار درستی بسیار میشود و اجازت میدادند و میفرمودند که بسبب می اصلی بیشتر  
 با عصاب کمتر نماید همچنین سبب بخور کبر کمری لفتح کاف را و مهله و سکون با و کسر

این فو و نشین خوردن بر  
 می که اخسته منوع است  
 اما احکام چاهها مجبیه مکان  
 و صرف مختلف است  
 و فصلترین آب چاه است  
 که بسیار بزرگ و سبک  
 و دافع تر باشد و صرف  
 بیشتر شود و چاه فسیخ

۱۵۰

بود و صف داشت  
 باشد آب بعضی چاهها  
 و لطافت و سبک و عادت  
 و آب سنگ است و عادت  
 در آب نوشیدن آب عادت  
 تمام دارد از اجاست که مردم  
 بسیار می کشند و آب  
 چاهها عادت گرفته اند  
 چاهها عادت پانصد و هشتاد

چاهها عادت پانصد و هشتاد  
 چاهها عادت پانصد و هشتاد  
 چاهها عادت پانصد و هشتاد  
 چاهها عادت پانصد و هشتاد

گویند و آب سبکیان  
 و آب علف زار  
 زبون است و آب  
 معدن طلا و نقره  
 نفخ دل و تقویت  
 روخا و آب کان این  
 تقویت اعضا و اندام  
 شکم و تصلیب اعضا و اندام

همه و سکون یا تختانی و بعضی یا یا تختانی و بعضی یا یا تختانی و بعضی یا یا تختانی  
 میوه هند است تاب نماند و میباید سیاه رنگ اقیانوس دراز مثل جمال گوشت و از و اندکی  
 باریک درون مغز سفید او را همراه نمک فلفل بود واده میخورد بسیار بالذت و مقوی باه  
 مخاط منی و قاضی شکم و روانست اتم است که در رنگ فتح کاف را در همه و سکون  
 و فتح را در همه و خفا و نون و سکون کاف سی و در کلهای بفتح کاف سکون را در همه و فتح میم  
 کاف خفا و الف اسم مرکب است که شش دهان بکاف را در همه و نون  
 معجمه و فتح نون در همه و خفا و الف نون ثانی قسیمی از پنج است و نجاست بطلاق  
 ساطی کروانک کاف سکون همه و فتح و الف فتح نون سکون کاف طایری  
 اصبت نمک و گوشتش باز می شود و بر لب و بر لب می باشد و در صحرایم لیکن در بای کلان  
 و در بر صحرایست که کر افق کاف سکون را در همه و فتح کاف را در همه و ثانی و الف و فتح  
 مشهور است طایریست ناما رنگ کلنگ و اندکی از آن کو چاک و یک پیاد از و چشمها بسیار رخ  
 و متصل بر دو گوش های سفید و از گردن موهای سیاه پیش سینه او زان دارد و در موسم گذر  
 کلنگ از و لایات سرد سیری آید گوشتش مسنن و پی و مقوی اعضاست که نجو  
 بفتح کاف را در همه و خفا و نون ضم جم شد و فتح و الف قسیمی است از و کرگی به یار  
 تختانی و بعضی و الف کرگی که نیز بعضی و الف کاف کرگی نیز به نون و بعضی و الف  
 و الف یا تخم سب اقیانوس سفید قلیلی سرخی آینه یعنی فاختی و بعضی یا فاختی  
 رنگت سبک است ستر گنده بقدر باز و زیاده از آن بعضی برابر بلوط خورد و چون حشر  
 دند صدائی از و شمال با دام بظهور رسد و در جوف او مغز سفید مثل کمانه بر آید و درخت او  
 قلع آوم و کم زیاده از آن و شاخها باریک است نه بر آید مثل جیار شود و در میان پهلوی ها

طال و منع اسهال معدی و  
 خربکفت جماع میکند  
 و اگر طلا و نقره و آهن را کم  
 کرده سبک است و قرات و آب  
 خاص سرد نماید تا آب  
 این اشیا بود در حکم این  
 آب در شفت مثل آب جادو  
 این اشیا باشد و آب  
 این اشیا که نهایی نذر تان

۱۵۱

بمنزله است یک جهت در طایر  
 خوب است و در ادوات نوین  
 آب کاهنای مذکور جایز نیست  
 چه به آنها سعادون اگر چه  
 طلا و نقره سست و است  
 باشد تنگی بول سست  
 خاصه که نوشیدن آنها سست  
 واقع شود و چون همه سعادون  
 سواد معدن طلا و نقره

و این زنون است  
 آب اینها را زنون  
 در طایر و در اسباب  
 اما آب و نثار در اسباب  
 میکند خواه بوشند  
 خواه در آن بوشند  
 خواه بر آن بوشند



واستقامت و تقویت و غذا و ضعیفه نفع میکند  
 دندان و تقویت و تقویت و تقویت و تقویت  
 و تقویت و تقویت و تقویت و تقویت

و ان بهترین قسام اوست و طریق بخش او بسیار است لیکن همراه پیاز پنجه شود و در لذت  
 و تقویت باه اقوی و آنچه بدون پیاز پنجه شود در تقویت معده و بر عت هم بود و  
 حرارت کمتر بطور آر در کیهو رقیق کاف سکون و هله و فتح کاف و ضم با ز فاری  
 و سکون و او و بار هله اسم کپور است که کند و فتح کاف سکون و هله و فتح کاف و ضم  
 و خفا و نو و ال هله و نامی کنار خورد و در گران است و شیرین و دفع فساد و باد و  
 ازین جبهه سیری نیست بلکه قسم خورد سیر باغی است زیرا که جبهه سیری یعنی صحرای ترش  
 شیرین بود که شستن اگر آب کاف و بار هله و سکون شین و سکون و فتح الف  
 کاف و سی و سکون و بار هله و الف اسم اگر یاه که کاف و فتح کاف و سکون و هله و  
 فتح کاف و الف و ضم نو و او اسم که است که کفی و فتح کاف و سکون و هله و فتح کاف  
 و کستره و فوقانی هندی و سکون و تخانی اسم که است که کفی و فتح کاف و سکون و هله و  
 کفون و سکون و یا تخانی این گل بیشتر در کوکن میشود و نیز و تلخ و گرم بود و صفرا و بلغم و نفخ  
 و گرم شکم دفع نماید که اگر کاف و فتح کاف و هله و الف و ضم کاف و فاری سکون و خفا  
 نو و سکون ال هله اسم کپور است و گذشت که شستن چو ته کا کاف و بار هله و سکون  
 شین و حجه نو و ضم جیم و سکون او و تار فوقانی و خفا و فتح کاف و الف اسم جوی است  
 گل مایل بسیار باشد که کاف و فتح کاف و سکون و هله و کاف و فتح با فاری  
 و خفا و سکون لام اسم بهر است که ریه و فتح کاف و بار هله و الف و ضم کاف و فاری  
 آن و سکون ه اسم پیل است که رتا و فتح کاف و بار هله و الف و سکون نو و تار  
 فیه وانی و الف اسم بر شاست که شستن بر تا کاف و بار هله و سکون شین و حجه  
 و نو و و بار و سر حجه و مشوره و سکون و بار هله و فتح تار فوقانی و الف اسم که بهر است

سر کرده باشند عادت  
 و تقویت و تقویت و تقویت و تقویت  
 و تقویت و تقویت و تقویت و تقویت

۱۵۳  
 فلفل سیاه که در خارش پیدا  
 میاز و اصل و حضرت آن  
 از خوردن بهر و شیرین توان  
 کرد اما شستن به آن از آب شستن  
 از آله خارش و قوبا و غلیل خون  
 بسته زبر جلد و قتل و قتل و قتل  
 و فلفل با مراض عصبه چون در  
 و فلفل و اسهال و اسهال و اسهال  
 و فلفل و اسهال و اسهال و اسهال

و فلفل و اسهال و اسهال و اسهال  
 و فلفل و اسهال و اسهال و اسهال  
 و فلفل و اسهال و اسهال و اسهال

در اوقات بایک کثیر از  
وکیل المسلمین باینکه اکثر  
از یک انگار غرض آب  
نمیست خام زنیات  
وقتی ساختند نو است  
بیشتر و اگر از  
آب فغض کرد

شخصی که در  
کافه بطریق  
از زمان و غیره غفلت  
نمود و بعد از آن  
نوشته اندک آب  
نوشته و اخذ

ای آس کرده غلوه چند کند و فرو برد بعد از ساعتی استغفر بخند اگر موی در میان  
غلوله یا بجهت شود و اگر نه سبب کسوف شک کند و بار یک سازد و با شهاب غلوله نشود  
مقدار دو درم وقت نماز دیگر بخورد و یک گانه شیر مادر گاو بالای آن بنوشد و چون  
شب آید نیم غلوله از آن دهن گیرد و در جماعت مشغول گردد اما کد کسیر و  
بفتح کاف کسیرین بطن و یار تختانی بچول و ضم راه مملو سکون و او و با کاف محض و او  
نیز آید ای کسیر کسیر سستی است سیاه پر موی رسته بشیر و سر و گران و افغان  
صفر او خون سوزش اعضا و قاض شکم و مولدنی و بطن و باد و سکن شنگلی علی الخصوص  
اگر او را سینه پوست بخورند لیکن این را خائیده آتش فرو برده بپزند نقل که باعث تبرید  
و عدم نقل است بجای آن از اسایده در شربت گلابیات حل کرده صافی نموده  
و باعث برودت نافع سوزاک و سیاه است و امید آنکه خصوص که همراه پوست بسیار  
لیکن بغیر پوست لطیف است و با اقبال طبع کسور یا مرگ بفتح کاف و سید مملو ضم  
تا فوقانی و سکون او و کسر راه مملو و یار تختانی و الف کسیر و سکون راه مملو ثانی و  
کاف فای گوشتش نظم شیرین بکد نفاذ و اشتها آورد و گوشت ماده و کسر و دفع  
تب سرفه و سوز خون و سنگی نفس و میگوید صاحب المخلوقات در تب و بگا لا بسیار  
بشکل آس و باز یاقوتی و و ناکه از دهنش بیرون آید بسان فیل و شکم فضل است که بنا  
او و نیز چون انضج یافت خارش عظیم میرسد بر شنگی نو که در محل ناف بخورد و از آن لذت باید  
و آن ماده از آن منفعش و مانند ریم و اهل آن یار تمتع بایند و آن نیکوترین شکم است  
ذی شاکت را تم بوطریق ارغمان راجه کوهستان جبهه سری نگر او را بعد و سال سال  
میفرستاد گرم و معوی کسینه کاف و سید مملو و خفا و خون ضم با موصده و ناکه سید

بجای آورد و نصف آب  
باجمع آب بسیار گرم  
مصابیت از نوشیدن آب  
و خوابیدن با پای سرد و اگر  
باز نه البته قدری آب سرد  
از کوزه ضیق الراس تواند داد  
و اگر در شب نوشید باید که  
بعد نوشیدن آب با نوبت  
خوابید بلکه اندک زبانه

۱۵۵

نوشید و سخن گوید بمانی  
از خواب بیدار شود اگر چه بیدار  
از طعام غلبه نباشد تا که بواس  
جمع گردد و طبع بحال بناید آب  
باید نوشید و اگر کسی را مصاب  
را تشنگی نباشد خواه در صحت خواه  
در مرض باید که بعد نوشیدن  
آب کسیر و امتلاء معده از آن  
کند تا از اخذ کثرت

لطیف از سبک  
صدا را اگر خواهد که  
باید در ظرف نخل  
نزد و با نفاذ  
باید در ظرف نخل  
باید در ظرف نخل







بذات اوست و طهرای  
 الافلاک مخصوص  
 در دایره گریه اندر  
 در دایره گریه اندر  
 در دایره گریه اندر  
 در دایره گریه اندر

نیز گویند سر و قابض شکم و دافع بواسیر خونی و فساد بلغم و صفرا و تخم که معده است به کول  
 گشته تابستانی شیرین سرد و گران دافع فساد و صفرا و خون و سوزش اعضا و دفرانده بلغم  
 و باد و راقم او را در نیاری تشنگی که با طفل در گراما عرض میشود و تجربه نموده که در ظرف خوردن  
 آب اطفال تخم نامتعدد در انداخته همان آب اطفال داده شد دفع کلی میرساند و نیز سبزی  
 او را که در میان دانه او میباشد در آب ساییده طفل را بدیند اثر سموم و اطلاق شکم و تشنگی  
 بر طرف سازد و در ادویه قلاع نیز استعمال است و نال یعنی باق گل او و ساوک یعنی بیخ او  
 و منال یعنی ریسمانچ او هر سه شیرین سرد و خشک مبهی قابض شکم و دافع صفرا و خون  
 و سوزش اعضا و دگل کول دو گونه بود یک سنگام تابش اقباب بشکند و بهر سو که خوا  
 کند و بدان جانب آرد و بشام غنچه و شقایق مانند سفید سرخی تل و برگها، او از بس  
 کمتر نباشد و در و نه اوزر و دغره و طی شکل که قاعده بالادار و تخمها میوه اوست شیرین  
 و سرد و برافرو زنده رنگ است و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و تشنگی و سوزش اعضا و  
 جذام و آبله و فساد زهر و جوشیدگی ساری و دیگر چهار برگ سفید که در فروغ ماه شکفته  
 و بدستور بگردد و لیکن غنچه نشود و کول سرخ و کول نیل و اگر درین اندک سفیدی بود آنرا  
 کمود و کمودنی گویند یعنی گل خور که در فروغ ماه تاب شکفته این خاصیت فروتر از  
 کول سفید گل است و کول نیلی را نیلوفرو گویند کلنک بفتح کاف لام و خضار  
 نون و فتح باز موحده و سکون کاف ثانی درختی است گران وزن از جوهر آرد  
 و نیز آرد آرد و برنجی خود خام بنید از نذ سائیده او سفید تیره بود در خوشبو بسیار شیرین  
 دافع کاف است و در خاصیت مطابق بر کچن است شهبه بلایک است و نیز اطفال  
 این لفظ بر اقسام لیونیم میگفته کلنک را می بفتح کاف سکون الم و فتح کاف

از صفات او کس صفتی است  
 و علی که و اصحاب اجماع ابا بعد  
 میسکوبه عاصی بر معاصی  
 غلام محمد بن حکیم محمد صادق  
 بن اشرف العلماء حکیم  
 محمد شریف خان که چون تاج  
 حکمت عیله در معاش و معاد  
 اظهر من الشمس و این کلام  
 ۱۵۸

است اللهم فقل یا رسول الله  
 بنابر علیه بخاطر قاتر نیست که  
 اقبال حکای بنین بعض  
 مشا بر دیگر تعلق باین حکمت  
 داشته باشند و راه هم آرد  
 در سائله ترتیب داده چهارده  
 مطالبه خود دارد و تا به از ترتیب  
 اخلاق بر داشته شود و سعادت  
 دینی و دنیوی حاصل کرده آید  
 بنفشه که در آنکه در سائله  
 نقش او و ترتیب در سائله

در دایره گریه اندر  
 در دایره گریه اندر  
 در دایره گریه اندر  
 در دایره گریه اندر

از قلم مولف نگین کار  
بدیعی خبری بود و اندر کار  
چو در نظر از در اصلاح  
فرماند این جا از فصل  
پانزده فصل  
اول در بیان حال جو  
در وقت اخراج استخفین  
از قلم مولف نگین کار

و سکون یار تخانی اسم لاکلی است کلیم بضم کاف کسر لام و سکون یار تخانی فتح  
جیم و سکون نون بهترش سرخ رنگ بطبر که است گرم و خشک دویم بصلح معده و  
دافع قویج و در درگده و باضم طعام و دافع عرق النساء و حابس بول و دافع صرع و صواع  
سرد و محرک باه و باضم بطنیه و فوق و هرگاه قدری در دهن گذارند از اله به الصوت  
و او از گلو صاف کند و تقویت باه نماید و اگر بکدرم از سوده در شیر گاوانداخته تا  
نبوشند بسیار در باه افزاید و مقوی اعضاء باطنی و مضر بل مصلح آن کثیر و خیر با  
چرب کلیم بضم کاف سکون لام و کسر تاء فوقانی و باه اندمی و یار تخانی ساکن  
چکر نیز گویند و از اینست بیا براق و بعضی مایل بسفیدی شیه تخم کتان از درگت  
مایل تبد ویر و شیرین بکام بضم تلخ و زخمت و گرم و سبک محدث صفرا و سوزش  
و حابس عرق و دافع فاذر سر و سرفه و فساد بطن و باد و فواق و گرم شکم و شکننده  
و نفخ و در دافع در شکم و تشنگی و مضغ نور چشم و مقلل سنی و قسمی از و صحرای  
سرد و دافع امراض چشم و فساد زبر بفراسی شش بندی و بجز بی حب قلک کلیم  
بضم کاف فتح لام و سکون نون فتح تاء فوقانی و الف قسمی از تاء و است کلیم  
کاف و فتح لام و سکون نون و کاف فارسی اسم کوچ است و فتح کاف کسر لام و باضا  
الف بعد کاف یعنی کانک اسم تر بوز است کلیم بضم کاف فتح لام و خفا  
نون فتح کاف فارسی و فتح راه مملو سکون یا نیز اسم تر بوز است کلیم بضم کاف  
و لام و سکون و او و خفا نون و کسر جیم و سکون یار تخانی اسم بیا دانه الیت در  
تحلیل ریح و نفخ شکم و رفع فیض تجر بریده کلیم بضم کاف و لام الف فتح فاو  
سکون راه مملو اسم نوک است کلیم بضم کاف کسر لام و تشدید و ال مملو بضم ن

طافت پس یکیکه تجاوز کند از این  
و نقد اند چون  
و منفط است  
پود که مال خود بدو و کسی چینی  
بگوید و نیز گفته اند چو پیش از  
خواستن دادن است و بعد از  
خواستن مکافات خواست  
اجتناب بسیار این است که  
بچه بربری صاحب کرم  
کسیر بود اگر چه در پیش باشد و

۱۵۹

در خیال خوار بود اگر چه در نظر باشد  
سزاوار احسان آنکس است که کافر  
نعمت نبود عطا بر فاسق و فوین  
دست برافتنی خیر آن مخصوص است  
بفقر یا بافنا اگر بی صاحبی است  
و گرم را بپزنی اندک فراگیری از پند  
بذل کم پایدار به از بسیار پایدار  
یکه قول بخش عطا از تو که بدست  
کیاری داده است زانکه و کار  
خیر چه اگر قول کند بخش  
بناشد عطا بخش

کافوت که با شش باشد  
فنی شب شود گفت  
بسیح فضیلت است که  
آوده که از استاد بپوش  
ظاهر نکرده و نیز بپوش  
بناشد عطا بخش

و سکون را و جمله میم سالکته اسم بیسته است کلسه بفتح کاف سکون لام و کسرین جمله  
 و سکون یا تختانی اسم پرشت برنی است کلسه بفتح کاف کسر لام و سکون  
 یا تختانی و فتح سین جمله و سکون را و جمله اسم کالیسته فصل المیم که و بضم  
 کاف میم و واو مجهول سکون ال جمله کول سرخ و نیلی اگر در برین اندک سفیدی  
 انرا باین نام خوانند که و فی بضم کاف میم و واو و سکون و ال جمله و کسر نون  
 و سکون یا تختانی یعنی گل کول خور که در فروغ ماهتاب میگفتند این در خاصیت  
 فروتر از کول سفید گل و کول نیلی را نیلو فرگویند که بفتح کاف و سکون اسم  
 و فتح را و جمله و سکون کاف ثانی کر مرک با ضافه را و جمله بعد از کاف میم بعد از ان  
 آمده است و با ضافه ما و الف بر لغه اول و تقدیم و تاخیر را میم آمده یعنی که که او را  
 زاید از درخت پیری یعنی کنار اندکی و بعضی مثل آن و برگش به انبوه و نوک را و برگ  
 کلان او از برگ سنگره عریض و قصیر و اوس و منبر و باریک است مشهور خار و دار مجروش  
 ز ستایست و افشرد از و بیا رتفه دست میشود رافع صفراء و سرد و قابض شکم و رافع  
 فساد باد و بغم و بزبان تر قیدگی میرساند و مصلح آن خوردن او همراه چونه و نمک است  
 بفتح کاف و ضم میم و سکون و واو و کسر نون و سکون یا تختانی اسم غلبه الشلب است  
 فصل النون که بیا بفتح کاف خفاء نون و فتح با و موحده و خفاء ما و الف و ال  
 شیرین و گرم و کران و با و انگیز و دافع فساد و صفرا و خون و قبض شکم و تب و قولنج و ثمر او گرا  
 و مقوی و بالابنده موی سر و موله منی و دافع فساد باد و صفرا و دق و تشنگی و خون  
 و در بول از جمله رساین است که بهاری به از دیا و تختانی در آخر نیز آمده است  
 بعض الف در لغه اول یا تختانی آمده است یعنی که بیا بفتح کاف و سکون نون

باشد بهتر است از آنکه در دکان  
 بپارند چه خانه و زمین هم دارد  
 که در آن دینه کنند فصل دوم  
 در بیان حال سکون یعنی بی جانکه  
 شکر است به باشد عفت و عکس از آنجا  
 که در آن است پستی بر طوقه پانزده فصل  
 است و در سطوفه نموده یکبار سفر کرد  
 در اثبات بدن شربابی اوز بون نون  
 مردمان است از روی این سخن آید  
 ۱۶۰

پیش مردمان خود و بزرگ  
 اعضا خود را  
 بزرگی فرموده که بپوشان اعضا  
 فاسد سازد و از نوم است و اعضا  
 و دفع است از جهت حرکت و سایر  
 و دفع است از جهت حرکت و سایر  
 اعضا است و در این اعضا  
 سینه داخل میگردد و فساد و دافع  
 خود و بزرگ است و بپوشان اعضا  
 و اعضا را از فساد و بپوشان اعضا

فصل در بیان حال سکون  
 است از روی این سخن آید  
 در بیان حال سکون  
 است از روی این سخن آید

من اندر او بنده ایما هست  
بخت و غضب را در دیده  
چگونه بادشاهان با او کرد  
را از اختلاف یک گفت  
همه اطراف قلعه را بادشاه  
فرمود که درین است  
طعام را در عین

از سقوط مش

که نگیرد شود گفت کند کنایی که در دلم  
است میل خروج دارد و البته بیرون  
است بوسه و قول سطر اعلا گفتند  
که فلان دشمن تو را و گفت میخوانم  
که گویند کند اند زن اگر دفن کرده  
شود بهتر است از اینکه ترش کرده شود  
و فیروان عادل فرمود بر سر گذشت  
غم خوید اگر نباشد از زنی پس زن گلان

[illegible]



عادت باعث ازاد بیست  
چنان که جویندگی است  
در مملکت ایالتی است از غیره پند  
گشت سرفراز کرد ان موجود  
است و اندیشه یاری و  
گفت از نظامی زیاد کرد این  
بجزی دستور



سوانی بنیادی بنیادگان  
 که این خود خود از این  
 است که این خود از این  
 است که این خود از این





ای بنوای بنده گلشن  
 که با خود خدا را می افروز  
 خود بخود زبیر و بی همسان  
 است اگر در دست قاسم  
 ببار داد و فانی کلام در قصد  
 وقت و حال بیند بره  
 و در دامن کردن است به ظاهر  
 و در میان فتنه گلزار







و دوستی را با او بدین  
دوستی و دوستانه  
و دوستی را با او بدین  
دوستی و دوستانه



که ام کی عاقل است گفت  
و خود را از اندر پرسیدم که از زمان  
است از حقیقت آن بزرگوار  
باز که از اندر پرسیدم که از زمان  
عاقل کی است که بخشد  
بود و می پنداشت که بخشد  
آن بود که زبان خوشی قادر  
خود را از دست نگه دارد و عاقل  
نمی است که زبان

[illegible]

از کز این اوصاف و صفات  
که دست از تمام باز دارد  
هنوز استیلا باقی باشد  
قدر آن باید دانست  
ندانی بهتر از فهم نیست  
و حسب طبع داشتن لازم  
بودن و خوشبختی بودن  
بر انداختن و بجا نماندن  
ای طبع شگفت

است اگر در طرف کین  
 باشد تصور ندارد در لسان  
 و اگر در طرف کین  
 باشد تصور ندارد در لسان  
 و اگر در طرف کین  
 باشد تصور ندارد در لسان

برگ ریزه بسیار دارد و دو قسم نوشته اند یکی بزرگ و دویم خرد و نور اخاریا و کینه را کم بود و  
 پوست در وین ایشان صغیر را مفید بود و اگر برگ را آس کرده چشم هندی حرارت چشم برطرف  
 سازد هر دو زخمت و گرم و تر و دافع سرفه و بلغم و عطشها بلغمی و الواسع اسهال و اقسام بواسیر را  
 نافع بود و برگ نرسته او چون در آب شرب تر کرده صبح در همان آب سائیده بخورند برای  
 سوزاک جرب مانند تجربه رسیده است و صمغ او و پوستیخ او و پهلوی او برای تقویت  
 باه و تغلیظ سننی تجربه رسیده است کیست بکاف و سکون یاو تختانی و تاو خوقا  
 بندی و بعد از تاو خوقانی هندی یاو تختانی نیز آمده است یعنی کبشی ریم آهن است شیرین  
 و تر و گرم بود و باد و گرم و در شکم بر طرف کند و سیلان منی و قوینج و اما من قنم کا باب  
**الفارسی فصل الالف** کاف بفتح کاف فارسی و الف و فتح جیم سکون را و  
 هبله بطیم شیرین و معتدل در سرد و گرمی و شبنمی طعام قافض شکم و دافع کسیت و بواسیر و  
 و خضاد بلغم و باو فارسی گذر گویند و از مجربات را قنم است بجهت خفکان چون او را در تنور بر  
 نموده پوست باریک از اجدا کرده خسته میرون انداخته و در کالانموده شیب بپا  
 گذارند و صبح قدری بید شکم گلاب پاشیده تنها بخورند یا با قند سفید آمیخته تناول نمایند  
 و نیز او را کوفته آب نر گرفته همراه گلاب بید شکم بخورند بجهت خفکان تقویت دل مجرب است  
 همچنین است اگر عرق او را بکشند و دیگر فواید در کتب یونانی مذکور است گانگرگی  
 بفتح کاف فارسی و الف خفان لون ساکنه و کاف فارسی ثانی و یاو تختانی مجهول ضم  
 راه هبله و کسر کاف فارسی ثالث و سکون یاو تختانی اسم لیکین است محمل الیاء  
 و لمونده گبر و لا الضم کاف فارسی و سکون یاو تختانی سکون و لاو ام و لمون  
 و او یاو تختانی نیز آمده یعنی کبر یاو بصری خف گویند و بفارسی پس خواص از کتب یونانی

همچنین امور عمل بر حدیث غیر الامور  
 او سببها نموده حد اعتدال را از دست  
 نهند و نیز که عیب علت از آن چیزی  
 که درش لا ادم است مثلاً عضوی را  
 اگر مار گذارد و از برای حفظ باقی اعضا  
 باید بود که ضرر خاص را بجهت دفع  
 عام بجز آن که اندک بکارد حصول آن

۱۴۲

مقدور باشد قبول نماید  
 و ازین علم حکمت صحت است  
 و صاحب پادشاه کتاب نایاب  
 عیار دانش و سیاست و بیان  
 و خواندن کیمیا و سعادت و کتب  
 اخلاق و فلسفه و شایسته و کتب  
 و نسخ فخر است چه یک بغیر  
 نباشد چه حکم خواند از نوشته  
 و کتابی شام و فاضل از کتب

و در کتب و کتب و کتب  
 و در کتب و کتب و کتب  
 و در کتب و کتب و کتب  
 و در کتب و کتب و کتب











کتب معتبره در این رشته  
 دفت الهام دست و چاروازی  
 بنار دخی نزار نوید  
 ظلم دست نکند در نقی  
 کند دخی نزار نوید

یک اند لیکن کین بل را از خرمی میگویند والد علم بالصلوب بطعم زخم و سنگام هم  
 و گرم و دافع امراض گلو بیماری دل و فساد صفرا و خون بلغم و تنگی نفس و سرفه و سب  
 گنده بهر روز پنج کاف فارسی و خضار لون فحم دال مبله و سکون با و کبر با و موحده  
 و سکون با و ضم را به مبله و دوا و مبله و فحم را به مبله و سکون با و ضم بهر روز هفت و بار موحده  
 گذشت کند رضم کاف فارسی و خضار لون و ضم دال مبله و سکون را به مبله و ضم را به مبله  
 و در بحث لام میاید گنجی بضم کاف فارسی و سکون لون فحم جیم و الف هم چنانست  
 کند سکت کاف فارسی و خضار لون فحم دال مبله و خضار با و مبله و سکون با و سکون  
 کاف هم ضم تلخ و گرم و ولیدین و دافع جذام و امراض سبز و فساد بلغم و باد و صفرا و آنگیز و اوله  
 رساین است بعربی کبریت گویند و عرق گوگرد را راقم برای جرب و دافنده استعمال  
 مجرب یافته و برای تقویت معده نیز مفید و مضر بدن است و ترش و بسیار تر بود و  
 خر مهره در و گداخته شود و نیز آب است و یک قطره از او برای فشرده یک فنجان کفایت میکند  
 و مقوی باه هم با وجود ترشی میداند و بطرقی که راقم عرق بر می آرد اینست که گیرند  
 پیاله چینی و در کنگره پشت او سه سوراخ کنند و تاریستی بر او نصب ده بخیری میایند و نیزند  
 و هر سه پایه چرخ نصب کنند و در میان چرخ کنند یک انگشت از نو و دو سه قفیل در و از  
 چینه که بگند یک سه ده آغشته باشد روشن سازند در هر سه پایه چینی ظرف نیز بگذارند تا  
 بسطح پیاله رسیده و در ظرف پائین بچکد لیکن در مکانیک چرخ روشن نمایند مخفی باشد  
 هوا با وزند و پارچه از اثر و دوش بوسیده میشود و جوب گند یک و دوش گند یک  
 علاج الامراض عجله نافه مرقوم است کند به کاف فارسی و خضار لون و  
 سکون دال مبله و خضار با و فحم کاف الف هم یک فی است یعنی دانه بود

۱۴۶

بر دخی که نقصان کشد بگذارد  
 و با بل و خن با باره گلو و در دل  
 پیش که نباید نمود چه که در پیشین  
 میشود و همچنین خوشنود از حسن ملک  
 علی الدوام صید دلهای خاص عام  
 میگردد باشند پس او را بگازان  
 نگاه دارند و بزرگان را بوجا حین پادشاه  
 در جلای که پیشین ساخته و غذا باشد از آن  
 میان کناره بگذراند و در پیشین است مردم  
 از آن دل و خوش آمد گویند

این صاحب کتب معتبره در این رشته  
 دفت الهام دست و چاروازی  
 بنار دخی نزار نوید  
 ظلم دست نکند در نقی  
 کند دخی نزار نوید

است و مقصود در افوت نونه  
که گمان او بر درست بوده  
در تعبیری اندازد و چون  
در جست و جوی سیدان بان  
است که نشانی او از اندر نظر تویر  
و ایمان نشسته است و حجت



[illegible]





راجع به  
 عمل در ادب و شرف  
 ملک و دولت  
 فاضلین این زمان خود  
 لایق بکوی بهشتان کوش  
 آنکه بوده اند سفاک  
 به آنکه دنیا را می بخشین  
 و نام که در بارگاه ازان بیرون

کلمه اول اسم گندم است چرب و میوه و مضر بود و استخوان شکسته دست سازد  
 و طبعش سرد و قوت بدن بخشد و باد بلغم دفع کند و نمی بخیزد و روغن چوبه او بر آید و او را  
 سوداوی مجرب است و بهترین طریق بر آوردن او نیست که گندم را در خالی را شب یک  
 در آب کوبد و صبح بطریق متعارفه در شیشه چوبه بکشد گیر و یک کافور سی و سکون یا در تخم  
 و ضم را در محله و سکون او شیرین زخم است و سرد بود و در خیارها مفید آید و منور بدن است و  
 دافع بواسیر حرارت بود و برای ابتدای او را مفع می نماید و مشابهت گلی از منی دارد و از  
 عطاران هندوستان وقت فقدان گل از منی گیر و را حوص امیدند باب الالام

**فصل الالف لانی** بفتح لام و الف کسرون و سکون یا در تخمانی و نیز او را با گندم  
 گیاهی است گویند اسم عربی اشان است لامی بفتح لام و الف کسرون و سکون یا در تخم  
 اسم السی نوشته اند لاکه به لام الف فتح کاف و بندی اسم است سرد و تر و برافزنده  
 رنگ و دافع فساد بلغم و خون صفرا و دماییل و شوره و بثور و جوش و گرمی و جدام و آب  
 جن برمی برای اساک منی اکثر در استعمال آمده صمغ کنار است و نیز دانه لاکه گویند و چون در  
 بعضی از تصرفات میکنند بدینصورت گرد که مروج است لاجامه بفتح لام الف و جیم و ه  
 و فتح نیم و خافون و دال مبلندی اسم فروزه است و در بحث یاد بادند که گشت لاجور  
 بفتح لام و الف سکون جیم و فتح و او و سکون و اول مبلندی و سرد بود و صفرا و دفع نماید لاکه  
 بفتح لام و الف خفا و نون و فتح کاف فارسی و کسرون و سکون یا در تخمانی اسم درخت کوکب است  
 گرم و دافع فساد باد و بلغم و ریشهای معده و امعاء و سهل متعین لاجامه بفتح لام و الف جیم و ه  
 مشد و خفا و الف اسم لاکه است **فصل الباء** الموحده بهیر بفتح لام و کسرون یا در تخم  
 و خفا و او یا در جیم و ه و الف کسرون است و دافع فساد و دماییل و جوشیدگی ساری و جدام

این بود که زردی بود و در سینه و فکات یافت و  
 و باد نیاید چون سکندر فکات یافت و  
 بود که ییل دینا یافت که در آن نوشته  
 و یکبار فساد و در سینه است و در آن  
 موجب اطلاع غرض و فساد است  
 سکندر به یو جانسی کللی گفت اگر با صفت  
 داری از از این باب نویستی ما می  
 گفت چگونه مصاحبت کن با تو که در  
 از تو فوتم و در جانسی کللی گفت که پادشاه

۱۸۲

و در این باب از پادشاه فغانی که چو در  
 و در این باب از پادشاه فغانی که چو در  
 و در این باب از پادشاه فغانی که چو در  
 و در این باب از پادشاه فغانی که چو در

[illegible]

147

بزرگ طلب سافتن دشمنان ایران  
دشمنان دره کردن حاجت نجایان  
و بزمین بره باشد از اخباری بنودار  
نخنان ننگه است خدام سلاطین چهار  
گروه اند چنانچه بنای بدن بی چهار  
عظم است بنای سلطنت بی ایران  
تثبیت نیز زد اول این شمشیر و ایران  
بمنزله آتش اند دوم ارباب قلم و ایران  
وزرا و ایشان بمنزله بوازند سوم  
مل سالت چون از گاران  
ان شایه



[illegible]



جاستی بن جبرنگاه  
 دوازده سپاه است  
 دشمنان اگر از آنجا  
 خدمت شایسته بفرستند  
 پشایق آن سرور را در کار  
 تحقیق نموده بویست بعت  
 عزادار عالم را فخر بخش

خشک یک سیر اشخار سایده بایم من نمک سنگ حق کرده بهم یغنه در به کندی و آن  
 بگل حکمت میطن سازند و بر دیگران گذارند چنانچه دینش بر دین از آن دیگران باده آتش کنند  
 و هر بار بسپنج آتشی به چنانچه باشد تا همه گذارند یکی شود و در کرده و به نیکو کار و جوکار و طلق و  
 کبریت و نمک شین و در مطبخ کجا ایستاده باشد رقیقه و بد عمل قوی و دیگر کچلون است بفتح کاف  
 و سکون جیم فار و ضم لام و سکون و او و فون نمک شین نیست که آنرا سحوق یا گویند و زبده الفوار  
 ملح الزجاج نیز نامند و آن انگشت نیست و نوحش در کچلون مذکور شد و دیگر او دهنه لول است  
 بفتح همزه و سکون و او و دال جمله و کبر صوره و خفا و سکون ال جمله ثانی مشهوره ال کاف  
 به الف خفا و فون کاف فارسی الف قسمی است از نمک کپاری که می زبده بطبع سبک فرایند  
 نون نشاء و هر جا که طلا کنند زود نفوذ کند و باد براند و دیگر سمنه رول است بفتح سین جمله و ضم نیم  
 سکون ن ضم دال جمله شد و سکون ب یغنی ملح محیط بطعم شیرین تلخ و متدل در گرمی و سردی  
 و تری و شسته و باضم و دافع فساد باد و مصلح صفراء و بلغم انگیزد و دیگر سینه و فون است  
 بکسر سیم جمله و یا شختانی مجهول و خفا و فون فتح دال جمله و باطن شیرین سرد و تر و بک شسته  
 و باضم و مقوی دل و بصیر و دافع فساد بلغم و صفراء مشهوره یا شور و دیگر گندون است بفتح کاف  
 فارسی و خفا و فون و سکون ال هندی و مشهوره یا سمنه لول گرم و سبک دافع فساد باد و  
 بلغم و سهیل و در بول فصل الهاء الهو ز این فتح لام و سکون با و ضم سیم جمله و سکون  
 نون گرم تر و اگر آن ملین سبی و باضم در جبر کسر کار موسیائی کند موسی بر ویاند و دراز کند  
 و خرد و افزاید و صفراء و خون زیاد کند و دافع فساد بلغم و باد است و نافع تنگی نفس و سرفه  
 و با و گول و شسته و فاسد و اسهال و بواسیر و میو و خدام و قاتل کرم شکم و مقدر و شسته و رفته  
 باز آرد و از جمله سایر است و چون او در امراض بار و مثل خال و قوه تجرید سید قسمی از و

بنسبت و نادیده که بی ایستاده  
 بیش نمید و در هر یک جوی بایکد زبونی  
 بار بار در از کزان جانب پاره  
 قدسیان اخلاص شعار شفقت  
 در هیچ نازند کسی که از طایران اعتبار  
 داده باشند سخن حکمت و حق آفرینند  
 بر کس که از شکست حوادث نپناه  
 آورده و هر ای و سبکی او بیاورد  
 هر که را دانند که از وی خیره سیرسد

بیتیمه رسانند و به آن باران را  
 دارند آفرمای و در غم دم سپاه که هر جا باشد  
 و در ش تیر اندازی و فداک خیره علم جنگ  
 میفرموده باشند و خود در جنگ سیاه  
 نمایند و در ش و شغال اعمال بیوانی اند  
 نهند که در بهارگی بر آسمان و در جودین  
 قوت بدین بسیار بکار می آید از آن  
 گفته اند که سبک از خود مغلوب بایست  
 کمان و اسب و تیر و کمان

باز آرد و از جمله سایر است  
 و چون او در امراض بار و مثل خال و قوه تجرید سید قسمی از و  
 با آنکه خام بعد از آنکه در آنجا  
 بماند تا که بکشد که فو قی می باشد  
 و در آنک آن بماند  
 و در آنک آن بماند  
 و در آنک آن بماند



[illegible]

و کلید به دست  
جمع کرده قدم پیش بایر نهاد  
و پاس طلبید و شب از دست نیاید داد  
تاخت در ملک غنیمتین باز نه مقرر نمایند  
بفرستند و شب بجان ایشان دهند در وقت  
جلو نگاه داشتن و صفرا را سمن و پیه  
ای که تیره کار فرمودن و از روی بزرگوار  
الگای خود و مساوان ایشان بود

است والا باید هزاری بار  
خور و بیکه تا حق از سر گذرد  
سر اندازی است باید که مو بکشد  
ساخته طرح افواج و خول و خدول  
سکینه بدیده و خول و خدول  
سر ازل و قزول راسته بگذارد  
سرمه را بچشم بدیده و کار از نو  
سرمه را بچشم بدیده و کار از نو  
سرمه را بچشم بدیده و کار از نو

مجلس شورای ملی

در این کتاب از خود پیدا از هر چه که  
 غنیمت می نماید بگویم و بگویم  
 و گفتار از خود پیدا از هر چه که  
 غنیمت می نماید بگویم و بگویم

روغن کشند و از آن جدا نموده و بر اعضا خود نیز مال و تابست میگردانند و از آن جمیع بر سر و شفا یابد  
 مجرب است اگر دانه های او را در روغن گاو خالص بپایان زند و هر روز از آن یک قفص بخورد  
 انقدر قوت و جماع شود که در قیاس نیاید و اگر در شیر گاو یا به جوشانده جوات مسکه است آنرا از  
 سبفت درم ناپشت درم ازین مسکه با شیر بزنج بخورد موی سیاه سازد و مو سفید دیگر نرود  
 و اگر شب شنبه در روغن گاو بپایان ساخته تا چهل و یک روز بخورد و از آن چمنی کرده اند بر سر کینه می  
 گردد و اگر در کینه شمشال تر کرده سه روز متواتر زن بخورد و شپوش لبسته شود چنانچه مردی دیگر  
 برو قادیان متواتر شد و اگر در غره ماه که در یک شنبه واقع شود و روغن کشیده از آن روغن دوده بتانند  
 و در چشم کشند گویند مال مع فون بپاید اگر در دانه چربی نمک کرده روغن کشند و بر قصبه طلا کنند  
 افزایش و اساک نماید و معنی مرد گردد و اگر چهل روز در کینه زن تر کنند پس روغن کشند و بر سر و بدن مالند  
 تابست و یک روز بر یک اصل با آید مجرب است و اگر مردی را بپسته باشد در ده نیز شیر گاو یکست  
 مال لنگنی بپوشانند چنانچه نام شیر بخورد و هر روز هفت دانه باروغن گاو تابست و یک روز بخورد  
 جماع نمکند انشاء الله تعالی متوجع شود و مجرب است و روغن مال لنگنی در عضو باد گرفته فتح بپاید  
 بر آتش تکمیل کند متواتر در اندک فرصت یابند بپایان در توصیف دوا اند که بسیار نوشته اند  
 اختصار نموده انقدر نوشته و بالجماع دوا اند که گرم در اول ثالث در پاست میشود و دوا و دویضاماد و  
 ضعف یا به تعالی نموده و بر امراض بارده مثل خال و لقوه نیز مفید است اکثر مردم بکار میبرند  
 ماد هو می بفتح میم و الف فتح دال ملامد خفا و ما و کسر و سکون با در تخانی گل نبی است سرد  
 بک و دفع فساد اخلاط ثلثه مائس و نهی بفتح میم و الف نون خفی و سکون سین مملو ضم  
 را و ملامد و او مجهول کسر و نون و سکون با در تخانی مهبل است و دفع فساد باد و صفرا و  
 بلغم و مپی است ماکحه بفتح میم و الف فتح کاف و مایندی اسم ارد است که مائس گویند بطعم

بی مصالح قطعه گیری و تابست  
 و از آن حاضر کردن و تابست  
 تصدیق عبت کشیدن و تابست  
 خالص با صفت است خالص  
 باشد محال بر گان شین  
 که اگر شکایت خال وی سالان شین  
 بی تابست مردم کار کرده بپایان  
 بپایان شین خال و تابست  
 بپایان شین خال و تابست

۱۸۹

در این کتاب از خود پیدا از هر چه که  
 غنیمت می نماید بگویم و بگویم  
 و گفتار از خود پیدا از هر چه که  
 غنیمت می نماید بگویم و بگویم

در این کتاب از خود پیدا از هر چه که  
 غنیمت می نماید بگویم و بگویم  
 و گفتار از خود پیدا از هر چه که  
 غنیمت می نماید بگویم و بگویم



عقوبت نماید اگر جانی  
 بایزدن و بخلت و جانی  
 آن از دست رفت و در آن  
 آن تو از درون خصوص  
 نفس و اگر کسی از عیبت  
 شین ملک نظر کند از کار او  
 که روی تمام کرده باشد ملک باید که  
 آن عالم و مظلوم را حاضر آورد و علم  
 آن کار و از ثابت شود البته او را  
 و در اگر کسی بفرستد باشد  
 که باز دهد اگر آن کار و از او بدو  
 از خاصه خود بدو بدو بدو بدو بدو  
 ما دیگر با چنین کند و هم او را بدو  
 باز فرستد تا بهی که او را بخاک  
 او و دیگر کند اگر عاملی باشد  
 ملک باید که قبضه او را از آن بدو

ماش یعنی میم و الف سکون شین معجمه اسم پاکه است اما تک بفتح میم و الف و کسره نون و  
 سکون کاف اسم یا قوت است شیرین رساین بود باد و صفر از ایل سازد ماش یعنی میم  
 و الف و سکون تا رفو فانی بندی اسم ساگ است بمنزله پخته میخورند و چون پوست میخ  
 ماش را دور کرده بمنزله پخته صد توله پخته که شیر کاه و پخته که عسل قلم علی به آتش ملایم پزند  
 تا قوام آید و ظرفی نگارند صبح شام موضعه که شیر او خشک شده باشد روغن کنجد بر بدن مالند  
 و به آب گرم گرم بدن شسته فی الفوق قدری از آن دارد و بخورد و خوشن را گرم نگارند و چون  
 دو هفته چنین کند شیرینی نهاده شده شود و مجرب نباشد اند ما که پس فی الفوق میم و الف و سکون  
 کاف خفا یا ففتح با فارسی و سکون را و همله و کسره نون و سکون یا و تختانی چون بر گهای  
 این رو بید برگ ماش شبیه است دارد لهذا باین اسم نامیده شد پاکه دهنده می ماش را گویند  
 و پرن برگ سرد و خشک شیرین بود و مزه تیز دارد و منی و کف احوال کند و تب و غلبه خمر  
 و خشکی و باز را بر باد و خون و بستگی غایط را نافع بود ما که کو فی الفوق میم و الف و فتح کاف خفا را  
 و سکون و او و کسره نون سکون یا و تختانی نیز گویند ماش یعنی میم و الف و کسره نون  
 و کسره نون همله یا و تختانی اسم چهارم است فصل التاء الفوقانی تسکیر میم  
 تا و فوقانی و کسره نون همله یا و تختانی و فتح کاف فارسی و او و همله و کسره و موحده و بار شسته  
 یعنی ریخته مایه طبع تر است و گران و بی و مقوی اعضا است سخن است و بغم و پیوسته او پیا  
 کتده گران طبع و دافع پر میو فصل التاء الفوقانی بندی مشرب میم و الف و فوقانی  
 بندی و سکون را و همله فارسی کر سده گویند گرم و گران و ملین و افزاینده باد و صفر او و خون  
 و بول و شیر و هم رساننده سوزش درون و دافع آماس اعضا و فساد بغم و مضغ چشم و کاه  
 منی و کسی از این تله گویند و قسم دیگر خور در تراز هر دو قسم است بر و بولم شیرین و سرد و سبک و نضر

دست از وی نستانند که کار او را  
 عقل او را خفته کند و ارضی بدست شوند  
 و بدانند که پادشاهی توان کرد و با عقدا  
 درست و فرمان برداری خدا و پادشاه  
 پادشاه بر او راست و پناه و عیبت او را  
 فرمان بردار شوند و بیشک و شمش شسته  
 گرده و شکاک کار داران و عالمان آید  
 باید که بر عیادت او کنند و تمام و شمش شسته  
 این عیبت بیب خورد طعام و شمش شسته  
 است و شمار گاه که داد کنند  
 عیبت بپادان باشد  
 آن از دوز قاصد شود  
 اینها می نماید کار او را  
 از کار او بدو بدو بدو بدو بدو  
 دست از او بدو بدو بدو بدو بدو  
 لک از او بدو بدو بدو بدو بدو  
 از او بدو بدو بدو بدو بدو بدو





دافع آسیب جن بری و جذام و فساد و باد و صفرا و خون کرم شکم مرگ کبیریم و راه مہلہ و سکون  
کاف و کاسی البغاری آہو گویند گوشت اقسام آہو شیرین ترش فکلی و تلخ و تیز و زخمت یعنی  
ہر شش طوم کہ نزد ایشان مقرر است درین گوشت است سرد و سبک و شہی طعم و لطافت  
و دفع فساد اخلاط ثلثہ و خون و مقوی اعضا و دل و دفع تب گوشت این را از غامی و  
شیرند مر و انفتح میم و سکون را مہلہ و واو و الف بعوض الف تاء فوقانی نیز نوشته اند بعضی  
گرم و سبک بدرجہ بیوم نوشته اند و بعضی معتدل سدہ مگر بکشاید و باد با تحلیل آرد اگر کبر  
نخستہ بر سر نہ علت قرانیطس سود دارد و اماسی کہ از حرارت بود و یا از اثر بلاد باشد چون  
او را آس کردہ طلا کنند تا سہ کرت نفع نماید و مقوی دل و اشتہا آورد و صفرا و انگیز و دفع  
زہر حیوانات و جذام و فساد و بغم و باد و قائل کرم شکم بربی اذان لغار گویند مر ششی نفع  
میم و راه مہلہ و سکون یا و کسرتا فوقانی ہندی و سکون یا و تحتانی اسم بالونہ است مردلا  
کبیریم و سکون را مہلہ و ضم دال مہلہ و لام الف اسم خرمای سلیمانی است مرح کبیریم و راه مہلہ  
سکون جیم فارسی نیز و تند و گرم و خشک و دفع فساد و بغم و باد و تلکی نفس خلد و گرم شکم و صفرا و انگیز  
ماضم و محلل مر ساقیمیم و راه مہلہ و فتح میل و الف قسمی از جوی است مر زان کبیریم و سکون  
را مہلہ و نون و الف لام یعنی ریشہای پنج کنول در گلاب در بحث کاف گذشت فصل  
السیل المہلہ می کبیریم و تشدید سین مہلہ و سکون یا و تحتانی نہال ہندی است در آن  
او بقدر درخی شاخہا باریک دارد برگش مشابہ برگ کوندہی و شاخہای او گرہ وارچو  
گرہ را بشکافند گرم باریک درون برآید و آن کرم را بہ بلیل میدہند مست میگردد و گلاب  
او خورد بزرگ تر نشد شش بہ گل کا در بان و از و کوچک ٹیل بسرخ و این کاخ کائیز  
گویند و خواص ہم آہانخاند کور شد مسور نفع میم و ضم سین مہلہ و سکون و او در مہلہ بجز



[illegible]

190

که تر برای آن آلوده اند علی الخصوص در حفظ  
تنگه نیز بخداوندش زبان حاصل میشود  
با عمارت بنویسند و بسیار خوردن با عمارت  
صحت و تکلف کردن با عمارت و قدرت  
بقول افروخته چهار چیز با هم را زیان دارد  
طعام شور خوردن و آب گرم بسیار  
سرخی و در آفتاب نگریستن و روی روشن  
نمودن و زنگ زدودن و تند زدن

کاف اسم بگشاید است فصل اللام ملاک یفتح میم و لام الف و کسر  
 کاف فارسی و سکون یا و تختانی و را و هله درختی است چوب آن مشهور ساییده  
 او سرخی امیر و مردم هندوستان پارچه بان رنگین بنمایند و بوی خوش در معوی  
 دل و دماغ و معطر عرق بدن در بعضی کتب هند از اقسام صندل شمرده اند خواص  
 دیگر در کتب کثرت کوشند طبع کاف یفتح میم و کسر لام شد و کاف و الف قسمی است از گل  
 رانی بیل گرم و سبک مبهی و دافع فساد باد و قلاع و جوشش مان و بخر و جمع امض  
 و سن طوفی یفتح میم و ضم لام و سکون و او و سکون و سکون یا و تختانی اسم دکنی  
 انبوره است و در آثانی ذکر می گذشت طبع میم و ضم میم و کسر لام و سکون یا و تختانی  
 و میم و آن پنج است بندی انجبر گرم و خشک حاد اگر گرفته ویرا در سر اندازند تمام عمل با  
 میرند و اگر در زخم یا دمل بیندازند که مایه که در واقعاده باشد بمیرند و همچنین حکم برک  
 و ست را قلم هم در صداع که بسبب کم بود و در بینی مرض انداخته گرم هاکشته برین  
 آورده طبیبی بضم میم و فتح لام و سکون ما و کتر و فوقانی بندی و سکون یا و تختانی  
 اسم مشهور مرثی است فصل النون منتهی بضم میم و سکون نون و کسر نون  
 همله بندی و سکون یا و تختانی یکنوع برگش مشابه بزرگ بودینه و گلشن گلگون تکه ساه  
 خوشبود و امی غلظت منفع است شیرین است با اندک تلخی و گام بضم میم بسیار تلخ و گرم و  
 خرد و اقرا و دافع خنایه و گرم شکم و مایل شود که زرد و بهی بسیار و نیز دافع و دفع  
 زمان و زردی بدن و سوراخ فساد صفرا و شکامی که هنوز زیار زسیده باشد یا پنج و بر  
 سایه خشک کرده بامیده گندم و روغن گاو و شکر بنجر و جوانی زنگار و دوسوی سفید شود  
 و او را خشک کرده و ساییده و متواتر سفوف سازد بسیار تقویت بخش و تخم منتهی اگر را شکستند

کاف بگشاید است فصل اللام ملاک یفتح میم و لام الف و کسر  
 کاف فارسی و سکون یا و تختانی و را و هله درختی است چوب آن مشهور ساییده  
 او سرخی امیر و مردم هندوستان پارچه بان رنگین بنمایند و بوی خوش در معوی  
 دل و دماغ و معطر عرق بدن در بعضی کتب هند از اقسام صندل شمرده اند خواص  
 دیگر در کتب کثرت کوشند طبع کاف یفتح میم و کسر لام شد و کاف و الف قسمی است از گل  
 رانی بیل گرم و سبک مبهی و دافع فساد باد و قلاع و جوشش مان و بخر و جمع امض  
 و سن طوفی یفتح میم و ضم لام و سکون و او و سکون و سکون یا و تختانی اسم دکنی  
 انبوره است و در آثانی ذکر می گذشت طبع میم و ضم میم و کسر لام و سکون یا و تختانی  
 و میم و آن پنج است بندی انجبر گرم و خشک حاد اگر گرفته ویرا در سر اندازند تمام عمل با  
 میرند و اگر در زخم یا دمل بیندازند که مایه که در واقعاده باشد بمیرند و همچنین حکم برک  
 و ست را قلم هم در صداع که بسبب کم بود و در بینی مرض انداخته گرم هاکشته برین  
 آورده طبیبی بضم میم و فتح لام و سکون ما و کتر و فوقانی بندی و سکون یا و تختانی  
 اسم مشهور مرثی است فصل النون منتهی بضم میم و سکون نون و کسر نون  
 همله بندی و سکون یا و تختانی یکنوع برگش مشابه بزرگ بودینه و گلشن گلگون تکه ساه  
 خوشبود و امی غلظت منفع است شیرین است با اندک تلخی و گام بضم میم بسیار تلخ و گرم و  
 خرد و اقرا و دافع خنایه و گرم شکم و مایل شود که زرد و بهی بسیار و نیز دافع و دفع  
 زمان و زردی بدن و سوراخ فساد صفرا و شکامی که هنوز زیار زسیده باشد یا پنج و بر  
 سایه خشک کرده بامیده گندم و روغن گاو و شکر بنجر و جوانی زنگار و دوسوی سفید شود  
 و او را خشک کرده و ساییده و متواتر سفوف سازد بسیار تقویت بخش و تخم منتهی اگر را شکستند

کاف بگشاید است فصل اللام ملاک یفتح میم و لام الف و کسر  
 کاف فارسی و سکون یا و تختانی و را و هله درختی است چوب آن مشهور ساییده  
 او سرخی امیر و مردم هندوستان پارچه بان رنگین بنمایند و بوی خوش در معوی  
 دل و دماغ و معطر عرق بدن در بعضی کتب هند از اقسام صندل شمرده اند خواص  
 دیگر در کتب کثرت کوشند طبع کاف یفتح میم و کسر لام شد و کاف و الف قسمی است از گل  
 رانی بیل گرم و سبک مبهی و دافع فساد باد و قلاع و جوشش مان و بخر و جمع امض  
 و سن طوفی یفتح میم و ضم لام و سکون و او و سکون و سکون یا و تختانی اسم دکنی  
 انبوره است و در آثانی ذکر می گذشت طبع میم و ضم میم و کسر لام و سکون یا و تختانی  
 و میم و آن پنج است بندی انجبر گرم و خشک حاد اگر گرفته ویرا در سر اندازند تمام عمل با  
 میرند و اگر در زخم یا دمل بیندازند که مایه که در واقعاده باشد بمیرند و همچنین حکم برک  
 و ست را قلم هم در صداع که بسبب کم بود و در بینی مرض انداخته گرم هاکشته برین  
 آورده طبیبی بضم میم و فتح لام و سکون ما و کتر و فوقانی بندی و سکون یا و تختانی  
 اسم مشهور مرثی است فصل النون منتهی بضم میم و سکون نون و کسر نون  
 همله بندی و سکون یا و تختانی یکنوع برگش مشابه بزرگ بودینه و گلشن گلگون تکه ساه  
 خوشبود و امی غلظت منفع است شیرین است با اندک تلخی و گام بضم میم بسیار تلخ و گرم و  
 خرد و اقرا و دافع خنایه و گرم شکم و مایل شود که زرد و بهی بسیار و نیز دافع و دفع  
 زمان و زردی بدن و سوراخ فساد صفرا و شکامی که هنوز زیار زسیده باشد یا پنج و بر  
 سایه خشک کرده بامیده گندم و روغن گاو و شکر بنجر و جوانی زنگار و دوسوی سفید شود  
 و او را خشک کرده و ساییده و متواتر سفوف سازد بسیار تقویت بخش و تخم منتهی اگر را شکستند

زندگانی نیست بجا  
 سر و تن و نفس و جان  
 غلب مال بشود اگر عقل قبل  
 چنان غرق است او را ز دور  
 بجهت نزدیک  
 او را که اگر یکایک شود در این دوزخ

یک کشت بخورد و بعد طبعی رسد و از شخصی نقل میکنند که میگفت بسیار ضعیف شدم و  
 و یک سال متواتر این دو را خوردم از سر نو جوان شدم و دو و بیست پنج سال که عمر من است و  
 تجربه کار این زندگی نویسم که درین دارد و آبجیات است تا و تحقیق که بار نیارده است  
 اگر یکجا کرده بسایند و بروغن شهید اینخته بخورد و در چهل روز قوت جوانی از سر نو بیاورد  
 و این گیاه از اسرار حکما است و گل موندی نیز اگر پهل روز بخورد نهین خاصیت دارد و  
 سیخ او اگر یک سال از سر نو بخورد که نه بگوید و اگر پنج و ده ساله باشد که شوهر و زنی  
 جمیع آنرا میگویند که اگر نشد می بدو آب پنج نایه یک سال از چشم نشود و اگر دو و پنج نایه و یک  
 و همچنین حکم هر دانه را هم در ایام خردسالی موندی باید و ن آب ملع نموده بود تا  
 برید از آنرا چشم خطوط ماند و هم مرجم عرق مندی را در خفکان و تقویت دل و مرق  
 استعمال میفرمودند و گاهی نصف گاوزبان و نصف شکر را با هم مخلوط کرده عرق کشید  
 برای امراض کوره میدادند گاهی شهاب و گاهی همراه ادویه و معاجین قلیه اگر چه شکر  
 را نیم ماشه بایرگ تنبول در سر بخورد حرارتی در مزاج پیدا کرد و برای امراض بارده  
 و تقویت باه مفید بود طریق چو نیست بگیر مندی را در آب تر کنند بقدری که نم  
 برده و بعد از آن بار و غن یا سین یا دیگر روغن خوشبو مندی را از دست مال انداخته که  
 بسیار چرب نشود پس بطریق چو اگر چه بگیرند و اگر شش شانک و غن مندی را با شهاب  
 تا پهل و یک روز بخورد و در نیت از جمیع دور باشد بعد از آن در قوت باه قدرت از روی  
 شهاب نماید و طریق روغن نیست که مندی بایرگ سیخ و گل بگیرند و اندکی آب بپاشند  
 و کوفته بپست بر شاه جهانی شیر بگیرند و بلرغ سیر روغن کنبه بچشانند تا شیر خانی شود و  
 نیل باقی ماند و گره بی مندی را به طریق مداومت نمایند که در ماه ساون و بهادون

سکنند با اسطوخودوس و دیگر عسل از زبان و کار  
 مالت می نیز بر کسی نمی گفت از  
 غنیه که بپزند و بپزند در ای او  
 چه دوی که برای خدین حکیم دوی  
 اسطوخودوس که اسطوخودوس است اگر  
 نقد بر روغن و بپزند و بپزند در ای او  
 او از عسل بین با هم خفکان و تقویت  
 مالت صینی در خواست کرد گفت  
 که می کن که از آن پیمان نشوی  
 ۱۹۷

بپزند و بپزند در ای او  
 حوصله هر غنی را دانسته طبع در خون  
 نفس پاک شود که اراده کنی که در با  
 است در کار نفس خود اگر نفس خود با صلاح  
 نه آورده است و کسب فیروغنی نکرده  
 بطریق ادبی نفس را از دوزخ و غنی خوانند  
 سید اگر کسی را با غنی غنی غنی غنی غنی  
 و اگر حکیم را با غنی غنی غنی غنی غنی  
 کاری کنی که از او بپزند و بپزند در ای او

کفر است بی عقل از نشان  
 افراط است از نام از  
 فتنی می نامی و این که پیر و نادانند  
 نشان است نام و این که پیر و نادانند  
 که فانی شود و زندگانی را کفر

این ندارد و قدرت گمان می آید  
 راست اگر دست داری که دیگران  
 سر ترا پوشند سر دیگران را پوش اگر  
 خای که از تو کس نداند گو در وقت  
 ضرورت را استعمال توان کرد و چنانکه  
 استعمال کنند دوا دارد و وقت بعین  
 فیس خورس حکم فرمودن خود بخود  
 است البته خورس بطی را هر که تیش  
 کردی علاج بود که از آن نگیرد و بسا  
 را بماند و قدر آن نیز نباشد پس از آنکه

بار و رخ گاه و در چیت و بیساکه باشد و در چیت و بیساکه باشد و در چیت و بیساکه باشد  
 و کاکا شیر گاه و اگرین هوس باد و رخ و از مجربات دار شکوی است که نیم منطی در  
 ظرف سین بدسته چوب نیب حق نمایند همراه آب چند آنکه بیای آید پس قری نیمه  
 تر کرده گاه دارد و هنگام در چشم قدری ازین در آب تر کرده چشم را در تسکین دهد و نماید  
 شفا بخشد قهقی از روی است به بهمانندی یعنی معندی کلان که گلش و بزرگی بگل کدم  
 ماند و در افعال موافق به به کدم است من بفتح سیم و سکون نون انباری مهره مار لعبر  
 جراحیه گویند سنگی است در قفای افعی بیبا شد لیکن در همه افعی نمیشد چون از گوشت  
 جدا کنند نرم بود پس از اثر هوا سختی پذیرد و خطوط بر و باشد بعضی بزرگ و بعضی سیاه  
 امتحانش آنست که او را بر جامه صوف سیاه یا کبود بمانند سفید گرداند و نیز نشانی است  
 آنست که اگر زخم گذاردند چسب و گندار و تا آنکه تمام اثر زهر نگیرد و گویند بر گاه در شیر گذارند  
 اثر زهر در شیر نیاید و باز اعاده قوت مهره مار گردد هر که آنرا بخورد یا بر زخم مار گذارد و نفع از  
 زهر مار دهد مست و بفتح سیم و خفاء نون و دال جمله یعنی خجرات خوب بسته افرایند  
 اخلاط ناشه و اطباء اند خجرات را گرم تر نوشته اند و بهترین خجرات گاو است و خجرات  
 قافض شکم بود و منته تا پنج سیم و خفاء نون و کسر دال هندی و ناه و قافانی اولفت یعنی  
 سیده گندم را به آب بسیار تنک کرده بدست شوراند چنانچه کمر دست بر هم زنند  
 پس آنرا بقدر کف دست در گچ اندازند و روغن زرد داغ شده بتاشق بریزند  
 تا بریان شود پس انگاه و قوام نبات اندازند و بعضی قدری زعفران و الاچیل  
 ان داخل نمایند بعضی عوض نبات قند سیاه یا سیرند و سبب بفتح سیم و سکون  
 نون و کسرین مهند فتح آن مشهور و سکون لام تلخ و نیز و گران و طین دافع زهر و بلیغم و

نیز در آن فاسوس کن و چنان  
 در وقت آن فاسوس آمد و عمل  
 و بر روی فاسوس آمد و عمل  
 و بر روی فاسوس آمد و عمل

انگشت زانسان و کتوت  
 چار و نیم در بیان حال  
 چار و نیم در بیان حال  
 چار و نیم در بیان حال

خون و تکی نفس و سرفه و برافروخته رنگ و مصلح فزونی نفوذ و دفع ایکس جن و دیو و گونید  
 اسم برنج است مثلاً و کبرنی بضم میم و سکون نون و ضم دال نندی و سکون  
 و او فتح کاف و یاء فارسی و سکون راه جمله و کسرت نون و سکون یاء تحتانی قسمی از و برنی  
 است منگونی بضم میم و فتح نون و سکون کاف فارسی و فتح کاف فارسی دوم  
 و سکون و او و کسرت نون و سکون یاء تحتانی نیز اسم یک برنی است و این اسم هم سبب است  
 برگ و نوک است مثلاً از بفتح میم و سکون نون و فتح دال جمله و الف سکون  
 راه جمله نهال خورد است و قسم بود هر دو تلخ و تیز و گرم و سهل بود و بطنم و بزرگی شکم که سبب  
 پیه باشد و ریشها خارش آس بر طرف ساز و فصل الو او موت بضم میم و سکون  
 و او و تاء فوقانی که بفارسی شاش کمین گویند شاش گاو و گاویش است و پیش و شتر  
 و آدمی و قیل شعور تلخ است و خشک سبک بلین و مقوی دل و ششهی و گوار طعم  
 و دفع آماس اعضا و مجلی مسام و منافذ و صفیر و انگیر و دفع فساد باد و بطنم و باد گوله و بواسیر  
 استقا و گرم شکم و جذام و زردی بدن و فتح شکم و خله و بی اشتبای و بهتر شاش شاش  
 گاو است و شاش قیل مخصوص دفع فساد زهر و گرم شکم و مقعد و جذام و باد گوله و شاش گاو  
 میش و دفع آماس اعضا و باد گوله و بواسیر و زردی بدن و پریو است و شاش آب  
 بلین و دفع فساد بطنم و قوبا و شاش بر دفع تکی نفس و فساد زهر و یرقان و زردی بدن  
 و شاش میش دفع خشک اعضا و آماس اعضا و جذام و بواسیر و پریو و قضا شکم  
 و شاش خرد دفع سنگری و پریو و جذام و خط و گرم شکم و مقعد و خله و اشتقا و شاش آدم  
 دفع فساد زهر و اگر خوردن شاش آدم بلا موت کند از جمله رحاین است و شاش گاو و  
 و گاو پیش باید که از ماده باشد و شاش قیل و شتر و زهر آدمی و آب از زهر باید و گویند هرگاه

چهار و نیم در بیان حال  
 چار و نیم در بیان حال  
 چار و نیم در بیان حال  
 چار و نیم در بیان حال

در پیه بادالم گای میم بد که پینه پیه  
 چیز از این فویم و نفس فاضل تال نماید  
 چیز که در عالم عقل موجود است فضیال  
 در دال اینک بدین عالم عموماً وجود است  
 سکا و میداند و علی بنک و در آن بی از چهر  
 ساداته تین مردم نیست که فو در از خط  
 عادات و رسوم بر آورده باشد و فرمان  
 برداری غضب نکند و فکر خود را که در  
 نیکو ماصروست بسیار از آن جنون

انگشت زانسان و کتوت  
 چار و نیم در بیان حال  
 چار و نیم در بیان حال  
 چار و نیم در بیان حال

کی با صحران باد بود و دام  
 از روی که از کد بر کشته در ملاقات  
 پیران ازین بینت من خدایا  
 تبارک و تعالی از خزان او سید  
 زمان کی است که در خزان او است از این  
 بدو که در خزان او است از این

کی است که قول و فعل او  
 موافق باشد شرفترین مردمان  
 کند و عاقل درین گوید و چون عاقل  
 شریف هر کار که بپای کار گردد و نوازش  
 میشود و شریفان بپای کار و دیگر  
 شود خوش و خوشی بکاران است و در  
 بکاران خوشی بکاران است و در  
 بی از ایشان بعضی از مردم باشند که با  
 شرف از مردم و در دایه های شان نویسنده  
 بی و دایه های شان نویسنده

۲۰۰

بقدرت انسان نیست که در دفع  
 کند در ملک و فتنه و زوکیست  
 و شرف نماید بغیر از تو و پیران  
 و شرف نماید بغیر از تو و پیران  
 حاصل بقولت فاضلین باستان  
 از وزیر و عاقلترین زبان بشود  
 اسباب از از دایه و دیگرین شریف  
 بل از دایه و دیگرین شریف  
 بل از دایه و دیگرین شریف

این صفت است که در خزان او است از این  
 بدو که در خزان او است از این

گفت که اینک بر سر کار  
 بکاروان دیو و جن فرستادم  
 تا گردی بهتر از دیو  
 بودن گفت از دیو دور  
 بودن از این نکات و غیره  
 من از کیست گفت از این  
 و غیره اسیرم چه جز است



کدام کانی دندان اسان و از آن کانی  
 ای که از کانی در دیکر کانی می  
 ای که از کانی در دیکر کانی می  
 ای که از کانی در دیکر کانی می

بود و مرغ آورو و علتها هر مرغ کند و کل او خوش بود و سر و شیرین و شخت قاقص باشد و نوز  
 بدن و درین بخش مره سازد و مرغ نکور را رقم نیز مقوی می و مرغ می داند و خا از تقویت  
 نیست و پوست بخت او را برای امساک منی و تولید آن و تقویت کنیز استعمال کرده و مو  
 بضمیمه سکون و او و کسر صا و هله و بایست که لام و سکون یا تخانی و حوصلی کند نیز گوشت شیرین  
 و سر و بود و صفرا و حرارت دور کند و بطن صالح بفریاد اگر بار خون کجند بخورند زله و ز کام را سوخت  
 و اگر بامک سنگ بخورند رانده اشتها آورد و اگر یاب نباشد انواع در شکم را دفع کند تنوع  
 بود سیاه و سفید و سیاه او مشابه به شقاق لیکن پوست شقاق سفید و پوست او سیاه و سفید  
 باریک نوع شباهت بر مایه رویان دارد و از آن صولی و کهنی گویند و قسم دیگر اندکی سفید  
 باریک سیاه است و از کهنی کند هر قسم برای تقویت باه و رفوف و معاجین استعمال  
 در آمده و بعضی گرم نوشته اند و دفع بواسیر و فساد داده اگر قهقهه بخورم همراه زیره کوفته بخورند  
 دفع نماید و قدر زکون باریک بی ریشه مساوی افزون نافع بر سیاه و باریک نباشد مساوی  
 افزون اگر بخورند و دفع بومی بخل و باطریل دفع بر سیاه و بافضل دراز دفع گزندگی سگ  
 و همراه آله دفع پزره مونگر بضمیمه و او و جبول و خفا و نون و شهر بر نون و  
 فتح کاف فارسی و او و هله و الف کلی است معروف شیرین و سر و خوش بود و مرغ آورو  
 و صفرا دفع نماید و علتها با مره و دال و ریشه را نافع بود و مونگر انشت قسم است مور با بضم  
 میم و سکون و او و او و هله و با و موحده و الف اسم مربری است مو سکانی بضم میم و سکون  
 و او و فتح سین و هله و الف فتح کاف کسر نون شده و و سکون یا تخانی میم و ریند  
 است و قسم نوشته اند قسم اول از زمین برآید باشد بقدر و اگر کم و زیاده از آن از نظر  
 و بر کشتل گوش فارسی میوش و قسم دوم بر زمین افکند و با شل برکت و می و دل آن ملکون

کشت و مرغ  
 بریدم نوری با کارد کرد گفت  
 با حائل و خا و حصبه نوزاد سکیم با ک  
 بنایت کرد گفت با او و به گوشت و  
 نیند سکیم عبادت را چه بهره  
 گفت سکیم بهره یکی بهره عمل کردن  
 و بهره زبان ذکر کردن بهره دل فکر  
 کردن در حالت نیکوای می کن و در نظر  
 از صحت بران اگر چه و نیک باشی سقوط  
 فرود آمد و دم را بر او گوش و زبان را با نوز  
 از برای آنکه بشیند نهایی او زاده از کشت

۳۰۳

او باشد سقراط گفت که تو نیست  
 و فضا بل شدی گفت و فضا  
 شوق فضا بل شدی گفت و فضا  
 بیز نشن نفش خود که می بین  
 که جو زان با دیگر از ادب را با نوزاد  
 نفع و انیت که ایشان را با نوزاد  
 از خیر می رود و میم و سکون  
 جبول ای که باشد آن که عظیم  
 باشد و کشت و نفش و سکون  
 است کمال و از آن با نوزاد

رای صواب از سر زبان افتاد  
 زبانی نبرد و شکام او لغبت  
 زبانی نبرد و شکام او لغبت  
 زبانی نبرد و شکام او لغبت

اول از آنکه خود را بشناسد  
 و بعد از آنکه صدق را بخواند  
 و بعد از آنکه بی بی را بداند  
 و بعد از آنکه بی بی را بداند  
 و بعد از آنکه بی بی را بداند

اول کیاب هر دو هم گرم و تلخ و در بول دفع صفراء و بلغم مولی بفتح میم و سکون و او و لام  
 در راه هله عوض لام نیز آمده یعنی هر اسم گل آنب است و در آنبای ذکر آنب مذکور شد  
**فصل** الباء الهو و مهامتدی بفتح میم و باو الف ضم میم و سکون نون و لم  
 دال هله و سکون باو تختانی نمی کلان از مندی است مهو الف میم و سکون باو و او  
 و الف درختی است ابنه اسلرگ کلان و از خوشش چویش در حرات بکار و دود ب  
 بسیار است و از گل او عرق کشند و میوه او را کلوئید گویند و قسمی از پوست که از آن پهل  
 گویند و میوه عرق او شراب لبوی بد دارد و گردش سر آرد و خار بسیار و مهو او اول  
 نمون سفید و در وقت پختگی زرد رنگ شود و مشابه بنوبلی لیکن از دو راز تر و کلان تر و شیرین  
 دارد و از خسته او روغن کشند سفید رنگ آید و در روغن مغز ج نموده و نیمه میفرشند  
 خواص سخت او نوشته اند که دفع بلغم و باد نماید و جراحات را باند مال کرد و گش سرد و  
 گران مجوی و مولد شیرینی و بلغم افزا و دفع فساد صفراء و خون و باد و دق و در فاری  
 گل چکان گویند و مکه بی بفتح میم و سکون باو که کاف و خفا و باو سکون یا تختانی بفتح  
 شیرین و گرم و تر و گران و دفع فساد باد منوم و مولد نمی و تقوی و حافظ صحت بجز جابوس  
 گویند مهو کاف بفتح میم و سکون باو و مهو و کاف الف نمی است که او را تحقیق و عکله گویند  
 صاحب کتاب است و لغات گویند و بخش با غالیه نیمه در نمی صاحب قوه فالج و فصد عطر آرد و فایده  
 نه نش اگر بزاج بکات و خا که در آمده باشد طلائع باسانی بر آید و اگر موش باشد بگوئی و  
 فیض فذکی کرد و در اختیار آتش گرم و خشک نوشته است و تقوی حافظ و سرگین دفع ربو است  
 هر شمی بفتح میم و سکون باو و الف را و سکون باو ویم و کس تا و فو قانی نمی و سکون باو  
 تختانی سرد و گران و تقوی و عصاره و دفع تشنگی و عید ان فساد صفراء است بجز بی اصل السون گویند

را که شکر از ری گویند بدنی که بی بی  
 و بعضی که میفران کنی و در آن است  
 و بعضی که میفران کنی و در آن است  
 و بعضی که میفران کنی و در آن است  
 و بعضی که میفران کنی و در آن است

۲۰۳

اول از آنکه خود را بشناسد  
 و بعد از آنکه صدق را بخواند  
 و بعد از آنکه بی بی را بداند  
 و بعد از آنکه بی بی را بداند  
 و بعد از آنکه بی بی را بداند

از دهنش من او را فدا خواهد کرد  
 در غیبت مرا دشمن داد و قاتل من  
 در روی من دشمن میدید  
 بی یو جان من کل را دشمن داد  
 جواب گفت او را این پرسید  
 کردی گفت او را این پرسید

همسایه یقین میم و ما و الف کسرون و سکون یا و تخانی و سکون یا و موحده و یقین میم  
 و تلخ و سرد و خشک قاض شکم و واقع فساد و تلخ و صغیر و خون و قاتل کرشم و واقع قی و  
 غشیان و از اعظم و دار جدام و میس است شهره بکاین است و شیخ و قانون  
 می نویسد که از و درخت سیت دارد و حکیم علی نوشته است که از و درخت بکاین است  
 و دیگریم چنین بنویسد و بکاین اکثر استعمال به سیت ندارد و دهند می یکسیریم و  
 ما و نون و کسر ال مهله و سکون یا و تخانی اسم خاست محکومت یقین میم و ضم ما و و  
 مجهول فتح نون شد و سکون تا و فوقانی قسمی از که است همسایه و رمی یقین میم و  
 و الف فتح سین مهله و تا و فوقانی و الف ثانی و فتح و او و کسر مهله و سکون یا و تخانی  
 قسمی از تا و است و در شین معجمه گذشت همسایه یقین میم و ما و الف کسرون ثانی و  
 یا و تخانی و سکون دال مهله خواص این موافق خواص میدست همسایه یقین میم و ما و  
 و کسر بار موحده و فتح لام و الف اسم که است همسایه یقین میم و ما و الف و کسرون  
 و فتح یا و تخانی و الف اسم نوت است همسایه یقین میم و ما و الف و فتح جیم و الف  
 و لام اسم جرم توری است همسایه یقین میم و ما و الف سکون را و مهله و خواص مثل لاکه  
 است خصوصیت کلف و نقطه ها و یاه و مان از اها کوشا کلی یقین میم و ما و الف و ضم  
 کاف و سکون و او و فتح شین معجمه و الف کسرون و فوقانی و کسر کاف سکون یا و تخانی  
 اسم گیاه توری است و چون این قسم کلان است لهذا به همسایه کوشا کلی نامیده شده به همسایه  
 چرب است از نسبت دیگر گیاه توری می نامند مهدی آنول یقین میم و سکون ما و کسر  
 دال مهله و سکون یا و تخانی و مدینه و خفا و نون و فتح و او و سکون لام قسمی آنول است  
 و آنول مذکور شد فصل الیا و التخیانی میثد ما بکسیریم و یا و تخانی مجهول و خفا

بی است که دشمن بدید  
 کسی را که دشمن را دشمن بدید  
 از غیبت مرا دشمن داد و قاتل من  
 در روی من دشمن میدید  
 بی یو جان من کل را دشمن داد  
 جواب گفت او را این پرسید  
 کردی گفت او را این پرسید

اگر است گفته از و توان بخندان است  
 است که بهتر این غورس بیطی انصاف  
 بدید که خلق مضطرب شد و او و جفا  
 بود گفته در خیالات پس که در آنی گفت

و کسر بار موحده و فتح لام و الف اسم که است همسایه یقین میم و ما و الف و کسرون  
 و فتح یا و تخانی و الف اسم نوت است همسایه یقین میم و ما و الف و فتح جیم و الف  
 و لام اسم جرم توری است همسایه یقین میم و ما و الف سکون را و مهله و خواص مثل لاکه  
 است خصوصیت کلف و نقطه ها و یاه و مان از اها کوشا کلی یقین میم و ما و الف و ضم  
 کاف و سکون و او و فتح شین معجمه و الف کسرون و فوقانی و کسر کاف سکون یا و تخانی  
 اسم گیاه توری است و چون این قسم کلان است لهذا به همسایه کوشا کلی نامیده شده به همسایه  
 چرب است از نسبت دیگر گیاه توری می نامند مهدی آنول یقین میم و سکون ما و کسر  
 دال مهله و سکون یا و تخانی و مدینه و خفا و نون و فتح و او و سکون لام قسمی آنول است  
 و آنول مذکور شد فصل الیا و التخیانی میثد ما بکسیریم و یا و تخانی مجهول و خفا

این را به اسم کبک بنویسند  
 سر چار فندی و چار کبک  
 گویند چون خاتم شریف  
 و او را به اسم کبک بنویسند  
 این را به اسم کبک بنویسند  
 سر چار فندی و چار کبک  
 گویند چون خاتم شریف  
 و او را به اسم کبک بنویسند

فتح دال هندی و خفا و الف بفارسی میش گویند گوشت وی الطبع گران تر و متوی  
 اعضا و فخرانیده باد و صفرا و در عرف اطلاق این اسم بر این جنس شایع گردید و گوشت را  
 بهتر از ماده میدانند میسک طبع سرد و یاب و جوی و خفا و نون فتح دال هندی و سکون کا  
 اسم ضعیف است یمن پهل نفع نیم و سکون یا تختانی و نون فتح با و فارسی و خفا و  
 سکون لام در پهل عوض یا تختانی و ال مملیه نیز آمده تلخ و گرم و سخت و خشک و کمی دافع  
 قسا و بلغم و جذام و اسامی اعضا و نفع شکم و شکم بفت دات و با و گول و دامیل و شوری میسک  
 و یا تختانی چهل کسرت از فوقانی و یا و سکون یا تختانی گرم و خشک و نفع دل و شسته  
 طعام و حالب شکم و قاتل کرم و قتل منی و دانه آن دافع سرفه و غشیان و فساد باد و بلغم  
 اسم طبع است میسک یا شکلی کبک نیم و یا و جوی و خفا و نون فتح دال مملیه هندی و یا و سکون  
 و الف و کسرتین مملیه و سکون یا تختانی و خفا و نون و کسرت کاف فارسی  
 و سکون یا تختانی قس از دو دیه است میسک یا شکلی کبک نیم و یا و جوی و خفا و نون  
 یا تختانی و سکون و او و را و جمله و کسرتین مملیه و فتح کاف و خفا و الف اسم  
 و حتی است که بر شاخ او مثل تاج طاوس باشد شیرین بود و ترش و سبک و صفت  
 باد و بلغم و حرارت دفع نماید و حالب سبال است میسک یا شکلی کبک نیم و یا و جوی و خفا و نون  
 و را و جمله و فتح جیم و خفا و نون و تشدید کاف فارسی فتح آن و سکون اسم از نو است یعنی  
 لفظ نند کور ساق طاوس است و چون ساق وی مشابهت بساق طاوس دارد و این  
 باین اسم می گشته میسک یا شکلی کبک نیم یا تختانی و سکون دال هندی این هر دو و اسر و قیل  
 و نوز شیرین دارند و حواس خمس و قوی بدنی را استوار گردانند و منی بفرایند و هست  
 را خایده دهند و زنان را شیر زیاده کند و کف بر انگیزند و غلبه تخمه و غلبه او را به اسم کبک بنویسند

خاتم شریف بود و کسرتین مملیه  
 از آن در عجب پهل نفع نیم و سکون  
 یا تختانی و نون فتح با و فارسی و خفا و  
 سکون لام در پهل عوض یا تختانی و ال مملیه  
 نیز آمده تلخ و گرم و سخت و خشک و کمی دافع  
 قسا و بلغم و جذام و اسامی اعضا و نفع شکم  
 و شکم بفت دات و با و گول و دامیل و شوری  
 میسک و یا تختانی چهل کسرت از فوقانی و یا و  
 سکون یا تختانی گرم و خشک و نفع دل و شسته  
 طعام و حالب شکم و قاتل کرم و قتل منی و دانه  
 آن دافع سرفه و غشیان و فساد باد و بلغم  
 اسم طبع است میسک یا شکلی کبک نیم و یا و جوی  
 و خفا و نون فتح دال مملیه هندی و یا و سکون  
 و الف و کسرتین مملیه و سکون یا تختانی و خفا  
 و نون و کسرت کاف فارسی و سکون یا تختانی قس  
 از دو دیه است میسک یا شکلی کبک نیم و یا و جوی  
 و خفا و نون یا تختانی و سکون و او و را و جمله  
 و کسرتین مملیه و فتح کاف و خفا و الف اسم و حتی  
 است که بر شاخ او مثل تاج طاوس باشد شیرین بود  
 و ترش و سبک و صفت باد و بلغم و حرارت دفع  
 نماید و حالب سبال است میسک یا شکلی کبک نیم و یا  
 و جوی و خفا و نون و را و جمله و فتح جیم و خفا  
 و نون و تشدید کاف فارسی فتح آن و سکون اسم از نو  
 است یعنی لفظ نند کور ساق طاوس است و چون ساق  
 وی مشابهت بساق طاوس دارد و این باین اسم می گشته  
 میسک یا شکلی کبک نیم یا تختانی و سکون دال هندی  
 این هر دو و اسر و قیل و نوز شیرین دارند و حواس  
 خمس و قوی بدنی را استوار گردانند و منی بفرایند و هست  
 را خایده دهند و زنان را شیر زیاده کند و کف بر انگیزند  
 و غلبه تخمه و غلبه او را به اسم کبک بنویسند

۲۰۵  
 کسی بپوشد و عمل برود و غدا نماید و در آن  
 از خوبی و بختی که است که قادر باشد  
 بر ضبط خود و نفس ظاهر و باطن و درگاه  
 اخای نیکی ایشان کند و خاکه کسری عجب  
 جای جوش نشیند و در دست نه و آن  
 صبیحا از آن این است که کلید است  
 باشند و اگر از صبیحا این است که کلید است  
 از اصلاح او و باوس بناید و خوش  
 زندگانی میکند و از دوزخ و غل  
 نجات میبخشد و به نجات میبخشد

کدام است و کسرتین مملیه  
 گفت از آن که با کسرت  
 کبک یا شکلی کبک نیم و یا و جوی  
 و خفا و نون و تشدید کاف فارسی  
 فتح آن و سکون اسم از نو است  
 یعنی لفظ نند کور ساق طاوس است  
 و چون ساق وی مشابهت بساق طاوس  
 دارد و این باین اسم می گشته  
 میسک یا شکلی کبک نیم یا تختانی  
 و سکون دال هندی این هر دو و اسر  
 و قیل و نوز شیرین دارند و حواس  
 خمس و قوی بدنی را استوار گردانند  
 و منی بفرایند و هست را خایده  
 دهند و زنان را شیر زیاده کند  
 و کف بر انگیزند و غلبه تخمه و غلبه  
 او را به اسم کبک بنویسند

[illegible]

باید بگوید که این کتاب از کتب معتبره است  
 که در میان علمای این فن در میان  
 و در میان علمای این فن در میان  
 و در میان علمای این فن در میان

فارسی و کسر کاف ثانی و یاء تختانی و فتح سین مبداء سکون را جمله وانه ایست کوچک از  
 کبابی چینی و فرایده باریک طویل دارد که قمع اوست و او سرخ رنگ بود گرم و خشک است  
 و سبک گویند ماده خام و دفع بوی عرق و جذام و جوشیدگی و فساد بلغم و صفراء و زهر اسه  
 نارشک است ناکه و ل و نون و الف و فتح کاف فارسی و دال جمله و سکون و او و  
 نون ثانی دفع دایمیل و شور و فساد زهر عکبوت و مار است بعر بی طبعیون نوشته اند  
 و بفارسی مار چوبه گویند ناکه متنی لفتح نون و الف و سکون کاف فارسی و فتح و ال مبداء  
 سکون میم و کسر نون و سکون یا تختانی چوبی است مشابه بهار لند یا این هم می گشتیه نمید  
 و حلقه مثل مار دارد و چهره بهینه مثل چهره مار تلخ مسمن بدن و مقوی آن و سبک دفع صفراء  
 و بلغم و سوزاک شود و انشک و زهر و قاضی صاحب ن بود نوشته که ناکه متنی بزبان  
 سنکرت اسم ناکه دن است و نیز نوشته که ناکه گند یا فتح نون و سکون الف کاف  
 فارسی و فتح کاف سی ثانی و خاء نون و فتح دال جمله و خاء یا و الف یعنی بوی مار دارد  
 اسم وی است و بنابر تشبیه بر کبای وی بار بچنگ می نیز گویند و الله اعلم ما و می فتح نون  
 و الف و فتح دال جمله و کسر همزه و سکون یا تختانی اسم جاسن دریای است و در جاسن کوشید  
 ناگر متوجه به فتح نون و الف و فتح کاف فارسی و سکون را جمله اسم موده است ناکه یا لفتح  
 نون و الف و سکون کاف فارسی و فتح با موحده و فتح لام و سکون الف شیرین و ترش  
 ز مخت بود گرم و دیر ضم باشد خارش و بی و ریشه ها و علامت های صفرا و دفع نماید  
 ناکه لفتح نون و الف و سکون کاف فارسی اسم اسرب است در خواص موافق بود بوی  
 باد و بلغم و بواسیر را دفع نماید چون در قهر اندازند قهر را پاک سازد باید که خوب پاک کرده و  
 کشته بخورند و اگر نه عسل پدید آورد تا و لفتح نون و الف همزه و بعضی آخر یا تختانی نیز خا

بست از در و ثبات گوشه نشین و  
 جزوان غزل گریز باید کرد  
 از آه دل بیهزاران بهر پایدار  
 امضا بنابر گشت و از نیمی بهر  
 بایست که آن نیست پیرین گشت  
 در آن واحد ادای شکواید کرد  
 در آسبندی و الدین موجب است  
 دارین است به حکام حق آسبند  
 بود از تفاق و در باشند نیت  
 که از اتفاق است افلاطون شوق است

۲۰۶

را بک نشسته داده است و قوت  
 بی که نیست و قوت غنی را بک نشسته  
 و یک که ختم بود متولی است ناکه  
 عقاید و غالب است و زشت است و در کمال  
 باشد از روی مناسبت از کتبت بی کمال  
 از برای الکریم خیر ناکه بخد نیست میبندد  
 او بجهان توصیف است با ناکه است  
 که قدرت و عدل و خیر و که در میان  
 و فضل و انعام و بخشش و غیره ناکه

بماند و انسان را بگوید  
 ضعیف و شرف بگوید  
 بان و شرف بگوید  
 مال دارد و در بگوید  
 مال دارد و در بگوید  
 مال دارد و در بگوید  
 مال دارد و در بگوید







بعضی گرم نوشته اند فصل المیم بمبک فتح نون و سکون میم فتح باء موحده و کاف  
 هم لمیوست **فصل النون نندی** برچین فتح نون اول و فتحة نون ثان  
 و کسر دال ممله و سکون یا و تختانی و کسر باء موحده و راه ممله فتح جیم فارسی و فتحة هاء موحده  
 نون ثالث و نندی برکه نیز گویند بوض جیم فارسی و هاء نون کاف هاکرم  
 و سبک مفعول موافق بدخست پیل نوشته اند و اقسامی او شمار کرده اند و افع  
 فسادیم و خون و سر و دایمل مشهور تا هلد فتح نون اول و تشرید نون ثانی و افع  
 فتح هاء و سکون لام و دال ممله بمبکی زرد چوبه کوچک اسم مایه این است **فصل الواو**  
 نواری بکسر نون فتح واو و الف کسر راه ممله و سکون یا و تختانی کل نندی است  
 مانده چنبیلی لیکن بومی ندارد و دو قوم بود یکی آنکه دو سوم گرامشگوه آرد و دوم آنکه و فصل بر شکل  
 گل کند و بعضی راه ممله لام هم آمده است و بعد از نون یا و تختانی یعنی نیوالی و هر دو تر  
 است و سر و سبک مفعول اخلاط ثلثه و خون فوسا کر فتح نون و سکون واو فتح میم ممله  
 و الف فتح کاف و سکون راه ممله اسم نوساد است بعضی کاف دال ممله مشهور بسیار  
 و شور مره و سراج النایر و لیون و قونج و استقا و قبض و در دو کم رافع است **نولامی** فتح  
 نون و سکون واو و لام الف و کسر غره و سکون یا و تختانی برگ لیور که هنوز تازه باشد  
 گویند و داخل خوشبو بنمایند نولامی فتح نون و سکون واو و کسر لام و سکون یا و تختانی  
 اسم سال پرنی است نور تن فتح نون و سکون واو فتح راه ممله و هاء فوقانی و سکون  
 نون بزبان واد الخلافه انبوره است **فصل الیا و تختانی نیوالی** بکسر نون و یا و  
 تختانی فتح واو و الف کسر لام سکون یا و تختانی اسم نواری است تیر بالا بکسر نون و یا و هاء موحده  
 نام و فوق سکون راه ممله و باء موحده و الف لام الف سر و شک و سبک نوشته می هم مفعول مفعول

که ام بهتر است گفت تا این در  
 بیشتر بود عادت نوی گرفتن باشد  
 هر مرضی را شفای مکر عادت که در  
 بی دوا و در امثال بند است که  
 علت رود عادت زود لغت  
 حکم فرموده چهار هزار کلمه حکمت جمع  
 کردم و چهار از آن برگزیدیم و کلمات  
 باید گرفت خدا را و مرکب و در کوفه  
 باید کرد نیکی را که با مردمانی بدی را که

گفته بخند از افعال که حکما می  
 پیشین نوشته اند است که تعریف  
 فعل کرده شود تا از عرض غرض  
 و خوف کثیر و غرض غرض و غرض  
 اب با لای طام و قدر که باشد  
 و نیز از و چون شاش شود و سبک  
 و حکم بر وی تعیین کند با سبک  
 و افعال او را درست سازد و هر یک  
 از این علم را غیب سازد  
 بکن با یکدیگر و غیب سازد  
 علم و غیب سازد و غیب سازد

و غیب سازد و غیب سازد  
 و غیب سازد و غیب سازد  
 و غیب سازد و غیب سازد  
 و غیب سازد و غیب سازد

باو فرزند هفت روزه زاده شد و نام  
 از اکرم مراد و قدرش که از حق  
 بان شایسته گفتن که حق بی اندازه  
 بنیم با سبب این که حق بی اندازه  
 و در اودان قدر او بی اندازه  
 حق که بی اندازه بان نفس  
 بی اندازه ایست که در این خانه  
 باو فرزند هفت روزه زاده شد و نام



چشمه گشت از دل  
 قوت نماند پشیمان گشت  
 زینک تر از یکدیگر سیاه  
 و سپاه قزاقی که در گداز  
 با باد کله کله کازو  
 سناغ بستان برسد و

با نوره غیر مطافه ولت کرده شود و در عصاره برگ سبز آن اگر یافته شود والا در میان آب  
 اینخته در میان ناصور و قروح خنثی پر کنند پس سیر و خنثی و لحیم فاسد و میر و یابزد گشت  
 صالح را و در انکه مان شفا حاصل می آید باذن الله اما مقدار نوره پس ربع و نصف  
 آن بنا بر حدن صنایع و نیز حکیم علی گفته که دیده ام من از اثر این که فوق است بر  
 فواید مرا هم کبار و نیز راقم برگ سبز و اگر گرم ساخته بر شور و اورام می بندد بعضی را بضم  
 داده و نیز می سازد و بعضی را تحلیل میدهد و گاهی برگ ساید گرم ساخته برای فواید  
 مذکور استعمال کرده می آید در انفجار قوی میگرد و نیز برگ نیم را در آب جوشانیده بخار  
 آن با ورام سید تحلیل اورام نماید و گاهی همراه او برگ سبنا و را جوشانیده استعمال نمایند  
 و تحلیل قوی میگرد و چون ماده بسیار گرم بود و عوض سبنا و برگ سبنا نیند و از آب  
 جوشانیده برگ نیم شور را شستن سبب تحلیل آن و رفع سمیت مواد است و با  
 عدم مضرت است بخلاف آنکه اگر از آب صرف بشویند خصوص از سردی که شور در  
 غایت حده و گرمی باشد نیل و بکسرون و سکون یا رختانی و هم لام سکون بکسرون  
 موحده اسم سارس است نیل گاو و بکسرون و سکون یا رختانی و لام و خج کاف  
 فارسی و الف و او گاو و صحرایت کلش در میان استرواسکپشت دی چرب گرم  
 و شیرین بود و منی بنفیزید و کف و تلخ پیدا آر دین جوت فنج نون و سکون یا رختانی  
 و نون و هم جیم و سکون و او و تا فوقانی اسم فارسی مایران است نیل کنشی بکسرون  
 و سکون یا رختانی و لام و فنج کاف سکون نون و تا فوقانی هندی و خضار و سکون  
 یا رختانی اسم نهال خور دندلیست برگ خشن دارد متوسط در خوردی و بزرگی و  
 پنج نیلی رنگ گل نیلگون نیز دارد و نهال دیگر است که در باغها بود گل اورا گل نیل کنشی

وخت و از سر زرد آن  
 بدندان کردن و بهار و دست  
 خادین و آواز نیکو گشتان  
 بست خود بر آوردن و دست  
 در روی لبها مان پاک شدن  
 و بر فرش و از گون نشستن  
 و بر مینا بستادن و نشستن  
 و با خنثی بودن و بول بر کون  
 و کف حاجت بهت قبل

۲۱۳۳  
 نشستن و دست بگل  
 شستن و استاده و نشستن  
 شکار و نشسته بستن و دست و نشستن  
 جامه دیده و نشسته نشسته کردن و نشستن  
 ریش و سر و چون غیرو نشستن و نشستن  
 خانه و نشسته تار و شام و نشستن و نشستن  
 کوتاه و گره دار و نشستن و نشستن  
 پایشانی سوار و نشستن و نشستن  
 و عقرب و چپست یمن ندارد و نشستن  
 دیدن روی کرده و نشستن و نشستن  
 و نشستن و نشستن و نشستن

مکرات بسیار و دادن  
 عیسان و شمار فیانی  
 از زایش کاغذ و فم نشستن  
 صدقه دادن و با بدارت  
 بودن و نشسته و نشستن  
 نوازش غایت از چشم و نشستن









[illegible]



و هب  
 شد در وقت زبایدی  
 تا خوش گز در زندگانی شما  
 دیگر کار خود و حقیر که شما ایشان  
 ان را خود دارید که قابل ارادت  
 است و ریت و دوستان و  
 غلصان خود بکنید بجهت  
 ریت اطفال میکنید و از اهل  
 ریت و دوستی یکدیگر نکنید  
 بجهت و دوستی یکدیگر میکنید  
 بلکه هرگاه از شما تغییری مشاهده  
 ۲۱۹

و اقبال کنسید از پسران ساده  
که ایشان خود میکنند و پاره  
میازند پاره را و شرف فضیلت  
راضی میکنند و محبت را با همه کی  
از روی حق تعالی آید و حساب  
محالات با خدام رسانند  
و زجر و عتاب نکیند کسی را  
بفصل که مانند آن از شامس پند  
باشد تا که اقبال از آن  
سوزش باد

است بشناس خدایا  
چند کلامی را خوانده از آنجا  
لازم نیست که در هر دو  
محل تکمیل





کلمه و وقت ادواب  
 شاد با سماع با  
 سبک است از کس  
 فلسفه و حکمت و این جهان  
 از یک منور است  
 در وقت و وقت ادواب

بالکبریا نذر کور برف را گویند و اچیل یعنی عدم حرکت کوه را و اله دران زمان عباد  
 از مکان است و پوشیده نیست که اسم اول مساعد اول و نام ثانی سدید ثانی است و باین  
 آب نهر نذر کور موافق با همین مرضی و مولد قلیلی از صفرا و مغش حراره غیری و مصلح ذایقه  
 و واقع فساد باد و بلغم و مخفی نماید که آب دریا گنگ است افعال مطوره بر آب قوتیر از آب  
 است چه اطباء هند آب شستند و در آنکه نفج شین مجیه و تار فوقانی و حال جمله شده  
 و ضم را در محله و سکون و او است در خواص مذکوره بعد آب دریای گنگ شسته اند و بعد  
 آن سر جو را که نفج میجمله و سکون را در محله و ضم جیم و سکون و او است و بعد آن آب یا  
 جمن را و شک نیست که در دریای گنگ اکثر خوبها که در کتب یونانیان در او صفت  
 انهار مطوره است یافته میشود و بودن آبهای مذکوره مولده صفرا و قلیله خلط  
 قیاس بلکه خلاف واقع بنظر در می آید مگر آنکه بالضرر باشد و الله علم فصل الواو یو کم و  
 یو گیا بضم یا و تختانی و سکون و او مجهول کسر کاف فاکر و سکون یم و در لفظ ثانی عوض یم  
 یا و تختانی مجهول و الف اده رد و در و ت هر دو بهی نافع سرفه و چی یعنی نفث الدم که از نثر  
 جسم روانی معین بر جل و دیگر خواص و در باب محله و باب حده مذکور شد یو کم  
 نفث یا و تختانی و واد و الف فتح سین محله و سکون کاف اسم جواسا و یاس است و در آنکه خود  
 مذکور شد یو کم گنگ نفث یا و تختانی و سکون و او و فتح کاف و سکون نون و فتح تار فوقانی  
 هندی و سکون کاف ثانی یعنی خار جوست و از آنکه در جوار بیشتر روید و کثرش موجب  
 خرابی وی است گویا حد و نش در حق وی بمنزله خار است بدین سم موسوم گشته و با بجل  
 ام پیت پاپرا است و خواصش در باب موحد فارسی مذکور شد و صاحب آن نبود ویرا  
 واقع و لوس و فزاینده می نیز نوشته و الله علم یوانی نفث یا و تختانی و واد و الف کسر نون و سکون

شاد با سماع با  
 سبک است از کس  
 فلسفه و حکمت و این جهان  
 از یک منور است  
 در وقت و وقت ادواب  
 کلمه و وقت ادواب  
 شاد با سماع با  
 سبک است از کس  
 فلسفه و حکمت و این جهان  
 از یک منور است  
 در وقت و وقت ادواب

۲۲۲  
 در وقت و وقت ادواب  
 شاد با سماع با  
 سبک است از کس  
 فلسفه و حکمت و این جهان  
 از یک منور است  
 در وقت و وقت ادواب  
 کلمه و وقت ادواب  
 شاد با سماع با  
 سبک است از کس  
 فلسفه و حکمت و این جهان  
 از یک منور است  
 در وقت و وقت ادواب

من تصنیف خباب  
 حکمت پناه طبابت و  
 حکیم غلام محمد نجیب  
 در وقت و وقت ادواب  
 شاد با سماع با  
 سبک است از کس  
 فلسفه و حکمت و این جهان  
 از یک منور است  
 در وقت و وقت ادواب



بسم الله الرحمن الرحيم  
 و پس از درج نمودن  
 و ال احاطت میگردد  
 احقر الخلفی لاشه  
 حکیم محمد صادق علیخان بن

یاد تختانی و یو الکابون مفتوح و الحاق کاف و الف عوض یادتختانی و یو اساهوا یا صا  
 سین جمله مفتوحه و الف و یاء مجهول و فتح و او و الف اجوین است و در باب مذکور  
 یوانی یا و یانی باضافه یادتختانی مفتوحه و الف محدوده و همزه مکسوره و او و مفتوح  
 و الف ساکن و نون مکسوره و یادتختانی ساکنه در اسم اول اسم جوین است که با جوین میانی  
 اشتباه دارد و در خواص مانند جوین مطلق اما در قتل دیدان معده قوی تر از وی است  
 و در باب جیم مذکور شد یوانی یونی بحدت الف محدوده و همزه مکسوره و الفی که بعد  
 و او ثانی است از لفظ مذکور اجوین خراسانی است پوشیده نماید که یون لغتین در زبان  
 سنکرت اهل اسلام و غیر ایشان را که مخالف عقاید نبوده باشند پیوسته بوند یا نصار  
 یا سوامی آنها گویند چون سکان خراسان در هر زبان غیر نبوده و دند اجوین مذکور را با هم  
 مطو موسوم ساختند و بالجد صاحب ن بود ویرا شک باضم و قاض و مسکر نوشته  
 و دیگر خواص که در کتب یونانی و رشتا ذکر نکرده هیچ که اسم عربی وی است مذکور است  
 یوگسار بضم یادتختانی و سکون و او مجهول سکون کاف و فتح و یون و الف  
 و او جمله اسم نارنگی صاحب ن بود ویرا الطیم ترش و بسیار گرم و شته طعام و دفع  
 فساد باد نوشته و اختلافی که در اطلاق لفظ نارنگی است در جایگاه خود مذکور شد  
 یونیش لغت یادتختانی و سکون و او مجهول و کسرون و سکون یادتختانی مجهول  
 و شین بمعجمه و تا و فو قانی بندی یعنی مرغوب غیر هندو چه یون چنانچه مذکور شد عبارت  
 از غیر هندو است و شت بمعنی مرغوب بالجملة لفظ مذکور با شراک لفظی بر پیاز و لوسن  
 اطلاق یابد و هر دو در جایگاه خود مذکور شد یواس شرکر بفتح یادتختانی و او و الف  
 و سین جمله مرکب لفظ شرکر که در باب شین مجعنه مذکور شد قسمی است از شرکه بر جواسیم

اشرف الکما و حکیم محمد صادق علیخان بن  
 که درین عرصه فیما بین لاشه صاحب  
 حوز زخیرل بهادر و مبارز اجوین  
 راجشده مبارز اجوین کرم  
 مهنت در بسیار و دام دونه  
 و شته اتفاق ملاقات افتاد  
 و دانش یعنی طبیب لاشه صاحب  
 مدوح ازین خاک احوال  
 شعی استفسار کرد مبارز طبع  
 ۲۲۳۳  
 اف غمزه سوری چند بار  
 نموده بنویس که این ان بفتح  
 بیست و یکم  
 ذکرین مادی که در لغت  
 مادی که خواص نوشته در قوی و یون  
 باشند یعنی مختل باخلاق زن  
 باشد و این چنین کسی با یون بود  
 میخواست میگردد و پیوسته زن  
 که بمه خواص نوشته در قوی و یون  
 شود چهارم زنی که در قوی  
 و اکثر باشند یعنی مختل  
 باخلاق و در میان  
 و ان چند ازین  
 سنان و بعضی ازین  
 طغوز و او و نمان  
 و از راه سوانه



[illegible]

ای سراج اوست که در علم و کمال  
 صفی صفتی که در این عالم نایب  
 قطعه خالصی که در این عالم نایب  
 غرور سال بوی جان طریقت  
 بولا ای حق بی بی تالیف شریف  
 کی نیستان این عالم نایب  
 ای سراج اوست که در علم و کمال  
 صفی صفتی که در این عالم نایب  
 قطعه خالصی که در این عالم نایب  
 غرور سال بوی جان طریقت  
 بولا ای حق بی بی تالیف شریف  
 کی نیستان این عالم نایب

این سراج اوست که در علم و کمال  
 صفی صفتی که در این عالم نایب  
 قطعه خالصی که در این عالم نایب  
 غرور سال بوی جان طریقت  
 بولا ای حق بی بی تالیف شریف  
 کی نیستان این عالم نایب

این سراج اوست که در علم و کمال  
 صفی صفتی که در این عالم نایب  
 قطعه خالصی که در این عالم نایب  
 غرور سال بوی جان طریقت  
 بولا ای حق بی بی تالیف شریف  
 کی نیستان این عالم نایب

این سراج اوست که در علم و کمال  
 صفی صفتی که در این عالم نایب  
 قطعه خالصی که در این عالم نایب  
 غرور سال بوی جان طریقت  
 بولا ای حق بی بی تالیف شریف  
 کی نیستان این عالم نایب

این سراج اوست که در علم و کمال  
 صفی صفتی که در این عالم نایب  
 قطعه خالصی که در این عالم نایب  
 غرور سال بوی جان طریقت  
 بولا ای حق بی بی تالیف شریف  
 کی نیستان این عالم نایب

این سراج اوست که در علم و کمال  
 صفی صفتی که در این عالم نایب  
 قطعه خالصی که در این عالم نایب  
 غرور سال بوی جان طریقت  
 بولا ای حق بی بی تالیف شریف  
 کی نیستان این عالم نایب

این سراج اوست که در علم و کمال  
 صفی صفتی که در این عالم نایب  
 قطعه خالصی که در این عالم نایب  
 غرور سال بوی جان طریقت  
 بولا ای حق بی بی تالیف شریف  
 کی نیستان این عالم نایب

صفت	ط	غسل	صبح	صفت	ط	غسل	صبح
۱۶	۱۶	گوناگونان	گوناگون	۱۶	۱۶	گوناگونان	گوناگون
۸	۸	شباح	شباح	۸	۸	شباح	شباح
۹	۹	دگرگون	دگرگون	۹	۹	دگرگون	دگرگون
۱۰	۱۰	بجهت	بجهت	۱۰	۱۰	بجهت	بجهت
۱۱	۱۱	میانیند	میانیند	۱۱	۱۱	میانیند	میانیند
۱۲	۱۲	نمود	نمود	۱۲	۱۲	نمود	نمود
۱۳	۱۳	دما	دما	۱۳	۱۳	دما	دما
۱۴	۱۴	پینه	پینه	۱۴	۱۴	پینه	پینه
۱۵	۱۵	یکه نشتر	یکه نشتر	۱۵	۱۵	یکه نشتر	یکه نشتر
۱۶	۱۶	سراج و ناخن و کوفی	سراج و ناخن و کوفی	۱۶	۱۶	سراج و ناخن و کوفی	سراج و ناخن و کوفی
۱۷	۱۷	ادیر	ادیر	۱۷	۱۷	ادیر	ادیر
۱۸	۱۸	مخیل	مخیل	۱۸	۱۸	مخیل	مخیل
۱۹	۱۹	مثنان	مثنان	۱۹	۱۹	مثنان	مثنان
۲۰	۲۰	غیر	غیر	۲۰	۲۰	غیر	غیر
۲۱	۲۱	الت	الت	۲۱	۲۱	الت	الت
۲۲	۲۲	بندیت	بندیت	۲۲	۲۲	بندیت	بندیت
۲۳	۲۳	چاگیر	چاگیر	۲۳	۲۳	چاگیر	چاگیر
۲۴	۲۴	کاردار	کاردار	۲۴	۲۴	کاردار	کاردار
۲۵	۲۵	انگوده	انگوده	۲۵	۲۵	انگوده	انگوده
۲۶	۲۶	اندکائی	اندکائی	۲۶	۲۶	اندکائی	اندکائی
۲۷	۲۷	خواجها	خواجها	۲۷	۲۷	خواجها	خواجها
۲۸	۲۸	غسل	غسل	۲۸	۲۸	غسل	غسل
۲۹	۲۹	غسل	غسل	۲۹	۲۹	غسل	غسل
۳۰	۳۰	ماستوار	ماستوار	۳۰	۳۰	ماستوار	ماستوار
۳۱	۳۱	که	که	۳۱	۳۱	که	که
۳۲	۳۲	بها بنیک	بها بنیک	۳۲	۳۲	بها بنیک	بها بنیک
۳۳	۳۳	دومه	دومه	۳۳	۳۳	دومه	دومه
۳۴	۳۴	شکون	شکون	۳۴	۳۴	شکون	شکون
۳۵	۳۵	رزدی	رزدی	۳۵	۳۵	رزدی	رزدی
۳۶	۳۶	باریک	باریک	۳۶	۳۶	باریک	باریک
۳۷	۳۷	بخت	بخت	۳۷	۳۷	بخت	بخت







۶۱۰ ۶۳  
{ مش ۲۲ ات



AUT

تالیف شریفی مع رسائل

AUT

10/11/19

No.

DATE

Date \_\_\_\_\_ No. \_\_\_\_\_

MA  
A

~~Kinglin~~

ULANA  
LIGARH MU

8/10/5

SAZAD L  
ISLAM UNI

[illegible]LIBRARY  
UNIVERSITY

**RULES :-** **POINTS** **ALLOCATION**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

